۱۷

اشارات ایام

ESHARAT

فصلنامه اشارات ایام | دوره جدید شماره ۱۷ | پیاپی ۱۵۸ | بهار ۱۳۹۴

بهار ۱۳۹۴

جمادی الثانی، رجب و شعبان ۱۴۳۶

Mar- Apr-Jun 2015

شهادت حضرت فاطمه زهرا(س)

ولادت حضرت امام محمد باقر(ع)

ولادت حضرت امام محمد تقی(ع)

آغاز ایام البیض (اعتکاف)

شهادت حضرت امام موسی کاظم(ع)

میلاد حضرت امام حسین(ع)

میلاد حضرت امام سجاد(ع)

ولادت امام حسین(ع)

کتابشناسی و اطلاعات

بسم الله الرحمن الرحیم

فصلنامه اشارات - شماره ۱۷

نویسنده:

اداره کل پژوهش های اسلامی رسانه

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فصلنامه اشارات – شماره ۱۷

مشخصات کتاب

اداره کل پژوهش های اسلامی / کد: ۲۰۵۴ / بهار ۱۳۹۴

دوره جدید، شماره ۱۷ (پیاپی ۱۵۸)

بها: ۱۰۵۰۰۰ ریال

با آثاری از:

آقایان و خانم ها:

ابراهیم اخوی، محمود سوری، سید محمود طاهری، قربان صحرایی چاله سرائی، سید علی محمدی متکازینی، حسن اردشیری لاجیمی، سید علی اصغر موسوی، ناصر بهرامی، محمدمهدی قربانی، رقیه ندیری، سودابه مهیجی، سیده طاهره موسوی، زینب علی زاده لوشابی و سهیلا بهشتی.

نشانی: قم، بلوار امین، اداره کل پژوهش های اسلامی

ص. پ: ۳۱۳۳ _ ۳۷۱۸۵، تلفن: ۳۲۹۱۵۵۱۱ _ ۰۲۵، نمابر: ۳۲۹۱۵۵۱۰

تلفن تحریریه مجله: ۳۲۹۳۵۸۰۳

تهران، جام جم، ساختمان شهید رهبر، طبقه زیرزمین،

تلفن: ۲۲۰۱۴۷۳۸، نمابر: ۲۲۱۶۴۹۹۷

دفتر خراسان: مشهد _ خیابان امام خمینی=، جنب باغ ملی، ساختمان صبا، طبقه سوم

تلفن: ۳۲۲۱۵۱۰۸ _ ۰۵۱، نمابر: ۳۲۲۱۵۱۰۶

www.irc.ir info@irc.ir

ص:۱

اهداف فصل نامه اشارات

اداره کل پژوهش های اسلامی نظر به اهمیت جایگاه شناخت و نظریه پردازی در حوزه های تخصصی برنامه سازی مناسبتی، فصل نامه اشارات را با اهداف زیر منتشر می کند:

- پوشش محتوایی و متنی مناسبت های دینی، ارزشی، ملی و بین المللی؛
- انتشار پژوهش های مناسبتی جهت پیشتبانی از گروه برنامه سازی در حوزه مناسبت ها؛
- تهیه متون جذاب ادبی چون شعر، قطعه ادبی و داستانک برای استفاده گویندگان صدا و سیما؛
- پیشنهاد محورهای موضوعی در راستای آیین برنامه سازی و معرفی منابع مطالعاتی به تهیه کنندگان و برنامه سازان صدا و سیما.

یادآوری

- مسئولیت محتوای مقاله بر عهده نویسنده است.
- نظرهای بیان شده در مجله الزاماً بیانگر نظر فصل نامه نیست.
- نقل مطالب فصل نامه با ذکر منبع، آزاد است.

ص:۲

شیوه نامه نگارش مقاله

یک _ ساختار مقاله

۱. عنوان: باید کوتاه، گویا، جذاب و بیان کننده محتوای مقاله باشد.

۲. چکیده: باید حداکثر ۱۵۰ کلمه به زبان فارسی و انگلیسی و آیینه تمام نما و فشرده مقاله و شامل موضوع، ساختار و نتایج پژوهش باشد.

۳. کلیدواژگان: باید حداکثر پنج واژه (به زبان فارسی و انگلیسی) باشد که برای آسانی دست رسی در جست وجوی الکترونیکی، نقش نمایه را ایفا کند.

۴. مقدمه: مسائل و مشکلات موجود در زمینه پژوهش و یافته های قبلی درباره موضوع مورد بحث را به صورت کوتاه شرح دهد.

۵. متن اصلی:

الف) بیان موضوع؛

ب) عنوان‌های اصلی و فرعی؛

ج) متن مقاله (شامل یافته های پژوهش در مورد موضوع مورد بحث)؛

د) نتیجه گیری (شامل نتیجه های جدید به دست آمده از پژوهش).

دو _ شیوه ارجاع دهی

الف) ارجاع استنادی به منابع باید در خود متن، بی درنگ، پس از نقل مطلب، درون کمان بیاید:

کتاب

- نوبت اول: (نام خانوادگی نویسنده، سال چاپ: ج (شماره جلد): ح (شماره حدیث): شماره صفحه یا صفحه ها)

(سمیعی گیلانی، ۱۳۷۵: ۱۲۰ _ ۱۲۴) | (دهخدا، ۱۳۶۰: «استوانه») | (کلینی، ۱۴۲۰: ج ۱۵: ح ۱۴۵۵: ۲۰۰) | (نک: هانتینگتون و دیگران، ۲۰۰۱: ج ۲: ۵۶۲) (Fischer, ۱۹۸۲: Vol. ۳: ۳۷۲) |

- نوبت بعدی پیوسته: (همان: شماره صفحه یا صفحه ها) یا (Ibid: page Or pages)

- نوبت بعدی ناپیوسته: (نام خانوادگی نویسنده، سال چاپ: ج (شماره جلد): ح (شماره حدیث): شماره صفحه یا صفحه ها)

مقاله

- نوبت اول: (نام خانوادگی نویسنده، سال چاپ: شماره صفحه یا صفحه ها)
- نوبت بعدی پیوسته: (همان: شماره صفحه یا صفحه ها) یا (Ibid: page Or pages)
- نوبت بعدی ناپیوسته: (نام خانوادگی نویسنده، سال چاپ: شماره صفحه یا صفحه ها)

ب) ارجاع توضیحی و معادل خارجی واژگان و اصلاحات علمی در پانوشت بیاید.

سه _ شیوه نگارش منبع

مشخصات کتاب شناختی منبع ها با تفکیک فارسی و لاتین، کتاب، مقاله یا پایگاه اینترنتی، به ترتیب حروف الفبا و به شرح زیر در پایان مقاله بیاید:

کتاب

نام خانوادگی نویسنده، نام کوچک نویسنده. سال چاپ. نام کتاب (به صورت ایتالیک سیاه) (شماره جلد). ترجمه یا تصحیح: نام و نام خانوادگی مترجم یا مصحح. محل چاپ: نام ناشر.

برلین، آیزایا. ۱۳۸۰. چهار مقاله درباره آزادی. ترجمه: محمدعلی موحد. تهران: خوارزمی.

کلینی، محمد بن یعقوب. ۱۳۶۸. اصول کافی (جلد ۴). تهران: علمیه اسلامیه.

مقاله

نام خانوادگی نویسنده، نام کوچک نویسنده. سال چاپ. «نام مقاله». ترجمه: نام و نام خانوادگی مترجم. نام مجله (به صورت ایتالیک سیاه). شماره مجله (سال انتشار). صفحه آغاز _ صفحه پایان.

ریت، باربارا. ۱۳۷۳. «سِفر داوران». ترجمه: حسین معصومی همدانی. مجله نشر دانش. ۲۰ (۵). ۳۲ _ ۵۰.

نام خانوادگی نویسنده، نام کوچک نویسنده. سال چاپ. «نام مقاله». ترجمه: نام و نام خانوادگی مترجم. در: نام و نام خانوادگی (گردآورنده). نام مجموعه (به صورت کامل و ایتالیک سیاه) (شماره جلد). شماره صفحه یا صفحه ها. محل چاپ: نام ناشر.

توسک، لارنس. ۱۳۷۸. «سبک سنجی». ترجمه: فریار اخلاقی. در: کوروش پاک نهاد (گردآورنده). مجموعه مقالات همایش سبک شناسی ادبیات فارسی (جلد ۲). ۱۲۲ _ ۱۴۰. تهران: دانشگاه تهران.

پایگاه اینترنتی

نام خانوادگی نویسنده، نام کوچک نویسنده. سال چاپ. نام کتاب (به صورت ایتالیک سیاه) (شماره جلد). ترجمه یا تصحیح: نام و نام خانوادگی مترجم یا مصحح. در: نام کامل و دقیق پایگاه اینترنتی به فارسی: نشانی URL (بازیابی در روز/ماه/سال).

ص:۴

جین، اجسون. ۱۳۶۳. زبان شناسی همگانی. ترجمه: حسین وثوقی. در: پایگاه اینترنتی فرهنگستان زبان و ادب فارسی: .www persian_language. org/adabiat. asp (بازیابی در ۲۰/۷/۱۳۸۶).

نام خانوادگی نویسنده، نام کوچک نویسنده. سال چاپ. «نام مقاله». ترجمه: نام و نام خانوادگی مترجم. نام مجله (به صورت ایتالیک سیاه). در: نام کامل و دقیق پایگاه اینترنتی به فارسی: نشانی URL (بازیابی در روز/ماه/سال).

ریت، باربارا. ۱۳۷۳. «سِفر داوران». ترجمه: حسین معصومی همدانی. مجله نشر دانش. در: پایگاه مجلات ایران: .www magiran. com (بازیابی در ۲۰/۴/۱۳۸۸).

چهار ــ شیوه صفحه بندی

۱. حاشیه صفحه ها از بالا و پایین ۳، چپ و راست ۵/۳ و فاصله میان سطرها ۱ سانتی متر باشد.

۲. عنوان مقاله با قلم BTitr سیاه و فونت ۱۶ در صفحه نخست مقاله نوشته شود.

۳. اطلاعات زیر در صفحه اول بیاید:

نام و نام خانوادگی نویسنده یا نویسندگان، رتبه علمی، محل کار، نشانی کامل پستی، تلفن، دورنگار و رایانامه.

۴. متن مقاله با قلم BNazanin نازک و فونت ۱۴ حداکثر در ۲۰ صفحه حروف چینی شده (در محیط word) تنظیم شود.

۵. شیوه درست حروف چینی رایانه ای رعایت شود.

پنج ــ شیوه ارزیابی

۱. مقاله باید دربردارنده یافته های جدید پژوهشی، نظریه یا روش جدید در حل مسائل (پژوهش های بنیادی یا کاربردی) و دارای جهت گیری رسانه ای باشد.

۲. شورای علمی و داوران مجله، مقاله دریافتی را ارزیابی و درباره پذیرش یا رد آن تصمیم گیری می کنند.

۳. اگر مقاله به اصلاح، نیاز داشته باشد، به نویسنده بازگردانده می شود.

۴. مقاله ارزیابی شده در نوبت چاپ قرار می گیرد و با توجه به ظرفیت مجله، بر اساس نوبت دریافت و اصلاح نهایی، منتشر می شود.

۵. نویسنده باید مقاله فرستاده شده به مجله را هم زمان برای انتشار به دیگر نشریه ها نفرستد.

۶. مقاله منتشر شده در دیگر نشریه ها از گردونه انتشار حذف می شوند.

۷. مقاله فرستاده شده، بازگردانده نمی شود.

۸. مجله در پذیرفتن و نپذیرفتن و نیز ویرایش علمی و ادبی مقاله، آزاد است.

۹. مقاله تنظیم شده بر اساس شیوه صفحه بندی (بند چهار) به نشانی رایانامه یا صندوق پستی مجله فرستاده شود.

فهرست مطالب

ص:۸

ص:۹

عید نوروز

اشاره

شنبه

۱ فروردین ۱۳۹۴

۳۰ جمادی الاولی ۱۴۳۶

Mar. ۲۰۱۵ .۲۱

ـ چند پیشنهاد

ـ متن ادبی

ص:۱۱

چند پیشنهاد

چند پیشنهاد برای نوروز فاطمی

ابراهیم اخوی

وقتی سال، خوب آغاز شود، روحیه زیبایی هم با خودش به ارمغان می آورد. مدیریت هیجان های مثبت، مانند شادی در نخستین روزهای سال با شوری معنوی گره خورده است و سپردن روزهای آغازین سال خود به دست حضرت مادر، نویدبخش روزگار رهایی و سراسر کامیابی است. سالی که نکوست، از بهار معنوی اش پیداست و دوستدار خاندان پیامبر، برترین و والاترین آغاز را برای یک سال خود رقم خواهند زد. از سوی دیگر، یکی از نشانه های سلامت روان، برخورداری از عاطفه متناسب است. به تعبیر پیشوایان دینی، پیروان حقیقی، از این عاطفه هماهنگ برخوردارند و در ایام شادی اهل بیت: احساس شادمانی می کنند و در روزهای حزن شان، اندوه بر دل دارند. امسال نیز با میزبانی از ایام فاطمیه به استقبال سال نو می رویم و مدیریت این روزها نیازمند درایت است. ازاین رو، به چند پیشنهاد توجه کنید:

۱. عیدی بدهید، ولی چیزهایی که فرهنگ فاطمی را ترویج می کند. خرید کتاب های مناسب برای گروه های سنی، لوح فشرده مرتبط، بسته های فرهنگی و هرچه سیره و سخنان حضرت فاطمه علیهاالسلام را معرفی می کند، می تواند بخشی از عیدی شما را تشکیل دهد.

۲. قسمتی از میهمانی ها را به کانون فاطمی تبدیل کنید. بزرگ هر فامیل، که اقوام

ص:۱۳

در روزهای نوروز در منزل او حضور دارنـد، می تواند کانون کوچک، ساده و مناسب با دید و بازدید را به نام حضـرت فاطمه علیهاالسلام تشکیل دهد و ویژگی های اخلاقی آن حضرت را بیان کند.

۳. شعرخوانی کنید. اشعار فاطمی را در میهمانی های خود بخوانید.

۴. کارهـای نیک را به نیابت از حضـرت انجام دهیـد. اطعام، صـله ارحام، احسان و هر آنچه را در سـیره فاطمی وجود دارد، به روح بلند حضرتش تقدیم کنید.

۵. متناسب با موقعیت های مختلف، از سـخنان آن حضـرت استفاده کنید. برای نمونه، روی برگه ای تأکید حضرت را بر دیدار خویشاوندان بنویسید و در معرض دید میهمانان قرار دهید.

۶. کودکان خود را با ویژگی های والای حضرت فاطمه علیهاالسلام آشنا کنید.

۷. به کسانی که نام حضرت را دارند، توجه ویژه ای کنید و در صورت امکان به آنها هدیه بدهید.

۸. منزل خود را با تابلوهایی با مضامین فاطمی تزیین کنید.

۹. خودتان به صورت فردی، توجه به برترین بانو و ایام حزن ایشان را به خاطر داشته باشید.

۱۰. توجه قلبی خود را به ایشان افزایش دهید تا در رفتارهای شما جلوه یابد.

۱۱. سفر به شهرهای زیارتی را در برنامه نوروزی خود بگنجانید.

۱۲. دست کم در طول ایام نوروز یک کتاب درباره حضرت مادر مطالعه کنید.

۱۳. از سـرگرمی هایی با مضامین فاطمی، برای کودکان اسـتفاده کنیـد. جـدول ها، جورچین ها و هر آنچه با این هـدف تولید شده اند، می تواند سودمند باشد.

۱۴. مـدیریت عـاطفی خود را به دیگران نشان دهیـد و ثابت کنیـد دوستی شـما با حضـرت فاطمه علیهاالسـلام دوستی واقعی و اثرگذار بر رفتارها و احساس های شماست.

متن ادبی

بهارسروده

سیده طاهره موسوی

غزل خوانی بهار

چتر ها بسته، پنجره ها گشوده!

غزل، غزل خوان، طرب، سهم زمان!

نفس سرشار از استشمام، شعف نشسته بر لب مردمان!

دوباره می زند نبضی از تازگی در قلب سپید زمین؛ زمینی که مستانه از خواب و خمودگی برخاسته است تا همایشی از رنگ برپا کند. کنار می زند، خورشید با دستان زرافشانش، ابرهای برف خیز را تا در هستی رنگ پریده بدمد هرم رویِش. نگاه می کند آسمان همیشه دلتنگ، با چشمان آینه ریزش به جوانه های قنوت گرفته تا برپا کند شور شکوفایی. به گوش ایستاده رنگین کمان پس از روزها چشم انتظاری تا پروانه های دلش را روانه زمین کند که رنگ های نیلوفر، پونه و بنفشه را برایش به ارمغان ببرند و خاستگاه همایش رنگارنگ زمین شود در دل آسمان.

نسیم، نوازشی از هلهله بر سر هر سبزپوشی می کشد و بال گشوده کران تا کران زمین را چونان فرشتگان می پوید. پرستوها هم آهنگ با یکدیگر، واژه ای از شکر می نگارند در بیکرانه های آبی. آبشار قطره قطره در گوش صخره ها موسیقی سبز رستاخیز را زمزمه می کند و رودها تقسیم می کنند اکسیر بودن را در رگ های طبیعت.

ص:۱۵

قاصدک ها سماع کنان با شوقی پر از هیاهو در گوش تقویم بهارانه، بهار را می سرایند.

گویی در قاب عکس زمین، آینه ای از تصویر بهشت منعکس شده است.

بهاری از تحول

نودمیده برگ ها، جوشان چشمه ها، فرحناک گل ها، معطر دشت ها، رخسار زمین را سرشار از پویایی و فریبایی کرده اند؛ چنان طناز و دلبرانه که دل آسمان را می رباید. ضرباهنگ نو شدن همه هستی را فراگرفته است و لحظه های خرم و نوقدم، سراسر روزها را. اینک افکار قندیل بسته ات را رها کن و پا به پای گل ها، دستان آفتاب را بگیر تا ذوب شود افکار رکوردآور و رخوت انگیز.

«جور دیگر» نگاه کن، از وسعت سبز زمین تا کرانه های آبی بودن، با عشق همراه شو تا در تُردلحظه های عاشقانه دنیا، تحول در اندیشه هایت جان بگیرند.

با مقیاس حکمت به تدبیر روزگار و اتفاق های سرنوشت پوش بنگر تا در ازدحام حوادث در حصار محکم غم، گرفتار نشوی.

مهربانی را مهربانانه در آغوشت بگیر تا دلت مهرپرداز آدمیان شود و مشق محبت کند.

بهار از چشم بهاران

بهار را از چشم بهاران باید دید؛ بهارانی که زمزمه جویبارها، نغمه جان خیز قناری ها، سلام پونه ها، تبسم رقصان نیلوفرها، هم نوایی نوحضور سبزه ها، جولان ماهی ها، عطرستان پونه ها، گیسوان افراشته در باد نهال ها، طنین تولد شبنم ها، هیاهوی بادها، ثمره جان بخش درخت ها، تحرک خزندگان، پویایی چرندگان، اوج گیری پرندگان را در آغوش طراوت و نورستگی خود گرفته است.

پس ای انسان، ای زیباشناس ترین، ای جمال جوینده کمال، ای برتر از همه، شاعرانه زندگی کن در فصل عاشقانه طبیعت! سبز استشمام کن تمام خنده ها را، اینک هنگام تنفس عشق است؛ عشقی که پهنه گیتی را فراگرفته است. اینک فصل رها شدن در آسمان است. اینک حتی کهکشان ها هم جامه نو بر تن کرده اند. پس، بیارای جامه عطوفت و مهربانی را بر قامت لایقت و امانت بهارانه هستی را عاشقانه بر شانه های آسمان پیمایت بگیر.

اینک بهار را در چشمان تو باید دید!

ص:۱۶

ضیافت بهار

سودابه مهیجی

باخبر از ابر و باران، دلـداده به درخت و نسـیم، هم نفس با غنچه و آفتاب، می دانم بهار آمده است. خالق عشق، زمین را به نام فراخوانده دوباره، و آسـمان شاهد رستاخیز علف هاست. ضیافت چهره زندگی در روز رحلت زمستان فرارسیده است. آگاه از بهـار، دانا به حیات، به ثنای نگاهبان جهان روی آوریم و سپاسـگزار عمر دوباره باشـیم. در این روز نو، گمانی جز شادی نباید داشت برای لحظه ها. لباس شـکر باید پوشـید و به دیدار شبنم ها رفت که در سحرگاهان پیش از تمام مخلوقات، نماز صبح را به درگاه عشق می خوانند و سجده شادی را بر خاک فرومی افتند.

□

تکیه بر آغاز دارم. بی ستیزه با معنای فصل، با لبیک رضایت به زندگی، در فصل تازه تقویم، بندگی تو را از نو آغاز می کنم. پنـاهم بـاش. مثـل کبوتران که از کوچ به خـانه برمی گردنـد، مثـل گل ها که از مرگ دوباره می شـکفند، مرا دوباره کن. در بـاران هـای آغـاز سـال، در شادبـاش نوروز، کمک کن با رخساره شادی که حکایت از مهر بی پایان تو دارد، مراد خویش را بیابم.

هفت سین و آینه و قرآن را کنار پنجره می نشانم، و دلم را به دست یاد تو می دهم. مرا عفو کن از تمام خطاهای گذشته. می خواهم زمـانی دیگر را در آغوش رحمت تو، بیاغازم. روز نوی آمـده است. می خواهم مخلوق نویی برایت باشم. مرا به کسـی جز خویش محول نکن. مرا به سمت عشق متحول کن. ای داننده احوال! حال مرا به نیکی تحوّل بخش.

ص:۱۷

ولادت و شهادت حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام

اشاره

سه شنبه و جمعه

۴ و ۲۱ فروردین ۱۳۹۴

۳ و ۲۰ جمادی الثانی ۱۴۳۶

۲۴. Mar, ۱۰. Apr. ۲۰۱۵

ـ پژوهش

ـ متن ادبی

ـ شعر

ص:۱۹

پژوهش

ابراهیم اخوی

اشاره

سال ۱۳۹۴ با نام نامی برترین بانوی جهان حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام کلید خورده و دل های دوستانش را در بهارش، مهر محبت می زنـد. امسـال نیز بـا قرار گرفتن در ایـام فـاطمیه، آزمونی دیگر از عشق به سـاحت خوبان را در پیش داریم و به قـدر ارادت، سـمت و سوی نوروزی مـا رقم خواهـد خورد. چنین آغـازی، افزون بر برکـتی که به لحظه لحظه این سـال می بخشـد، فرصتی است برای همسو شدن با سیره فاطمی و زمانی است برای همسانی با بهترین مادری که هستی به خود دیده است.

یادگار فاطمه علیهاالسلام

یکی از یادگارهای مانـدگار از فاطمه زهرا علیهاالسـلام ، تسبیحی است که پس از هر نماز بر زبان جاری می کنیم. انس با این منش مادر، اثری ژرف در آرام بخشـی ما داشـته، وجودمان را به سرچشمه جاری مهر خداوندی گره می زند. راز و رمز اصلی این ذکرهای مقدس، افزایش سـطح تحمل در برابر دشواری های زندگی و توسـعه شخصـیتی است. برای اهتمام بیشتر دوسـتان حضرت، سفارش های تشویقی فراوانی درباره این رویه آسمانی به ما رسیده است که برخی از آنها را نقل می کنیم:

ابودرداء، یکی از دوستداران پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید: نزد آن حضرت آمدم و گفتم:

ص:۲۱

یا رَسولَ اللّهِ، ذَهَبَ الأغنیاءُ بِالدُّنیا والآخِرَهِ، نُصَلّی و یُصَلّونَ، و نَصومُ وَ یصومونَ، و یَتَصَدَّقونَ و لا نَتَصَدَّقُ، قالَ: ألا أدُلُّکَ عَلی شَیءٍ إن أنتَ فَعَلتَهُ لَم یَسبِقکَ أحَدٌ کانَ قَبلَکَ و لَم یُدرِککَ أحَدٌ بَعدَکَ إلّا مَن فَعَلَ الَّذی تَفعَلُ دُبُرَ کُلِّ صَلاهٍ: ثَلاثًا و ثَلاثینَ تَسبیحَهً، و ثَلاثًا و ثَلاثینَ تَحمیدَهً، و أربَعًا و ثَلاثینَ تَکبیرَهً.

ای پیامبر خدا! ثروتمندان، دنیا و آخرت را بردند. نماز می خوانیم و می خوانند، روزه می گیریم و می گیرند، صدقه می دهند و ما نمی دهیم. فرمود: آیا تو را به چیزی راهنمایی نکنم که اگر انجام دهی، هیچ کس پیش از تو به آن پیشی نگرفته و هیچ کس هم از این پس، به تو نمی رسد، جز کسی که همچون تو کند؟ در پی هر نماز، سی و سه بار سبحان اللّه، سی و سه بار الحمد للّه و سی و چهار بار اللّه اکبر می گویی.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «مَن سَبَّحَ تَسبیحَ فاطِمَهَ الزَّهراءِ علیهاالسلام قَبلَ أن یَثنِیَ رِجلَیهِ مِن صَلاهِ الفَریضَهِ غَفَرَ اللّهُ لَهُ و لیَبدَأ بِالتَّکبیرِ؛ کسی که پس از نماز واجب در پی کار دیگر نرفته، تسبیحات حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام را بگوید، خداوند او را می آمرزد و باید تسبیحات را با اللّه اکبر آغاز کند».

همچنین حضرت در سخنی دیگر فرمودند: «تَسبیحُ فاطِمَهَ علیهاالسلام فی کُلِّ یَومٍ فی دُبُرِ کُلِّ صَلاهٍ أحَبُّ إلَیَّ مِن صَلاهِ ألفِ رَکعَهٍ فی کُلِّ یَوم؛ تسبیحات فاطمه علیهاالسلام در هر روز و در پی هر نماز، نزد من محبوب تر از هزار رکعت نماز در هر روز است».

از نگاه پدر

یکی از زیبایی های شخصیت خانم فاطمه زهرا علیهاالسلام ، توجه ویژه ای است که پدر بزرگوارشان به ویژگی های اخلاقی ایشان داشته، امتیازهای بانو را برای دیگران توصیف کرده اند. در سخنی از حضرت می خوانیم:

أمَّا ابنَتی فاطِمَهُ فَإنَّها سَیِّدَهُ نِساءِ العالَمینَ مِنَ الأوَّلینَ و الآخِرینَ، و هیَ بَضعَهٌ مِنّی، و هیَ نورُ عَینی، و هیَ ثَمَرَهُ فُؤادی، و هیَ روحیَ الَّتی بَینَ جَنبَیَّ، و هیَ الحَوراءُ الإنسیَّهُ مِنّی، قامَت فِی مِحرابِها بَینَ یَدَی رَبِّها جَلَّ جَلالُهُ ظَهَرَ نورُها لِمَلائِکَهِ السَّماءِ کَما یَظهَرُ نورُ الکَواکِبِ لِأهلِ الأرضِ،

و يَقولُ اللّهُ عز و جللِ مَلائِكَتِهِ: «يا مَلائِكَتی انظُروا إلی أمَتی فاطِمَةَ سَیِّدَهِ إمائی قائِمَهً بَینَ یَدَیَّ تَرتَعِدُ فَرائِصُها مِن خیفَتی و قَد أقبَلَت بِقَلبِها عَلی عِبادَتی، اشهِدُكُم أنّی قد أمِنتُ شیعَتَها مِنَ النّارِ.

دخترم فـاطمه، سـرور زنـان جهـان از آغـاز تا پایان است. او پاره ای از تنم، نور چشـمم، میوه دلم، روح و جانم و حوریه ای به صورت انسان است. هرگاه در محرابش در پیشـگاه پروردگار بزرگ و شـکوهمندش می ایسـتد، نورش برای فرشتگان آسمان جلوه می نماید؛ همان گونه که نور ستارگان برای ساکنان زمین جلوه می کند و خداوند عزوجل به فرشتگانش می گوید: «ای فرشـتگان من! به کنیز من فـاطمه، سـرور کنیزانم، بنگریـد که در پیشـگاه من ایسـتاده و از ترس من گـوشت تنش می لرزد و با دلش به عبادت من روی آورده است. شما را گواه می گیرم که پیروانش را از آتش، ایمن ساختم.

نـاگفته پیـداست که، چنین وصف معنوی، از روی تعلق عاطفی پـدرانه نیست، بلکه از عمق شخصـیت بانویی خبر می دهـد که نظیری برایش در قبل، هنگام حضور و پس از آن تصور نمی شده است. همچنین حضرت در توصیفی دیگر می فرمایند:

أمَّا ابنَتی فـاطِمَهُ... مَتی قـامَت فی مِحرابِهـا بَینَ یَدَی رَبِّهـا جَلَّ جَلالُهُ، ظَهَرَ نورُها لِمَلائِکَهِ السَّماءِ کَما یَظهَرُ نورُ الکَواکِبِ لِأَهلِ الأَرضِ، و یَقولُ اللّهُ عَزَّوجَلَّ لِمَلائِکَتِهِ: یا مَلائِکَتِی، انظُروا إلی أمَتی فاطِمَهَ سَیِّدَهِ إمائی قائِمَهً بَینَ یَدَیَّ تَرتَعِدُ فَرائِصُها مِن خیفَتی، و قَد أقبَلَت بِقَلبِها عَلی عِبادَتی.

اما دخترم فاطمه... در محرابش در برابر خداونـد جلیل خود می ایسـتد، در حالی که نور او برای فرشـتگان آسـمان، چنان پیدا است که درخشش اختران برای زمینیان، و خداوند به فرشتگانش می فرماید: ای فرشتگان من! به کنیز من، فاطمه، سرور کنیزان من بنگرید که چگونه در برابر من گوشت تنش از بیم من، به لرزه افتاده و از صمیم دل، به عبادت من روی آورده است.

از نگاه شوهر

توجه مثبت همسـران به ویژگی هـای رفتاری یکـدیگر، نکته ای مهم در افزایش صـمیمیت میان آنهاست. افزون بر آن، رسالتی که بر دوش معصومان گذاشته شده، این

مطالبه را دارد که در خصوص معرفی دیگر معصومان به مخاطبان، تلاشی جهادی داشته باشند. امام علی علیه السلام با نگاه به یکی از ویژگی های حضرت فاطمه علیهاالسلام بانوی بی همتای خود را فردی باورمند به پروردگار و سخت کوش در ترویج فرمان های خداوند معرفی می کند. در خاطره ای از امام علی علیه السلام می خوانیم: «زنی به حضور صدیقه کبری، فاطمه زهرا علیهاالسلام رسید و گفت: مادری ناتوان دارم که در نمازش ابهام دارد و مرا به سوی شما فرستاده تا از آن بپرسم. حضرت فاطمه علیهاالسلام به آن پاسخ داد و زن پرسش دوم را پرسید، سپس سومی و چهارمی و تا ده پرسش پرسید و حضرت همه را پاسخ داد. زن از فراوانی پرسش ها خجالت کشید و گفت: ای دختر پیامبر خدا! دیگر مزاحم نمی شوم. فاطمه علیهاالسلام فرمود: هرچه می خواهی بپرس. آیا اگر کسی را برای بالا- بردن باری سنگین اجیر کنند و به او هزار دینار مزد دهند، بر او سنگین می آید؟ گفت: نه. حضرت فرمود: من برای هر پرسش، انبوهی از مروارید، بیشتر از میان آسمان و زمین پاداش گرفتم. پس سزاوارتر است بر من گران نیاید. از پدرم شنیدم که می فرمود: دانشمندان پیرو ما محشور می شوند، در حالی که بر آنها خلعت های کریمانه ای به اندازه فراوانی دانش و جدیّت شان در راهنمایی بندگان خدا فروپوشانند، تا آنجا که بر برخی از آنها هزار هزار خلعت نور بپوشانند. سپس منادی پروردگار عزوجل ندا در می دهد: ای سرپرستان یتیمانِ خاندان محمّد! ای کسانی که هنگام جدایی از پدران شان که همان پیشوایان آنها بودند! دست آنان را گرفتید! اینان شاگردان شمایند و یتیمانی که سرپرستی شان کردید و جانی تازه در آنها دمیدید. پس بر آنها خلعت بپوشانید؛ همان گونه که در دنیا خلعت دانش را بر آنها پوشاندید. پس بر هر یک از آن یتیمان، به اندازه دانشی که از آنها فراگرفته اند، خلعت می پوشانند؛ تا آنجا که بر برخی از آنها، صد هزار خلعت پوشانده می شود و همین گونه این یتیمان بر هر کس از آنها آموخته، خلعت می پوشانند. سپس خداوند متعال می فرماید: دوباره به این دانشمندان سرپرست یتیمان خلعت دهید، تا خلعت شان را کامل و دوچندان گردانید. پس به اندازه پیشین دوباره به آنها خلعت می دهند و همین طور به اندازه منزلت هر کس، خلعتش را دوچندان می کنند. فاطمه علیهاالسلام فرمود: ای کنیز خدا! یک نخ این خلعت ها، هزار هزار بار از آنچه خورشید بر آن تابیده است، برتر است و این فضیلتی نیست؛ زیرا مشوب به تیرگی و کدورت است».

ص:۲۴

دعایی زیبا

حضرت زهرا علیهاالسلام در نگاهی زیبا به قدرت خداوندی و در قالب دعایی تعالی بخش به توصیف پروردگار پرداخته، می فرماید: «یا مَن کُلُّ یَوم عِندَهُ جَدیدٌ، و کُلُّ رِزقٍ عِندَهُ عَتیدٌ، لِلضَّعیفِ وَ القَوِیِّ وَ الشَّدیدِ؛ قَسَمتَ الأَرزاقَ بَینَ الخَلائِقِ، فَسَوَّیتَ بَینَ الذَّرَّهِ وَالعُصفورِ؛ ای آن که هر روز نزد وی تازه، و هر روزی نزد او آماده است، خواه بر ناتوان و خواه برای قدرتمند و سخت توان. روزی ها را میان آفریدگان تقسیم فرموده ای و به مورچه و گنجشک یکسان روزی داده ای».

نگاهی به اصالت؛ الهام بخش هویت

توجه به امتیازهای خانوادگی، آنجا که سوق دهنده افراد به سوی کمال و ارتقای همه جانبه باشد، سودمند است و انتظارهای دیگران را در شخص دوچندان می کند که زمینه ای برای رشد است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با بازگویی اصالت ها و امتیازهای ویژه به دخترشان چنین فرمودند:

ای فاطمه، ما خاندانی هستیم که خداوند به ما هفت خصلت بخشیده که به هیچ کس، خواه پیش یا پس از ما عطا نفرموده است: من خاتم پیامبران وگرامی ترین ایشان نزد خدا و محبوب ترین خلق نزد خداوند عزّوجلّ هستم. من پدر تو هستم و وصی من بهترین اوصیاء و محبوب ترین ایشان نزد پروردگار است که همان شوی توست. شهید ما بهترین شهیدان و محبوب ترین آنها نزد خداست که همان عموی تو حمزه بن عبدالمطلب است و عموی پدر تو و عموی شوی تو نیز می باشد. از ماست کسی که با دو بال سبز در بهشت به همراه فرشتگان به هر سو بخواهد پرواز می کند، که همان پسرعموی پدر تو و برادر شوی توست. از ماست دو نوه این امت که دو فرزند تو، حسن و حسین هستند که سرور جوانان بهشتیان می باشند، و سوگند به آن که مرا به حق برانگیخت، پدر آن دو، از آن دو بهتر است. ای فاطمه، سوگند به کسی که مرا به حق برانگیخت، مهدی این امت از همین دو تن است.

تقوا؛ توشه تعالی

حضرت فاطمه علیهاالسلام همه پیروان را به رعایت قوانین خداوند در زندگی در کنار

ارج گـذاری به معصومان: سـفارش می کنـد و می فرمايد: «اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ... نَحنُ وَسـيلَتُهُ فی خَلقِهِ، و نَحنُ خاصَّتُهُ، و مَحَلَّ قُدسِهِ، و نَحنُ حجتهُ فی غَيبِهِ، و نَحنُ وَرَثَهُ أنبِيائِه؛ تقوای خـدا را آن گونه كه بايـد در پيش گيريد... ما وسـيله خداييم در ميان بندگانش و بندگان خاص او و جايگاه قدس اوييم. ما حجت اوييم آن هنگام كه نامرئی است. ما وارثان پيامبرانيم».

منبع روايات: مركز تحقيقات كامپيوتری علوم اسلامی، كتابخانه نور (نرم افزار) نسخه ۹/۱.

ص:۲۶

متن ادبی

تا ابد ایستاده است

سیده طاهره موسوی

ایستاده است بر ستیغ قله های اقتدار، با عظمتی فراخ تر از تمام هستی؛ هستی ای که حیات خود را مدیون نور وجودش می داند. ایستاده است بی همانند و بی بدیل، با چشمی که بیکرانه افق های فردا را در نیم نگاه خود خلاصه کرده است؛ افق هایی که حکایت از شب ابرهایی تیره دارد، مگر نوری از خورشیدها بتابد؛ خورشیدهایی که حجم تیرگی هرچه کج روی و سیاه خواهی را با پرتویی از نگاه شان فروزان و غرق در حلاوت نور خواهند کرد. ایستاده است مقابل تمام گمراهی هایی که همچون سایه ای فراگیر به تعقیب اهل ایمان می رود. او هرگز اجازه نمی دهد بیراهه ها رودرروی امت پیامبر صف بکشند. او هرگز اجازه نمی دهد ساقه تُرد و نورس توحیدی اسلام شکسته شود. او هرگز امان نمی دهد به تزویر که راه حقیقت را سد کند. او هرگز فرصت نمی دهد به زخم ها که دردآور شوند. او هرگز زمان نمی دهد به فقرها، که دل فقیران را اندوهگین کنند. او هرگز راه نمی دهد به ناامیدی ها که گل امید را پرپر کنند. او هرگز مجال نمی دهد به اندوه ها که دل سوز امت شوند. محال است اجازه دهد غاصبان ولایت در هر زمان و مکانی، چهره شوم و لبریز کینه خود را خیرخواه نشان دهند. محال است اجازه دهد دشمنان و ستمگران بدرقه آسمان هایش کنند و بر پیکر آسمانی اش نماز بخوانند. ایستاده است فراتر از تمام خورشیدها، فراتر از تمام روشنی ها، بی وقفه در آسمان هستی، نورافشانی می کند؛

ص:۲۷

نه تنها هفت آسمان و نه تنها زمین، که بهشت هم به نور فاطمه علیهاالسلام روشن است و جهان، امروز نیازمند نور درخشان زهرا علیهاالسلام است.

ایستاده است بر سجاده ای رو به عرش، سجاده ای که به پهنای هستی گسترده شده و آسمانی از رحمت، بر روی خاکیان گشوده است. حتی قرآن و نماز نیز به هم کلامی با محدثه عالم بر خود می بالند. ایستاده است با قنوت هایی از جنس استجابت؛ استجابتی بدون هیچ تأخیر. فقط کافی است دعاها فرصت حضور در اندیشه مادر خوبی ها بیابند؛ هنوز تلفظ نشده، مستجاب می شوند.

ای چراغ فروزان عرش، ای مادر نیکی ها، ای مادر نیایش ها، ای مادر فضیلت ها، ای مادر دانش ها، ای مادر پدر، ای یگانه خیر کثیر، ای همسر علی علیه السلام ، ای مادر حسنین۸ و ای شانه های حمایت اسلام! سلام بر تو؛ سلامی از دل کوچک و کم ارزش، ولی سرشار از ارادت ما؛ سلامی به بلندای کرامت و اجابت بی انتهایت!

ص:۲۸

روز مادر

یادداشت حوا

رقیه ندیری

مادر هستی یا نامادری؟

دوست داری مادر چه کسی باشی؟ مادر بچه هایت؟ مادر پدر و مادرت؟ مادر اقوام؟ مادر خودت؟ مادر خانه و زندگی ات؟ مادر دلهره ها و نگرانی هایت؟ کدام یک از اینها را به فرزندیِ خودت پذیرفته ای؟ وقتت را بیشتر برای کدام یک از این موارد صرف می کنی؟

مادرِ غم و غصه هستی یا مادر شادی و امید؟ کدام را بیشتر از همه پرورش می دهی؟ مادر لباس هایت هستی یا مادر سرویس طلا و جواهرت؟ در حق دکور خانه و زندگی ات چقدر مادری می کنی؟ اصلاً مادری کردن را بلدی؟ باید و نباید هایش را می دانی؟ می دانی عاطفه و تعقل را به چه نسبتی باید خرج کنی؟ خشم و قهر و تشر را تا چه حد مصرف می کنی؟

تا به حال برای خودت هم مادری کرده ای؟ مثلًا در اوج کار برای فرزندانت، برای خودت هم دل سوزانده ای؟ حالا که قرار است نردبان ترقی فرزندانت باشی، تا چه اندازه از خودت گذشته ای؟ از خودت گذشته ای یا از خودت غافل شده ای؟ یا خودت هم پابه پای آنها بالا رفته ای تا در قله موفقیت کنار هم باشید. به نظر تو کدام بهتر است؟ اینکه کوه باشی و پشت فرزندانت باشی تا آنها به سلامت از تو عبور کنند و به موفقیت برسند، یا اینکه مثل مرشد های قدیم دست فرزندانت را بگیری و

پابه پای آنها پیش بروی و با هم سیر و سلوک کنید و به مقامات برسید؟ از میان این دو، شاید گاهی این بوده ای و گاهی آن، اما حتماً راه درست را برگزیده ای.

راه و چاه مادری کردن را از کجا یاد گرفته ای؟ از مادرت؟ از رسانه های مختلف؟ مادری کردن مادرت، با مادری کردن تو چقدر فرق دارد؟ اصلاً این دو باید با هم چه فرق هایی داشته باشد؟ اگر فرض کنیم تو فقط مادر بچه هایت هستی، آیا برای همه آنها به یک شکل مادری می کنی یا هر کدام از آنها را به شکلی خاص پرورش می دهی؟ در مادری کردن چطور باید عدالت را رعایت کرد؟ آیا تو فقط مادر بچه های خودت هستی یا برای بچه های دیگر هم مادری می کنی؟

تو مادر هستی یا نامادری؟ معنای نامادری چیست؟ چرا به کسی که فرزندان همسرش را تربیت می کند، نامادری می گویند؟ اصلاً واژه هایی مثل نامادری و ناتنی از کجا وارد ادبیات ما شده است؟ اگر با کسی ازدواج کرده ای که فرزندانی دارد، با فرزندانش چگونه رفتار می کنی؟ نامادری کردن، مصداق های دیگری هم دارد؟ مثلاً یک «حوا» اگر مادر بچه خودش باشد و نامادری دیگران، چه اتفاقی می افتد؟

اگر خیال کنیم از فیض فرزند داشتن محروم بودی، با وقت خالی ات چه کار می کردی؟ باز هم مادری می کردی؟ برای چه کسی یا چه چیزی؟ برای بچه های مردم؟ برای زرق و برق دنیا یا برای خودت؟ آن وقت چه چیزهای را جایگزین بچه هایت می کردی؟ تصمیم می گرفتی برای آینده سرمایه گذاری کنی یا نه؟ مثلاً برای آینده بچه تربیت می کردی؟ نه اشتباه نکن. منظورم این نیست که بچه از پرورشگاه بیاوری؛ منظورم این است که بدون اینکه مادرخوانده کسی باشی، او را برای داشتن زندگی بهتر تربیت می کردی؟ مثلاً برای بچه همسایه تان وقت می گذاشتی که برایش کتاب بخوانی یا اگر بزرگ تر بود، به او آشپزی یا خیاطی یا بافتنی یا گلدوزی یاد می دادی؟

خیلی از «حوا»ها مادری کردن را خوب بلدند. حتی آنها که فرزند ندارند، می دانند چگونه باید مادری کنند. می دانند گل و گیاه هم مادر می خواهند. این «حوا»ها می دانند عاطفه مادری شان را چگونه میان همه تقسیم کنند. آنها مادر زندگی

خودشـان هسـتند. خانه و زنـدگی شان زنـده و شاداب است. برای هیـچ چیز و هیـچ کس کم نمی گذارنـد. هوای همه چیز را دارنـد. مثلاًـ حواسـشان هست به گل و گیاه اطرافشان محبت کننـد یا از گربه گرسـنه داخل کوچه غافل نشونـد و در عین حال خانه و زندگی شان از تمیزی برق بزند. آنها حتی اگر شاغل باشـند، شـغلشان مانع مادری کردنشان نمی شود؛ زمان را به گونه ای مدیریت می کنند که به همه کارهایشان برسند و در عین حال مادر خوبی باشند.

ص:۳۱

وقتی لبخند به دنیا می آوری

رقیه ندیری

لبخند به دنیا می آید، مهربانی و عشق به دنیا می آیند. امید و آرزو به دنیا می آیند، درد به دنیا می آید، کینه و نفرت هم به دنیا می آیند. ممکن است با متولد شدن یا متولد نشدن فرزندی، هرکدام از اینها به دنیا بیایند. اما پرسش اینجاست که به دنیا آمدن و نیامدن مهربانی و امید یا کینه و نفرت، چقدر به تولد فرزند بستگی دارد؟ یک «حوا» یا یک «آدم» ممکن است تا چه اندازه در تب و تاب به دنیا آمدن فرزند باشند؟ چرا متولد شدن یا نشدن فرزند، به متولد شدن یا نشدن مهر و نفرت بستگی دارد؟ آیا خوشبختی یک «حوا» در به دنیا آوردن فرزند است؟ آیا همین که یک «حوا» نتوانست فرزند بیاورد، چیزی از «حوا» بودن او کم شده است؟

به دنیا آوردن فرزند چقدر مهم است؟ آیا آن قدر مهم است که به خاطرش دو نفر از هم جدا شوند؟ من با پاسخ شما کاری ندارم. شاید کسی باشد که دلش بخواهد فرزند بیاورد و این حق اوست و خودش باید تصمیم بگیرد. او که نمی تواند فرزند بیاورد، بعد از اینکه محکوم به جدایی شد، چگونه باید زندگی کند؟ آیا من و شما حق داریم همه چیز را با هم و در کنار هم داشته باشیم؟ مثلاً اگر مقدّر نبود فرزند بیاوریم، با کام تلخ به زنده بودن اجباری تن بدهیم؟

اگر یک زندگی به خاطر متولد نشدن فرزند از هم نپاشید، «حوا»ی آن خانه می تواند به جای فرزند، از عالم بالا برای همسرش چه بیاورد که مانند فرزند باارزش باشد؟ آن «حوا» چگونه باید زندگی کند که خانه خالی از صدای لبخند کودک، باصفا و پر از شادی باشد؟ آیا لازم است «حوا»ی آن خانه بار کودکان به دنیا نیامده اش را به دوش بکشد و به خودش سختی بدهد؟

ص:۳۲

یک زنـدگی مشترک برای اینکه بادوام و پربار باشـد، جز فرزند به چه چیزهایی نیاز دارد؟ «حوا»ی این خانه می تواند عشق را به دنیا بیاورد. عشق که به دنیا آوردن و نگه داشتن و به ثمر رساندنش، بسیار بیشتر از به دنیا آوردن فرزند زحمت دارد و شاید شیرین تر از آن باشـد. برای به دنیا آوردن عشق، باید سـلیقه طرف مقابل را خوب دانست. باید در نظر داشت که در موارد این گونه، کسی نمی تواند برای کسی نسخه بپیچد. خود طرفین اگر از هم شناخت کافی داشته باشند، بایدها و نبایدها دستشان می آید.

یک «حوا»ی بی فرزنـد، می تواند وقت اضافه اش را صـرف به دنیا آوردن چیزهایی دیگر کند. جز فرزند در عالم بالا چیزهای خوب فراوانی هست که او می توانـد آنهـا را به دنیـا آورد؛ مهر، صبر و حوصـله، خلاقیت، ایمان، بزرگ منشـی، عزت نفس و ایثـار. من ایمـان دارم هیـچ کس در این دنیا عقیم نیست. وقتی یک حس خوب را به دنیا می آوری، وقتی لبخنـد را به دنیا می آوری، وقتی اشـک شوق را به دنیـا می آوری، دیگر سترون نیستی. پربـار بودن فقـط در داشـتن فرزنـد خلاصه نمی شود. اگر نمی توانی میوه داشته باشی، سایه داشته باش.

کودکانه ای از احساس

سیده طاهره موسوی

نخستین تازه احساس

احساسی که در عبور بی امان احساس ها همیشه تازه است و نخستین؛ همچون اولین نگاه، اولین نگاهی که به چشمان منتظر احساس سلام گفت؛ چشمانی که تمامی مهر قلب را در نگاه خود خلاصه کرده بود؛ اما نه، این نگاه برای همه نیست؛ این نگاه فقط ویژه میوه زندگانی است. نگاهی خاص و احساسی خالص، با ایثاری که همیشه بر دوش تمام لحظه های مادرانه است. آری مادر؛ این یگانه بی تکرار زندگی و زندگی یعنی یگانه حس داشتن فرزند؛ فرزند این سرشار از آغوش گرم و مانای مادر، و مادر، زیباترین جاودانه هدیه خداوند به فرزند.

معنای مادر

مادر یعنی ذوب شدن همه لحظه های منجمد تنهایی؛ مادر یعنی قنوت های استجابت دعا؛ مادر یعنی شکننده قامت همه تشویش ها و ترس ها؛ مادر یعنی نگاه بی شِکوه و پرشُکوه به رحمت خدا؛ مادر یعنی آبشاری سراسر امید در عمق روزهای یأس آلود؛ مادر یعنی فریاد بی وقفه حمایت در جولان مکرر تلخ کامی ها؛ مادر یعنی دلیل بهت و حیرت شب، در شب بیداری ها؛ مادر یعنی نبض تپش هایی در گرو قلب فرزند؛ مادر یعنی واسطه نفس های آرام و بی دغدغه؛ مادر یعنی یک نفر برای همیشه.

محال است از مهر ورزیدن دست بردارد

از نگاه او آغاز شد محبت به خواهر، برادر، همسر، فرزند، دگر انسان ها، گل ها، پروانه ها، زمین و به پهنه بیکران هستی. او که نبض احساسش دست بردار مهر

ص:۳۴

ورزیـدن نیست، و سـاحت دل را بی آنکه بدانـد، اسـیر دل عـاطفه خیزش کرده، مـادر است. به هر لهجه ای با هر تلفظی، با هر گویشـی که مهر بـورزد، تنهـا یـک مفهوم دارد؛ آن هم مـادر بودن است. آن قـدر مـادر که از نقطه نقطه، حرف حرف، جمله جمله نگاهش عشق چکیـده می شود بر جان هایی که هلاکِ جرعه ای مهربانی، به شـیوه مادرانه اش هسـتند؛ جان هایی که از کودکی به باور بی بدیل عشقش جان گرفته اند؛ عشقی که چونان ساقه ای تُرد، هیچ گاه نخواهد خشکید؛ حتی آن هنگام که خورشید ناسوتی وجودش خاموش شود و قلب لاهوتی اش همچون همیشه روشن بماند.

تو را مادرانه دوست می دارم!

تو را به گونه بـاران دوست می دارم؛ آن هنگـام که برای آرزوهای در صف انتظار مانـده ام، با سـجاده ای بر پهنه ابرهای دل، باران می شوی تا خداوند یا قطره قطره مستجابم کند یا دلم را مجاب.

تو را به گونه خورشـید دوست می دارم؛ آن هنگام که در گرفتاری های سـرما بر تن که اضـطراب های قندیل بسته را کولاک می کنند و تا تبعید به قطب های یخ زده شکست مرا می برند، نورافشان تر از همیشه می تابی و با هرم پرتوان زرافشان انگیزه و امیدت، نفس از هرچه سرمای منجمد می گیری.

تو را به گونه مـاه دوست می دارم؛ آن گاه که شب کـج روی ها، پشت تمام عقربه های ساعت کمین می کننـد تا سـتاره های فرداهایم را خاموش کنند، مهتاب وار آن قدر می درخشـی تا کهکشان راه ها، مانند آسـمان صـبح روشن و ستاره های دعایت مسیر صاف و بی لغزش را نشان دهند.

تو را به گونه دریاهـا دوست می دارم؛ آن هنگام که غفلت و تنبلی فوران می شونـد در آینـده پویی هایم، یا آن هنگام که هم بـازی هـا یا هم کلاسـی هایم مرا میهمان زور بازوهاشان می کننـد،ماننـد موج هایی خروشان، جلوه نمایی می کنی تا کودک همیشه ات را به ساحل امنیت و پویایی برسانی.

من تو را مادرانه دوست می دارم!

احساس گلی برای یگانه گل

احساس گلی از ارادت برای تو، مادرم و تمام مادران فرزندپرور ایران زمین؛ مادرانی

ص:۳۵

از جنس گل هایی که همیشه تازه اند و یگانه؛ همیشه خوش رنگ اند و خوش عطر؛ همیشه دلداده اند و دلدار؛ همیشه بهشت انـد و بهار؛ همیشه نورند و سـرور؛ همیشه عشق اند و مهر، همیشه منتظرند و لبخندپوش، همیشه بی ادعایند و سـکوت؛ همیشـه آرام اند و بی توقع؛ همیشه دل نازک اند و مهرپرور؛ همیشه صادق اند و خالص و همیشه عاشق اند و لایق!

من هنوز کودکم و تو جوان، مادرم!

وقتی روزگـار طرحی از خـط و خطوط بر صورتم می کشـد؛ وقتی آینه تصویرهـای عقب رفته جوانی به رخم می کشـد؛ وقتی اسـباب بـازی هـایم مرا از خلوت کودکـانه خود بیرون می کننـد؛ وقتی نوزادان از پناهگـاه شـانه هـای مادرانشـان لبخنـد برمی آورند، من هم از داشـتن تو به خود می بالم و به واسطه بودنت، کودک تر از کودک می شوم. سر بر آغوشت که می گذارم، نوازش دسـتانت از جنس همـان نوازش های کودکانه است. پناهگاه احساست، همان احساس آشـیانه نوزادانه است؛ احساسـت همان است؛ هیـچ فرقی نکرده، پس من فرسوده نشده ام؛ تو پیر نشـده ای، من کودک تر از کودکم؛ چرا که در آغوشت جان می گیرم با تمام لبخندهای پاکی که در پنجره چشـمانت جا گذاشـته ام. آه که چقدر هوای کودکی دل انگیز است کنار مادر! آمده ام تا به پابوسی دستانت بروم و تبسم هایم کفشی از خوشحالی به پاهایت بدوزند؛ چراکه از یمن تبرک و تواضع در برابر قـامت مهربـان و آسـمانی ات، سـرشار از بهشت می شوم. آری، بهشت آنجـاست که تـا ابـدیت، شـکوفاگل احسـاس تو مشام مادرخواه مرا شیداتر از شیدا کند.

بگذار آینه هرچه می خواهد بگوید!

بگذار شماطه های ساعت هرچه به پایان عمرم شتاب گیرند!

بگذار اسباب بازی هایم قهر کنند؛ بگذار بگذار...

من هنوز هم کودکم و تو جوان.

مادرم را برایم پیدا کنید

من مـادرم را گم کرده ام؛ در بـاران خودخواهی هـای بی امـان، در کلاس هـای بی پایـان خوش گـذرانی، در بازار مانتوهای رنگارنگ، در دنیاخواهی های مکرر، در زنجیرِ زنجیرهای

طلا. من مادرم را گم کرده ام؛ در روزمرگی روزهایی که خالی از محبت انـد، دلتنگ اند، پر از غربت اند؛ اما نمی دانند تو را در کـدام حوالی گم کرده اند؟ چرا و برای کدام مهم تر، از تو، غافل ماندم و به یاد نیاوردمت تا روزگار سـهم مرا از دیدارت کوتاه کرد.

مادرم را برایم پیـدا کنیـد؛ آخر شـما نمی شناسـیدش، او همیشه شب زنـده دار ناخوشـی هایم است. او پاک کننده اشک هایم است. او مهربان ترین دارایی زنـدگی من است. او را برایم پیـدا کنیـد. قول می دهم این بار اگر پیدایش کنم، تا ابد دسـتش را رها نخواهم کرد.

سوادِ کودکانه دلتنگی ها

مـادرِ کوچیـده از روزهای نزدیک به من، چگونه بی درنگ تسلیم لحظه های نبودنت شوم، وقتی اسب تنـدروی ذوق و شوق هـای دیـدار برای یـافتنت تمـام جاهای زنـدگی را که با من عبور کرده ای، پروازآسا می دود. چگونه به مرور خاطرات برجای گذاشـته در پلک های هنوز منتظرم بسـنده کنم؛ پلک هایی که چشم بر هرچه نبودن هایت بسـته انـد. دلتنگی هایم، هم جنس دلتنگی هـای کودکـانه انـد؛ از جنس دلتنگی روز اول مـدرسه و از آن پس، تمـام دلتنگی هـایم هم آهنـگ و هم جنس و هم رنگ اند؛ روز اول سربازی، روز اول دانشگاه، روز اول مسافرت، روز اول ازدواج و... .

بـا دلتنگی هـایم چه کنم؟ آخر سـواد کودکـانه شـان به انـدازه قبـول حکم تقـدیر نیست؛ حکمی که حقیقت است، ولی نه در آرزوهای دیدارت، نه در رؤیاهای شبانه ام، نه در کوله بار خاطراتم و نه در وعده دیدارت در آن سوی عالم.

نوبت سپاس من

اینـک نوبت من است که به پـاس احسـاس بی چشم داشـتت، سراسـر احسـان شوم در فراغ تو. آری، می دانم آرامسـتان ابـدی آغوشت باز است و منتظر.

مـن می دوم برای هـدیه آغوشـی از احسـان به بی نهـایت آغـوش گشـوده احسـاس؛ آغوشـی که پنجره مهرش تـا ابـد به روی فرزندش گشوده است.

آغوش بگشـا مادرم! آغوش بگشا تا قـدری آرام گیرم. فقط ثانیه ای چشـیدن طعم دوباره گرمای آغوشت مرا بس است؛ فقط ثانیه ای!

... اینک این منِ نیازمند احساس، و این هم آغوش احساس و شفاعتت!

شعر

سید علی اصغر موسوی

تقدیم به مادر!

مادر، ای احساس شب بوی نگاه یاس ها

ای زلال مهربانی در دل احساس ها

انتخاب نام تو، با آب و با آیینه بود

تا بیفشانی به مژگانت گل الماس ها

فصل دلتنگی که لبریز از تو هستم، دیده ام

از تهی سرشار، در اطراف من مقیاس ها

هر چه دارم، جز نگاهم، گو فدایت! باک نیست

تا نباشم در ردیف قدر حق نشناس ها

کودک دیروز خود را چون تماشا می کنی

ناتوان اند از شکار خنده ات عکاس ها

این همه مهر از چه می جوشد؟ به غیر از قلب تو؟!

گرمی نان می تراود از دل دستاس ها

... باز می بخشی مرا، ای بی دریغ مهربان!

شاعرم، دیوانه ام، دیوانه احساس ها

ص:۳۸

مادر

سودابه مهیجی

اگر شبان زمین در پناه مهتاب است

اگر که کودک دل بی هراس در خواب است

اگر محال ترین گوشه های هر رؤیا

هنوز در شرف یک وقوع نایاب است

اگر که گل به صدای نسیم می شکفد

و یا اذان سحر استجابت ناب است

اگر طلوع هزاران هزار ساله ماه

هنوز مثل نخستین شب است و جذاب است

اگر برای شروع مکرر خورشید

هنوز هم دل شامِ سیاه بی تاب است

فقط به یمن دعای شبانه مادر

فقط به خاطر آن اختر جهان تاب است

□

شب است و مادر، چادر نماز غرق دعاست

فرشته ای که هنوز و همیشه بی خواب است.

ص:۳۹

روز زن

آدمی که آدم است و حوایی که حواست

رقیه ندیری

این روزها حوا بودن ذهنم را به خود مشغول کرده است. حوا بودن با تمام ویژگی ها و دردهایش شاید تا به حال ذهن خیلی ها را به خود درگیر کرده باشد. این روزها زیاد یاد کتاب مردان مریخی و زنان ونوسی می افتم. از خدا که پنهان نیست، از شما چه پنهان، هنوز کتاب را نخوانده ام. اما به این نکته معتقدم که آدم و حوا هر کدام دو سیاره یا بهتر بگویم جهان جدا از هم هستند که هنوز به طور کامل همدیگر را نشناخته اند؛ حتی تفاوت های هم را نیز به طور کامل نمی دانند. گاهی از اینکه حوایم و کسی درکم نمی کند، دلم می گیرد. دلم می گیرد از اینکه به قول مردان چاله میدانی قدیم «ضعیفه»ام. ضعیفه بودن اگر چه ابتدا به صورت توهین به زن پنداشته می شود، اگر دقیق شویم، می بینیم در دنیای مدرن هم همان ضعیفه هستیم و چیزی عوض نشده است؛ حتی ضعیفه بودن ما در جامعه های مدرن بیشتر به چشم می آید. به همین میزان آدم یا مرد جامعه مدرن نیز سردرگم تر و تنها تر شده است. او هم چیزی را که می خواهد نمی یابد. جستن و نیافتن فقط مخصوص آدم ها نیست؛ حواها هم همین مشکل را دارند. همه ما هرچه می دویم، نمی رسیم. از در کنار هم بودن لذت نمی بریم. حتی اگر عاشق هم باشیم، روزی برای هم معمولی یا تحمل ناپذیر می شویم و مشکل از همین جا آغاز می شود.

اینجاست که تنهایی چنگ می اندازد به گلوی ما و خفه مان می کند. ما چطور عاشق می شویم که سرنوشتمان این می شود؟ مگر ما از زندگی و از هم چه می خواهیم؟

ص:۴۰

بگذارید روراست باشیم. یک آدم ممکن است از یک حوا چه بخواهد؟ زیبایی؟ تن درستی؟ ثروت؟ موقعیت اجتماعی مطلوب؟ مهربانی؟ مطیع بودن؟ تحصیلات؟ شعور فرهنگی و اجتماعی؟ داشتن خانواده ای مقبول؟ در بیشتر مواقع یک آدم در انتخاب یک حوا، همه این موارد را زیر چشم دارد و دوست دارد به همه آنها برسد و اگر مجبور به گزینش شده باشد، در موقعیت معمولی اول ثروت و زیبایی و تن درستی و خانواده مطلوب و موقعیت اجتماعی عالیِ طرف مقابلش را می سنجد. اما در بیشتر مواقع یک حوا به یکی دو مورد از گزینه های بالا رضایت می دهد و «بله» را می گوید و ضعیفه می شود. اگر یک آدم بخواهد در همه زمینه ها پیشرفت کند، حوایش را طوری برمی گزیند که با کمک او بتواند راه صدساله را یک شبه برود و این گونه می شود که آدم ها از حواها غافل می شوند. آنها را نمی شناسند و درک شان نمی کنند. این عمل ممکن است از حواها هم سر بزند و بازتاب آن تنهایی و سرخوردگی و یأس طرفین باشد. چیزی که در این میان فراموش می شود، کیستی آدم و حواست. کیستی یعنی فطرت، یعنی سرشت، یعنی ریشه، یعنی اصالت. ما آدم ها و حواها از همه اینها غافل شده ایم؛ حتی خودمان را هم فراموش کرده ایم. گاهی دلم می خواهد همه چیز را بگذارم و بروم به روستایی که جز خانه های کاهگلی و باغ و دام طیور چیز دیگری ندارد. نه، این حرف ها را به پای رمانتیک بودنم نگذارید؛ من فکر می کنم زرق و برق دنیای مدرن آدم ها و حواها را از هم گرفته است. یک زندگی وقتی تشکیل می شود که مسکن با همه ملزومات آن مهیا باشد. همه ملزومات یعنی سرویس چینی و کریستال و آرکوپال و تفلون و روی و چدن و چوب و استیل و پلاستیک و وسایل برقی با مارک روز و فرش و مبل و...، تا حدی که خانه دیگر خانه نیست؛ نمایشگاه ثروت و سلیقه است. دلم گرفته از اینکه این چیزها که به قول خاقانی شاعر، گلخن حمام به حساب می آید، ما را تا این حد به خود مشغول کرده است. اینجاست که صفا و صمیمیت زندگی روستایی و فطرت و اصل و ریشه از یاد می رود و آنی می شود که نباید بشود. آنچه در این میان گم می شود، آرامش است و آنچه پیدا می شود، تنهایی و رخوت و سرخوردگی است، و این چیزها در زندگی روستایی جایی ندارند. یک اتاق با گلیم فرش های رنگارنگ و یک سماور و چند استکان کمرباریک و آدمی که آدم است و حوایی که حواست.

ص:۴۱

زندگی ات را به تن چه کسی دوخته ای؟

رقیه ندیری

خودت؟ شوهرت؟ یا بچه های قد و نیم قدت؟ خانواده شوهرت؟ خانواده خودت؟ یا زنان همسایه؟ زندگی ات را اندازه تن چه کسی دوخته ای؟ اصلاً زندگی آدم باید به تن چه کسی اندازه باشد؟ اولویت با کیست؟ من زندگی ام را هنوز به تن هیچ کس ندوخته ام. البته روشن است که زندگی های مجردی باید اندازه تن خود آدم باشد، اما زندگی متأهلی فرق می کند. تو دیگر مال خودت نیستی. همه وقت و انرژی ات مال خودت نیست؛ حتی همه سرمایه ات. کسانی هستند که می آیند و در زندگی ات شریک می شوند. اینجاست که باید تصمیم گرفت. زندگی را باید پهن کرد روی زمین و یک الگوی مناسب رویش گذاشت؛ بعد هم آن را برش زد و قسمت های اضافی آن را دور ریخت. راستی قسمت های دورریز زندگی یک دختر در شرف ازدواج تا چه حد است؟ اصلاً زندگی مجردی شما که داشتی به خانه بخت می رفتی دورریز داشت؟ سینما و پارک رفتن ها؟ جمع های دوستانه؟ شغل دوران مجردی؟ خواب تا دم ظهر؟ تلویزیون دیدن ها؟ کلاس های مورد علاقه؟ کدام یک از اینها را در زمان ازدواج از زندگی ات قیچی کردی و دور انداختی؟ این اضافات را با میل چه کسی از زندگی ات کندی؟ خودت؟ شوهرت؟ خانواده اش؟ خانواده خودت یا دیگران؟ الگو را از چه کسی گرفتی؟ الگو، زنانه بود یا مردانه؟ سنتی بود یا مدرن و به روز؟ قابل استفاده بود یا مستهلک؟ آیا الگو را دستکاری کردی؟ مثلاً اندازه هایش را زیاد و کم کردی؟ مدل بعضی جاهایش را تغییر دادی؟ یا همان طور که آن را گرفتی، گذاشتی روی زندگی ات و آن را برش زدی؟ آخرش زندگی ات را به تن چه کس دوختی؟ الان از زندگی دوخته شده ات راضی هستی؟ گاهی آن را تنگ و گشاد می کنی؟ یا اصلاً به آن دست نمی زنی؟

ص:۴۲

از مـدل زندگی چه کسـی خوشت می آید؟ من فکر می کنم زندگی باید ساده باشد، سادگی آرامش می آورد. زندگی های ساده پر از رمز و راز است. در زندگی های ساده آدم گم نمی شود. خیلی ها را می شناسم که در هزارتوی قسط خانه و ماشین و یخچال سایـدبای سایـد و تلویزیون ال ای دی و ماکروویو و چیزهای دیگر گم شـده انـد و حالا نمی تواننـد به زنـدگی شان برگردند.

زنـدگی باید اندازه آدم باشد. اگر تنگ باشد، آدم تویش جا نمی شود. گشاد هم باشد، نمی توانی جمع و جورش کنی. فکر کن قرار باشـد کسـی بیایـد داخـل زنـدگی ات. مثـل زنـدگی هـای قـدیم که خیلی وقت هـا پیش می آمـد عروس ها در کنار مـادرشوهر زنـدگی کننـد اصـلاً مـدل زنـدگی شـان آن طور بود که همه زیرشـاخه های یک خانواده دور هم باشـند. اما حالا شرایط فرق کرده؛ یعنی زنـدگی های امروزی تنگ شده اند. این اتفاق اگر چه خوبی هایی دارد، وقتی فکرش را می کنم، می بینم تنهاتر شده ایم. کمبود محبت داریم؛ چراکه بی طاقتیم و به همین میزان بی تجربه ایم. من نمی گویم زندگی را باید گشاد گرفت، ولی خیلی کوتاه و تنگ هم به درد نمی خورد.

حالاـ که مادربزرگ ها و پـدربزرگ ها در کنار ما نیسـتند تا در برش زدن زنـدگی به ما کمک کننـد، خودمان به سـراغ شان برویم؛ حتی می شود از مشاوره ها کمک گرفت. زنـدگی گران قیمت تر از آن است که بنشـینید و سـرخود آن را برش بزنید. پس یا خوب خیاطی یاد بگیرید یا آن را به خیاط خوب بسپارید.

ص:۴۳

زهی خیال باطل

رقیه ندیری

فرقی نمی کند؛ پشت رل باشی یا نه، همین که در ماشین می نشینی یا وقتی پیاده راه می افتی بروی جایی، یا وقتی پشت چرخ خیاطی هستی، یا وقتی داری ظرف می شویی یا حتی در رختخواب، خیالات برت می دارد. سوار امواج خیال، گاهی به گذشته می روی و زمانی به آینده. اجزای یک اتفاق افتاده یا نیفتاده را چنان در کنار هم می چینی و به آن پر و بال می دهی که آن تصورات تکه ای از زندگی ات می شود؛ تکه ای از پازل خاطراتت، گاهی هم تکه ای از خودت.

خیال جزء تفکیک ناپذیر وجود آدم هاست. اما ردش در زندگی ما خانم ها بیشتر پیداست. می نشینیم برای خودمان خیال می بافیم و گاهی هم آن را تن می کنیم و می شود همه زندگی مان. در خیالمان از خودمان زن زندگی می سازیم، در خیالمان خود را مادر تصور می کنیم، یا خودمان را در موقعیتی رؤیایی فرض می کنیم. اما واقعیت چیز دیگری است. مثلاً واقعیت این است که دختری هستی در حدود سی سالگی و هنوز موقعیت ازدواج مناسب را نداشته ای. یا واقعیت این است که ازدواج کرده ای، ولی نمی توانی مادر باشی، یا اینکه مردت آن مردی نیست که در رؤیاها او را پرورانده بودی، یا اینکه با مرد آرزوهایت ازدواج کرده ای و شخصیت او بعد چندین سال عوض شده. یا زندگی ات بعد چند سال، آنی نیست که تخیل کرده بودی.

چه کار می کنی؟ آیا همچنان در خیالات خودت غرق می شوی و دیگران را هم با خودت غرق می کنی؟ آیا تنهایی اختیار می کنی تا غمی دردناک در جانت ریشه بدواند و تو را اندک اندک از پا بیندازد؟ آیا لب به گله و شکایت باز می کنی تا همه بدانند داری چه مصیبتی می کشی؟

ص:۴۴

راستی کـدام مصـیبت؟ آیا خواسـته ای که به هر دلیل برآورده نشـده یا برآورده شدنش در دست ما نبوده، مصـیبت است؟ آیا دختری که موقعیت خوبی برای ازدواج نیافته یا به هر دلیلی مجرد مانـده، بـدبخت است؟ آیا مرد زنـدگی باید همانی باشد که من و شـما او را در رؤیـا تصور کرده ایم؟ آیـا مرد ما بایـد همیشه و در همه حال همانی باشـد که ما آرزو داریم؟ یا چون سـیر طبیعی ازدواج بچه دار شدن است، حتماً ما هم باید به قول معروف دامنمان سبز باشد؟

زندگی شـما با زندگی دیگران چقدر تفاوت دارد؟ آیا زندگی من و شـما هم باید مثل زندگی اقدس خانم و مهری سادات و آزیتـا جـان و مهوش و مهسـا و گلاـره و آرمیتا باشـد؟ آیا بایـد مثل آنها ازدواج کنیم؟ مثل آنها بچه دار شویم؟ مثل آنها بچه های سالم داشته باشیم؟ یا مثل آنها پول مان از پارو بالا برود؟

بیاییـد فکر کنیم زنـدگی بر طبق خیالاـت مـا پیش می رفت، بـا مرد خیالمان ازدواج می کردیم، به خانه رؤیایی مان می رفتیم، بچه هـای خیالاتمـان را به دنیـا می آوردیم، آنهـا طبق خیالاـت ما بزرگ می شدنـد، طبق خیالات ما درس می خواندنـد، طبق تصورات خیالی ما ازدواج می کردند و زندگی به همین شـکل پیش می رفت. شـما را نمی دانم، اما من حالم از چنین زندگی کردنی به هم می خورد، چراکه کسـی در این گونه زنـدگی هـا مجال رشـد نـدارد. تجربه ثابت کرده محـدودیت ها آدمی را بزرگ می کنند. فولاد تا وقتی از آتش نگذشته و آب نخورده، استوار نمی شود.

چرا خودتو به اون راه می زنی؟

رقیه ندیری

نه نمی روم. همین الان گوشی را برمی دارم و زنگ می زنم به ساناز و قرار امروز را به هم می زنم. باید فکر دیگری کرد. این طور که نمی شود؛ تـا دلت گرفت، هِلِـک هِلِـک راه بیفتی بروی خیابـان ها را گَز کنی. بروی داخل هر مغازه را دیـد بزنی که شاید یک چیز به درد بخور پیدا کنی؛ که شاید با این کارها سر خودت را گرم کنی و برای چند ساعت یادت برود چه دردی در دلت چنبره زده. تا کی می توانی با این گونه کارها، سرت را گرم کنی و خودتو به اون راه بزنی. اصـلاً این کار تا کی می توانـد تو را آرام کنـد. یک روز این خریـد رفتن ها هم دلت را می زنـد و می افتی کنج خانه. آن وقت باید دوباره فکر کنی و سرگرمی تازه ای بیابی.

بنشـین بـا خودت حرف بزن. به خودت بگو چه دردی داری. با خودت روراست باش. دقیقاً همانی را بگو که توی دلت چنبره زده و هی دارد تـو را می گزد. همـانی را بگـو که نمی توانی به کسـی بگویی. در اتـاقت را قفـل کن و بلنـد بلنـد دردت را به خودت توضـیح بـده و از زاویه هـای مختلف آن را بیان کن. حتی می توانی خودت را جای اطرافیانت بگـذاری و دردت را از زبان آنها برای خودت تعریف کنی. شایـد خنده دار باشد، ولی این کار سـبب می شود اولاً دردت را بشناسـی و بعد اطرافیانت را، و بدانی کدام شان به دردت پر و بال می دهد و کدام به خودت.

بعد شـرایط را برای خودت تعریف کن و همه جوانب را بسـنج. فکر کن ببین چطور می شود در کنار محدودیت های موجود، سالم زندگی کرد. هر چیزی را که به ذهنت می رسد، یادداشت کن. مثلاً همین خرید رفتن، آشپزی، میهمانی گرفتن، پارک و سینما و کافی شاپ. اینها شاید فکر های اولیه باشند و برای مدتی تو را آرام کنند،

ولی چاره کار نیستند. پس بیشتر بیندیش. نه، کار زیاد هم نمی تواند راه مناسبی برای مقابله با دردهایت باشد. حرف تنهایی و خلوت را هم نزن که انـدک انـدک نـابودت می کنـد. تو بایـد بـبینی بـا وجود محـدویتت چگونه می توانی برای خودت مفید باشی. تأکید می کنم برای خودت مفید باش. تا خودت را دوست نداشته باشی، نمی توانی دیگران را دوست بداری. پس برای خودت سـرمایه گـذاری کن و وقت بگـذار. برنـامه ای بچین که بـا آن بتوانی از همه مواهب زنـدگی اسـتفاده کنی. خودت را خسته نکن. آهسته و پیوسته رفتن، بهتر از تند رفتن و در وسط راه بریدن است. در کنار همه اینها به خودت اعتماد کن. ظرفیت وجودی تو، طوری طراحی شده که با وجود درد ها و محدودیت های سنگین می توانی به موفقیت برسی. مثل آب باش که هر طور شده مسـیر خودش را پیدا می کند و پیش می رود و خودش را به دریا می رساند. معطل نکن؛ گوشـی را بردار و به ساناز زنگ بزن و قرار خرید رفتن را به هم بزن.

ص:۴۷

شهادت حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام

الفبای سبک زندگی در فرهنگ فاطمی

قربان صحرائی چاله سرائی

سخن گفتن از اول بانوی جهان اسلام و عالم انسانیت، حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام بسی دشوار است. چه آن که او برگزیده ای از خاصان درگاه الهی است که حضرت حق بر وی نظری ویژه و منحصر داشته و دارد. او فرزند اشرف پیامبران؛ بلکه دختر پاک اشرف اولاد آدم است که بهشت را پدر با بوییدن وی استشمام می کرد. فاطمه علیهاالسلام به همسری ابرمردی یگانه به نام علی علیه السلام درآمد. همان علی علیه السلام که مادر گیتی و بشریت همچون او نزاده و نخواهد زائید. وی فرزندانی را مادری کرد که در عالم وجود، نظیر ندارند. حسن و حسین و زینب کبری:، انسان های افلاکی خاک نشینی هستند که در مکتب فاطمه علیهاالسلام پرورش یافته اند. آنان در میان بشر چنان زیستند که آیینه تمام نمای هر آنچه صفت و ویژگی نیکوی الهی و فرامعنوی است، شدند و برای همیشه چراغ روشن و تابناک بشریت هستند. اصولاً خانه حضرت زهرا علیهاالسلام که محل آمد و شد فرشتگان عرش الهی بود، پرورشگاه انسان کامل است و مصداق تامّ و تمام هرآنچه صفت والای الهی است در آن تبلور یافته است.

به یقین سیره و شیوه زندگی آن انسان های الهی سرشت، برنامه و قانون سبک زندگی بشر است از ازل تا ابد.

سخن گفتن از چنین بانویی و موشکافی در سبک زندگی وی محال عقل است و از عهده هر قلمی برنمی آید تا چه رسد به توان عاجز و ذهن قاصر این قلم. ولی چه

کنیم که این کمترین غلامان خانـدان عصـمت و طهارت: هم تلاش می کنـد و می خواهـد با توجه به درک خویش رایحه ای هرچند ناچیز از بوستان وسیع آن خاندان را استشمام کند.

در این مقال، واژگانی چند از ویژگی های حضرت صدیقه کبری، فاطمه زهرا علیهاالسلام را در قالب حروف الفبای فارسی از بوسـتان معرفت و فرهنگ زندگی آن بانوی بهشتی سرچین می کنیم و مقابل دیدگان زیبانگر خوانندگان محترم این نوشتار به صف می کشیم تا مشام دیدگانشان عطرافشان گردد و ذائقه الهی طبع آنان عسلی شود.

آ، الف: آموزه هـای دین مـبین اسـلام برنـامه زنـدگی حضـرت فـاطمه زهرا علیهاالسـلام بود. رعـایت آداب دینی را در روابط اجتمـاعی در حـدّ اعلا اراده می کرد و به دیگران نیز توصـیه می فرمود. در انجام اصول اخلاقی ایثار و انفاق، سـرآمد خاص و عام بود و این اصول را برای فرزندان به ارث گذاشت. اسـتقامت فاطمی چنان صفتی بارز در حیات فاطمه علیهاالسلام است که آن مخدّره را در این صفت ضرب المثل کرده است.

ب: بتـول علیهاالسـلام برترین بـانوان عـالم بـود و هست. او در رثـا و سوگ پـدر از بکـائین مـدینه شـد و از بس در فراق بـاب عزیزش می گریست که گـاه بیهـوش می گشت. وقـتی بـوی پیراهن بـابش در فضـای بیت الاـحزان بقیع پیچیـد، از دیـدگانش همچون باران بهاری اشک باریدن گرفت تا جایی که از نهایت بی تابی بیهوش شد. بصـیرتش او را به مقام رضا و تسـلیم اوج داده بود.

پ: فاطمه علیهاالسـلام ، پاره تن رسول رحمت صـلی الله علیه و آله بود. پهلویش را در پاسـبانی از حریم ولایت و پاسـداری از اول پیشوای مظلوم عالم شکسـتند. او پهلوان پارسایی و پرهیزکاری بود. در پرسـتاری از پـدر آن سان پیش رفت که به لقب ام ابیها پیراسته شد. این پرستوی پاکباز راه ولایت، هم پرستار پدر بود هم غمگسار و پرستار و پناه گاه همسر.

ت: او تعلیم یافته مکتب رسول خاتم صـلی الله علیه و آله بود و تقیّـد به شـریعت داشت در حد تمام. میهمان را تکریم می کرد همچون پـدر. در تعلیم و تربیت معنوی فرزنـدان توجه تامّ بذل می کرد. تقوای الهی را تکیه گاه حیات قرار داده بود. توکل بر باری تعالی را سرلوحه هر کاری می دانست. در عین حال تسلیم محض رضای الهی بود.

ث: اهتمامش به ثنای الهی در قرائت قرآن کریم، دعا و ذکر و مناجات نهایت نداشت. ثنای الهی را در کنار تماشای سیمای رسول اعظم صلی الله علیه و آله و انفاق در راه خدا قرار داده بود و این سه عمل را بسیار دوست می داشت. ذکر تسبیح ملک را با ثنای وافرش به ثبوت رسانده بود. شاید همین عملش سبب شد خدای سبحان تسبیحات حضرت زهرا علیهاالسلام را عملی قرار داده که آثارش گسترده، ماندگار و ابدی تثبیت شده است.

ج: جاه و جلالی که خدای سبحان به فاطمه علیهاالسلام هدیه فرموده، در میان تمام زنان عالم بی نظیر است. به همین سبب است که جلوه جلالت و جبروتی اش اختیار را از جن و انس سلب می کرد. جبرئیل امین بدون اجازه به بیتش ورود نداشت. جامه اش الگوی پوششی است برای کل جامعه. وقتی می دید با غصب خلافت جاهلیت به جامعه بازگشته، غمی جانگداز و جانسوز او را فراگرفت. جهاد در راه خدا را جان مایه حیات شرافت و انسانیت و تداوم و بقای دین جهان شمول می دانست.

چ: وجود فاطمه علیهاالسلام چلچراغ آفرینش و هستی است و چهره معصوم و بهشتی اش آیینه ملکوت آسمان و زمین. از قلب مهربانش چشمه مهر می جوشید. محبت بی چون و چرایش بر دل شیفتگانش چنگ می انداخت. بشر چاووشی خوان چکیده عصاره فضیلت های فاطمی است. خدایا، ما را از گوشه چادرش که چاره ساز مشکلات عفتی جامعه و چتر نجات بشر است، نتکان و چکه ای از علم و ادبش را بر چهره دل ما بچکان.

ح: حیایش، الهی بود. از شدت حجب و حیا در محضر حیّ سبحان بر خود می لرزید. این صفت سبب شد جبرئیل امین از طرف حیّ سبحان به وی وعده دهد تا در قیامت با دو حلّه نور همواره مستور باشد و در حریم بماند. حیاتش هم الهی بود و حبّ و بغضش هم خدایی.

خ: این فضیلت بر چه کسی جاری است که پدرش خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله باشد و مادرش خدیجه کبری علیهاالسلام ؟ این خاک نشین خدایی، خانه ای بنیان نهاد که پناهگاه دردمندان بود و محفل هبوط فرشتگان. خطبه خواستگاری اش را خدا جاری فرمود و خاتم رسولان صلی الله علیه و آله امضا. خطابه های آتشینش در دفاع از ولایت و خلافت غصب شده، خواب از چشمان خفتگان غافل ربود و دشمن خبیث را خوار و خفیف نمود.

ص:۵۰

او برای زینب کبری علیهاالسلام خطبه خوانی را میراث گذاشت تا با خروشی پرطنین، کاخ خصم دون را بر سر شامیان، خاکدان کند. در زندگی خصوصی نیز از خواب و استراحت در حدّ ضرورت بهره می جست و در خانه داری، خلّاق ترین و خالص ترین بود.

د: دو چیز در زندگی فاطمه علیهاالسلام معنای ویژه دارد: درد و دوا. این هر دو را با تمام وجود درک کرده بود، با درد عجین بود؛ چه درد بدنی، آن گاه که میان در و دیوار پهلویش را شکستند و محسن نورسته اش نشکفته پرپر شد و چه درد معنوی؛ آن گاه که ولایت را دست بسته میان کوچه ها می کشیدند و به مسلخ ستم می بردند. درد و دوا را از طرف دادار دانا می دانست. به همین دلیل، سختی اش را با دلی دریایی هموار می کرد. دلداری دادن مصیبت دیدگان را از پدر آموخته بود و دست دعایش به درگاه دوست با دلی آرام و امیدوار به بالا می رفت.

ذ: اوست که مورد توجه ذات مقدس حضرت ذی الجلال است و ذریّه پاک رسول رحمت صلی الله علیه و آله . از ذلت، فرسنگ ها فرسنگ فاصله داشت. شعار «هیهات من الذله» را او در گوش حسین علیه السلام زمزمه کرد. «وَ فَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ» را او با ذبیح عظیم کربلا تفسیر عملی نمود. ذوالفقار را این زکیه پاک نبوی جهت جهاد در راه خدا دست علی علیه السلام می داد. ای ذرّه پرور آل رسول صلی الله علیه و آله ، این ذره های آویخته به گوشه چادر خونینت را به حق ذریّه پاکت، ذرّه پروری و شفاعت فرما.

ر: ریحانه رسول مدنی است فاطمه علیهاالسلام . رایحه رضوان می تراود از روح و ریحان این ریحانه نبوی. با آن که ریحانه اشرف اولاد آدم است، اما با دست خویش به رُفت و روب خانه حیدر علیه السلام مبادرت می کرد. او راضیه مرضیه است در روضه رضوان ربّ العالمین که رُخسار زمینی اش در آسمان ها ریشه دارد، نام مبارکش رمز گشایش مشکلات است و دوای رنج های پیدا و ناپیدا.

ز: زهرای بتول علیهاالسلام ، زیور عرش برین است و زینت بیت رسول مهربانی ها و زیب زندگی او. زینب کبری علیهاالسلام زاده اوست که زلزله خطبه هایش لرزه بر پیکر یزید زبون انداخت. او زیبنده به همه صفات زیبا و برتر الهی است. زهدش سرآمد زاهدان عالم بود و رفتن به زیر بار زور و تزویر در قاموسش راهی نداشت.

ژ: شبنم حیا زلال تر از گل ژاله در سیمای معصومش می شکفت. او ژِن پارسایی

و عفت و پاکدامنی را از خدیجه کبری علیهاالسلام میراث دار بود. گرچه ساده پوش و ساده زیست بود، هیچ گاه در پوشش وی ژولیدگی دیده نشد. از معصوم امر مباحی هم انتظار نمی رود؛ چه رسد به ژاژخایی. در فرهنگ فاطمی، هرگز ژاژخایی راه ندارد. فرشتگان به ژرف اندیشی و ژرف نگری این بانو غبطه می خوردند. بشر را کی توان ورود به ژرفای اندیشه اش راهی خواهد بود؟

س: سبک زندگی را باید از سیره فاطمه علیهاالسلام آموخت. او سیده زنان دو جهان است؛ در هر سیاق از زندگی، سرور و سرسلسله اهل عالم. این مادر سادات، در پرورش و ساختن فرزندانی که سالاران روزگار، بلکه سیّد فردوسیان اند، بی نظیر است. ساقی کوثر، همسر وی است. در لوازم زندگی به سبویی سفالین و فرشی ساده از پوست گوسفند بسنده کرد. سادگی لباسش، سازگار با حجب و حیا بود. به قاعده سخن می گفت و به گاه سکوت، سکوت را سر می دانست. سنگ صبور علی علیه السلام بود. سیره اخلاقی و سبک زندگی اش آیینه ای است برای همیشه.

ش: شُکر به درگاه الهی از صفات برجسته فاطمه علیهاالسلام است. خانه اش پرورشگاه شهادت بود؛ چه آن که خود شهید راه ولایت شد، همسرش اول شهید مظلوم راه عدالت گردید و فرزندانش، شهیدانی اند که شهدا را سروری و سالاری می کنند. فرهنگ شهادت را فاطمه علیهاالسلام پرورش داد. در منزل ساده فاطمه علیهاالسلام ، هفت شین که سهل است، بلکه هفتادها شین، سفره ای را آذین کرده که بر کرسی اش شبّر و شبیر تکیه داده اند و استادی می کنند؛ شُکر و شفاعت و شور و شعور و شجاعت و شرم و شرافت و شب زنده داری و شهادت و شهامت و... .

ص: بندگان صالح خدای سبحان به صبر توصیف شده اند. از برترین فضیلت های اخلاقی صدّیقه کبری علیهاالسلام نیز صبر و استقامت مثال زدنی اوست. او در سن کوتاه و سراسر پربرکتش دچار شداید و بلایا و مصائب بزرگی شد که طاقت فرسا می نمود. اما هر مصیبتی در مقابل صبوری این دست پرورده معلم صبر و صلابت، حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله سر تعظیم فرود آورده است. صداقت در گفتار و صدق و صفا در رفتار را باید از صدیقه کبری علیهاالسلام درس گرفت.

ض: کجاست ضریح قبر پنهان فاطمه علیهاالسلام ؟ آیا ضربت هر ضربه ذوالفقار همسرش، برتر از عبادت جن و انس نبود؟ آیا ضدیّت با فاطمه علیهاالسلام ضدیت با رسول

ص:۵۲

اعظم صلی الله علیه و آله و ضدیت با رسول خاتم صلی الله علیه و آله ضدیت با خدای متعال نیست؟ کجاست امت رسول اعظم صلی الله علیه و آله که فرهنگ ضابطه مند فاطمه علیهاالسلام را انضباط زندگی خود نمی کند و خود را از ضلالت و گمراهی نمی رهاند؟ چرا این امت در زلال فرهنگ فاطمی غرق نمی شود و با محبتش ضریب ایمانش را استواری نمی بخشد و افزایش نمی دهد؟!

ط: این طاهره مطهره، طهورای اطهری است که طراوت شاخسار طوبای بهشتی از شادابی و طراوت منزل ساده، ولی طارم اعلای اوست. چنان طاعت الهی اش تمام و کمال بود که انجام آن بر بشر عادی طاقت فرسا می نمود. او طلایه دار دفاع از حریم ولایت، و نخستین کسی است که طبل حفظ و حراست از خلافت آل طاها را طنین انداخت.

ظ: فاطمه علیهاالسلام خصم ظالم بود و پناه مظلوم، ولی امان از ظلمی که به زهرای مرضیه علیهاالسلام و خاندان مظلومش روا شد. امان از ظهر عاشورای پسر مظلوم و زینب علیهاالسلام مظلومه اش. آیا به غیر ظهور منجی منتقم، کسی می تواند انتقام ظلم بر مادر سیادت را از ظالم و ظالمان زمانه و روزگار بگیرد؟ هرکه از ظاهر و باطن فرهنگ زهرا علیهاالسلام قطره ای بچشد، از ظلمات برای همیشه رسته است. امنیت در ظلال فرهنگ فاطمی فراچنگ می آید.

ع: علی علیه السلام ، همسر فاطمه علیهاالسلام است و سیره علوی سیرت فاطمه علیهاالسلام . او همچون علی علیه السلام ، عدالت را فریاد زد و عدو آن را بر نتافت. همین است که در عنفوان جوانی شمع وجودش را میان در و دیوار آتش زدند. این عالمه مکتب رسالت به آنچه علم داشت جامه عمل می پوشاند. او عالِم به تمام معنا عامِل بود. در مکتب عِلم او عاشوراساز عالَم تعلیم یافت و عَلَم حریّت و شهادت را برافراشت تا عَلَم کند به عالَم شهدای کربلا را.

غ: غضبناک نمی شد، مگر برای رضایت خدا. غدیر برایش در عین حلاوت، غیرت بود و بعد از غصب، غیرت دینی اش به جوش آمد و غسل شهادت کرد تا غیورانه در برابر غوغاسالاران زمانه قد علم کند و غرور و نخوت غاصبان را با غریو غم انگیز بیدارگرش فریاد زند.

ف: فاطمه، فاطمه بود که پدر فرمود: فداها ابوها. در فرهنگ فاطمی فسق و فجور و فساد راهی ندارد. فدکش را فساد زمانه غصب کرد تا فریاد فضایل علی علیه السلام

ص:۵۳

خاموش شود. اما همین فدک، فریادی شد تاریخی برای افشای فرومایگان طغیانگر با فصاحت کلام فاطمی. فضّه به فاطمه علیهاالسلام پیوست تا فیض بَرَد و فخر زنان شود و به فوز رسد و رسید. ازاین روست که فاصله گرفتن از فاطمه علیهاالسلام ، فضاحت و بدبختی را در پی خواهد داشت.

ق: قرائت قرآن کریم را برنامه اصلی زندگی اش قرار داده بود و سخت بدان مقید بود. به دیگران نیز قرائت قرآن را سفارش می فرمود. فضایل قرائت سوره هایی از قرآن را بیان و تأکید می فرمود. قهرش الهی بود و در دفاع از ولایت قهرمانانه خطبه خواند و از حق و حقیقت جانانه دفاع کرد. او قبله نمای قافله بصیرت و دانایی است. در قید و بند دنیا نبود، بلکه قیامت را چون آیینه مقابلش قاب کرده بود. بقیع غریب قبر مطهرش را بر شیفتگانش قایم کرده تا منتقمش، حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله روزی به خون خواهی اش قیام کند.

ک: خدا او را کوثر نبوت قرار داد تا همچون کوکب درخشانی در کهکشان هستی بر بشر باران نور بپاشد. در کلبه کوچک و ساده اش، سالاری را پرورش داد تا خاک کربلا را کیمیای حیات بخش بشر کند. کرّوبیان به کرامت عباس علیه السلام که کاشف الکرب حسین فاطمه علیهاالسلام بود، غبطه می خورند.

گ: گلبانگ عدالتش هنوز در گوش جان می پیچد و های های گریه هایش از فراق گوهر یکدانه آفرینش، رسول رحمت صلی الله علیه و آله همچنان در گوش روزگار طنین انداز است. انفاق و ایثار را بر گرسنگی ترجیح می داد تا نکند فقیری گرسنه سر بر بالین نهد. گشاده رویی را نشانه ایمان می دانست. گل تبسم همواره در برخورد با دیگران، چهره نورانی اش را گلستان می کرد.

ل: این لاله روی لاله زار شهادت، لؤلؤ و مرجان پروش داد، و بر گهواره آنان لالایی لا اله الا الله و فرهنگ «هیهات من الذله» زمزمه کرد. لهو و لعب از لبان مبارکش گریزان بود، ولی لهیب عشق به ولی و ولایت از دل دریایی اش شعله می کشید و بر لبان مبارکش گل می انداخت. از لباس شهرت می گریخت، بلکه حجب و حیایش در لباس ساده اش، زبانزد خاص و عام بود.

م: مهریه اش، مهر السّنه امت شد. مهربان تر از مادر بود برای ملت رسول اعظم صلی الله علیه و آله . او مادر سیادت است. واژه مادر به قدری در او تمام بود که پیامبر

ص:۵۴

مکرم صلی الله علیه و آله نیز او را مادر پدر می خواند. این مادر رسالت، مادر شهادت نیز بود. مادری که در مکتب مهر و محبت، فرزندانی فرامعنوی پرورش داد که مادون خدایند و مافوق بشر. این محبوبه الهی مفتخر به همسری مولای متقیان علیه السلام است. مودّتش سفارش مؤکد خدای متعال است.

ن: به نماز اهتمام ویژه داشت. از نبی مکرم صلی الله علیه و آله اهمیت نماز را آموخته بود؛ لیکن فروتن ترین مردم را در برابر نماز، بهترین آنها می دانست. این نیّره عذرا، نوری از انوار الهی بود که در قالب نسل بشر از صلب نبوت تجلی یافت. به همین دلیل، نسلی که از این نازدانه نیّر اعظم صلی الله علیه و آله به یادگار مانـد همه نور و نورآفرین انـد. پر واضح است در وادی نور، نفاق و نفرت را راهی نیست.

و: آیا کسی جز وصی پیامبر صلی الله علیه و آله شایستگی وصلت با وصله و پاره تن پیامبر را داشت؟ وصایایش همه برنامه زندگی است و ورد زبانش ذکر ودود. وه! که چه واله و شیدا از حریم ولایت دفاع می کرد.

ه: همه زندگی همسر ولایت «هنر» است. اصولاً ـ هنر زندگی را باید از هم کفو علی علیه السلام آموخت؛ چه آن که او هنرآموزی بی بدیل است در همسرداری، همسایه داری، هنرمندسازی و هنرمندپروری. او هنرمندی ولایتمدار است که در هدایت بشر به سمت هدف های متعالی همتا ندارد. هر گوشه از سبک زندگی وی را که بشکافی، هزاران نکته از هجده بهار حیات پربهایش گلچین خواهی کرد.

ی: یا زهرا علیهاالسلام ! تو یاس کبود بوستان آل یاسینی! عطر یاسمن و یاس یادگار چادر خون رنگ توست که از کینه یهود آغشته به خاک غربت شده است. بشر، یعقوب وار روزی را به انتظار نشسته تا یوسف تو یامحمد و یا علی گویان از راه برسد و با یدِ بیضایش انتقام آنچه نامردی و نامردمی بر تو و پدر و همسر و فرزندانت رفته، همه را بازستاند. سلام بر تو ای یاس سپید نبوت و یاسمن معطر رسالت، و سلام خدا بر زهرا علیهاالسلام و «سَلَامٌ عَلَیهِ یوْمَ وُلِدَ وَ یوْمَ یمُوتُ وَ یوْمَ یبْعَثُ حَیا». (مریم: ۱۵)

در شب کشتن چراغ، هیچ کس در کوچه و خیابان نبود که آن مسلخ زمستانی را به اندرزی بهارانه متوقف کند. تمام پنجره ها لب فروبسته، تمام خانه ها در ظلمت تغافل مرده بودند. طوفان یکه تاز و ستمکار در کوچه بیداد می کرد و ناگاه چراغ رستگاری شِهر را به یغما برد. حتی دود آه دل او را کسی نشنید. حتی آخرین پرپر

ص:۵۵

زدن شعله هایش را کسی به قصد روایت، تماشا نکرد. همه نامحرمانِ آتش آن شمع شهید بودند.

□

نامش پروانه بود. نامش تشریح رحمت بود. نامش مترادف خداوند بر گرفته از صفات شفیقانه عشق بود. با هیچ کس خصومت نورزید، جز آن که گفت حقیقت را پاس دارید و حق را بندگی کنید. از هیچ کس کینه ای نداشت، جز آن که فرمود: همه نیاز محض اند و بی نیاز فقط یکی است. فرمود: رسول مهربانی را به رعایت میراثش حرمت گذار باشید.

اما کسی لهجه او را نمی فهمید. چنین شد که لباس اشک را از خزانه اندوه خاندانش بیرون آورد و به تن کرد، و بستری جز سجاده نداشت، و غمی جز نادانی مردم زمانه...

خانه اش را بی مهر و بی رخصت، در کوبیدند و بی سلام و بی حرمت با او سخن از آتش و طغیان گفتند؛ با او که باران بود و ملایمت گلستان و نسیم داشت. شب ها که مناجات تمام معنای دل او بود، صدای دعاگوی او را نیز تاب نمی آوردند. پیغام فرستادند که سکوت باش، و سخنی به گوش ما نرسان. پس او که شاخه شاخه بهار بود و جوانی زندگانی و مهر، برگ برگ پژمرد و در خانه خویش، گوشه نشین دوری از آدمیان گشت.

اگر در زمین قدم برمی داشت، از موج دامانش خاک، آبستن ایمان و شوق می شد. اما آن گونه با او بیگانه شدند که زمهریر، تمام ویرانه های شان را فراگرفت. او که پیام آور سبزینه و زیبایی بود، دور از چشمان شان به افلاک هجرت کرد.

بی خبر رفت و هیچ نشانی از چادر برکت خیزش در کوچه های زمین نماند. گل ها پس از او راه و رسم روییدن را از یاد بردند و چلچله ها آوازهای خویش را گم کردند. بی خبر رفت و زخم هایی را که بر تنش نشانده بودند، به معراج برد. حسرت گریستن بر مزارش را برای ابد، انسان ناسپاس به دوش خواهد کشید. آه! کسی خبر بیاورد که از کدامین مسیر کوچید، رد پای بهاری اش کجاست؟

ص:۵۶

شعر

کوثر مهر

سید علی اصغر موسوی

آفاق زدوده خاطر از غم، سرشار سپیده ها، دمادم

آهنگ نواز موج، ساحل، دریا شده بر ترانه ملزم

گیسوی پرند صبحگاهی، واکرده نسیم شانه بر دوش

جوشانده سپیده، عطر سوری، جوش آمده گل، به چشم شبنم

انباشته کهکشان تماشا، در آیینه سکوت دریا

تا بهت زمین شود هویدا، از دیدن کهکشان، دمادم

مهتاب، به دشت کرده خلوت، خورشید، به ماه برده سجده

افلاک به خاک، سر نهاده، سرگشته به شور عشق، عالم

آیینه به دست، چشمه هر بار، واخوانده، به عیش، باغ و گلزار

عارف، نه خبر ز شال و دستار، عاشق، نه خبر ز غربت و غم

تنها نه به عرش، عاشقانه، در شور تجلی، آن یگانه

پیچیده صدای شادمانیش، حتی به مکان و لامکان هم

بر صورت گل، سروده سرخی، بر بال پرنده، بسته پرواز

بر چشمه کشیده خط جاری، بر سینه من خطوط مبهم

ابهام دل از نگاه من نیست، این عشق، همیشه می کشاند

گاهی به جنون عاشقانه، گاهی به سلامت مسلّم

تا اینکه نرفته رشته از کف، خواهم که سخن صفا بگیرد

از نام بلند کوثر عشق، از آیینه زلال خاتم

میلاد فقط بهانه ای شد، تا قالب جسم، جان پذیرد

تا عصمت روح، زنده ماند، در خاطره بهشت و آدم

تنها نه تویی بهانه، امشب، میلاد هزار کهکشان است

با خاطره های سبز و روشن، با سلسله های پاک و محکم

ای باور روشن زمانه، ای وسعت سبز بیکرانه

تو مادر لحظه های پرغم، من کودک اشک های زمزم

کی جای غم است، ای دل ای دل، سرشار شو از ترانه هایت

هنگامه به پا کن از شعف، هان! بگشا نفحات سینه، کم کم

بانو، به خدا، به عشق سوگند! شعری که همیشه دوست دارم

یا فاطمه بوده تا به امروز، یا فاطمه هست، تا ابد هم!

ص:۵۸

ولادت حضرت امام محمدباقر علیه السلام

اشاره

پنج شنبه

۳۱ فروردین ۱۳۹۴

۱ رجب ۱۴۳۶

Apr. ۲۰۱۵ .۲۰

ـ در محضر خورشید

ـ متن ادبی

ـ زیرنویس

ص:۵۹

در محضر خورشید

نگاهی روان شناختی به سخنان امام محمدباقر علیه السلام

ابراهیم اخوی

کامل خواهی از خدا

کامل نگری و آرمان گرایی در مسائل روزمره و امور مادی ناپسند است، ولی در تقاضاهای معنوی و رفتارهای متناسب با آن، بسیار خوب و سودمند می نماید. کسی که به قدرت بی انتهای الهی باور دارد، می داند خداوند بر هر چیزی تواناست و خزانه او همیشه کامل است. ازاین رو، درخواست های خود را هرچه تمام تر و فراگیرتر بیان می دارد. امام باقر علیه السلام نیز هماهنگ با این باورمندی، از خداوند می خواهد تمام خوبی هایی که علم الهی بر آن اشراف دارد، دریافت کند و از تمام بدی ها و موانع قرب بازدارد. حضرت در توصیه ای اخلاقی چنین می فرمایند:

أَقَلُّ ما یُجزِئُکَ مِنَ الدُّعاءِ بَعدَ الفَریضَهِ أن تَقولَ: اللّهُمَّ إنّی أسأَلُکَ مِن کُلِّ خَیرٍ أحاط بِهِ عِلمُکَ، وأعوذُ بِکَ مِن کُلِّ شَرٍّ أحاطَ بِهِ عِلمُکَ، اللّهُمَّ إنّی أسأَلُکَ عافیَتَکَ فی اموری کُلِّها، وأعوذُ بِکَ مِن خِزیِ الدُّنیا وعذابِ الآخِرَهِ.

کمترین چیزی که از دعا، پس از (نماز) واجب کفایت می کند، این است که بگویی: خدایا! همانا من هر نیکی را که به آن آگاهی داری، از تو می خواهم و از هر بدی که به آن دانایی، به تو پناه می برم. خدایا! همانا من آسایش در همه کارهایم را از تو می خواهم و از رسوایی دنیا و عذاب آخرت به تو پناه می برم.

ص:۶۱

سه گانه سعادت

در آموزه هـای دینی، عملکردهـا بر پـایه هـایی اسـتوار است و برخی از ویژگی هـای انسانی، به عنوان سـتون اصـلی رفتارهای اخلاقی معرفی شده اند. در سخنی از پنجمین امام آمده است:

ما يَعبَأُ مَن يَسلُكُ هذَا الطَّريقَ إذا لَم يَكُن فيهِ ثَلاثُ خِصالٍ: وَرَعٌ يَحجِزُهُ عَن مَعاصِي اللّهِ، وحِلمٌ يَملِكُ بِهِ غَضَبَهُ، وحُسنُ الصُّحبَةِ لِمَن صَحِبَهُ؛ چه بی بهره است کسـی که این راه را می پیمایـد، اگر این سه خصـلت در او نباشـد: پرهیزکـاری ای که او را از نافرمانی های خدا بازدارد، بردباری ای که به وسیله آن بر خشم خود مالک شود و همراهی خوب با مصاحبان خود.

زمانی که فرد به سوی سـعادت و تعالی گام برمی دارد، زمانی به مقصد خواهد رسـید که در توشه راه او، پارسایی، بردباری و همراهی نیک دیده شود؛ وگرنه، بسـیارند که مسـیری را می روند، ولی به مقصد و مطلوب نمی رسـند؛ چون توشه کافی برای این مهم ندارند.

راه درست

زمـانی که قرآن کریم بـا امام معصوم تفسـیر می گردد، باطن آن شـکافته می شود و حقایق همچون مرواریـد های گران قیمت نمایان می گردند. امام باقر علیه السـلام درباره سخن خداوند «وَأْتُواْ الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا؛ از درهای خانه ها وارد آنها شوید»، می فرمایـد: «يَعني أن يَأتِيَ الأَمرَ مِن وَجهِهِ؛ أيَّ الامورِ كـانَ؛ یعنی کـار را از راهش وارد شود؛ هر کـاری که باشـد.» چنـانچه این ویژگی جدی گرفته شود، روشـمندی در زندگی و دسترسـی به هدف تضمین می گردد، ولی افراد شتاب زده و کم تحمل، به محض روبه رو شدن با موانع در رسیدن به خواسته خود، مسیر را تغییر می دهند و از راه های نادرست به سوی آن حرکت می کنند؛ غافل از آن که ممکن است راه های جدید، دشواری هایی پدید آورد.

شتاب معنوی

شتاب‌ورزی در کارهای روزمره توصـیه نمی شود و چنانچه فردی فوراً بعد از تصمیم گرفتن، اقدام به کاری کند و حواشی آن را بررسـی ننمایـد، شـماتت می شود. اصل این قانون درست است. نقطه مقابل آن نیز اهمال کاری و به تأخیر انداختن کارها تا دقیقه

نود است. هیچ کدام از دو قطب تند و کند پسندیده نیست. چنانچه میان تصمیم و اقدام فاصله زیادی افتد، بی‌نظمی ذهنی و به تدریج خستگی عصبی را شاهد خواهیم بود. اما در این میان، کارهایی هستند که نیازمند شتاب منطقی و اقدام سریع‌تر است. از نگاه دین، زمانی که به انجام کار خیری تصمیم گرفتیم، لازم است زودتر بدان بپردازیم؛ زیرا ممکن است حس منفعت‌طلبی و وسوسه‌هایی که به صورت پیام‌های مخفی به نظام ذهنی و فضای تصمیم‌گیری ما وارد می‌شوند، ما را از انجام آن کار نیک باز دارد و بعد هم به دست فراموشی سپرده شود. البته سفارش‌های دینی همیشه کامل است. در این باره هم تأکید شده که در انجام کار خوبی مانند بخشش های مادی، هر چند سرعت خوب است، ولی جوگیر شدن و بخشش‌هایی که ما را دچار مشکل کند، اصلاً نیکو نیست. تعبیر قرآن این گونه آمده است: «نه دستت را به پشتت ببند که به هیچ کس چیزی ندهی و نه آن قدر بخشش کن که خودت جا بمانی و دچار سرزنش شوی.» امید که فرصت‌ها را قدر بدانیم و از آنها سکویی برای پرواز بسازیم. امام محمدباقر علیه السلام نیز در سفارشی بر این مهم تأکید می ورزند و می فرمایند: «مَن هَمَّ بِشَی ءٍ مِنَ الخَیرِ فَلیُعَجِّلهُ؛ فَإِنَّ کُلَّ شَی ءٍ فیهِ تَأخیرٌ فَإِنَّ لِلشَّیطانِ فیهِ نَظرَةً؛ هر که به کار نیکی تصمیم دارد، آن را زود انجام بدهد؛ چراکه هرچه به تأخیر افتد، شیطان را در آن، درنگ (نگاه) است».

سلامت با داروی مدارا

در رخدادهای زندگی، واکنش های متفاوتی را نیاز داریم تا بتوانیم به مدیریت همه جانبه فردی، اجتماعی، خانوادگی و ارتباطی دست یابیم. بخشی از واکنش های درخواستی دین از ما، به مدارا کردن در برابر ناملایمات و دیگر انسان ها برمی گردد که نتایج سودمندی از نظر سلامت روان و بهداشت آن برای ما خواهد داشت. چنانچه این فن اخلاقی از مجموعه ارتباطی افراد حذف شود، انبوهی از اضطراب ها و اندوه ها را در مواجهه با رفتارهای ناملایم تجربه خواهند کرد. امام باقر علیه السلام در تبیین کارکرد مدارا بر آرامش روان می فرمایند:

مَن اعطِیَ الخُلُقَ وَالرِّفقَ فَقَد اعطِیَ الخَیرَ کُلَّهُ وَالرّاحَةَ وحُسنَ حالِهِ فی دُنیاهُ وآخِرَتِهِ، ومَن حُرِمَ الرِّفقَ وَالخُلُقَ کانَ ذلِکَ لَهُ سَبیلًا إلی کُلِّ شَرٍّ

وبَلِیَّهٍ، إلّا مَن عَصَمَهُ اللّهُ تَعالی؛ به هر کس که اخلاق و مدارا داده اند، به او همه نیکی، آسودگی، و نیک حالی در دنیا و آخرت را داده اند؛ و هر کس از مدارا و خوش اخلاقی محروم باشد، آن برای او راهی به سوی هر بدی و گرفتاری است، مگر آن که خدا نگاهش دارد.

آمادگی از جنس انتظار

آمادگی برای همراهی با امام در هر شرایط، از وظایف شیعیان است. گاهی میدان برای حضور در کنار معصوم و قیام علمی و عملی وجود دارد و زمانی هم مانند زمان ما، چنین حضور مستقیمی نیست، ولی تکالیف فرهنگی و فکری فراوانی برای اصلاح جامعه و حرکت آن به سوی خوبی ها بر دوش پیروان نهاده شده است. در همراهی با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز حکایت چنین است. عده ای کاملاً از گود این همراهی خارج اند و گروهی دیگر، حاضر نبودن امام را بهانه رفع تکلیف می دانند، ولی در این میان، پیروان هوشمند عزمی جزم برای همراهی را، با منتظر بودن و عمل کردن به مقتضای تکلیف فعلی خویش نشان می دهند. این گروه همانند حاضران نزد امام هستند که به رسم پیروی خود عمل کرده اند. به تعبیر امام باقر علیه السلام برای این گروه فرقی نمی کند که در کنار حضرت باشند یا در کنار اهداف قیام او؛ هر چند به ظاهر حضوری اتفاق نیفتاده باشد. حضرت می فرمایند: «ما ضَرَّ مَن ماتَ مُنتَظِرًا لِأَمرِنا أن لا یَموتَ فی وَسَطِ فِسطاطِ المَهدِیِّ وعَسکَرِهِ؟!؛ کسی که در انتظار امر (فرج و ظهور ما) از دنیا رود، او را چه زیان که در میان خیمه مهدی و سپاه او نمیرد؟!»

منبع روایات: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، کتابخانه نور (نرم افزار) نسخه ۹/۱.

ص:۶۴

متن ادبی

اعجاز علم آور

سیده طاهره موسوی

محمدی از تبار محمد صلی الله علیه و آله

کهکشان ها محو شده اند در رنگین بال فرشتگان؛ فرشتگانی که گوشه گوشه آسمان را با خوشه خوشه نور آذین کرده اند و از بهشت گل های محمدی بر روی زمین می ریزند. سراسر هستی شیدای عطر خوش مولودی از تبار عصمت و کرامت و نجابت و فقاهت و عظمت و فضیلت شده است. زمین حریر گل و لبخند بر چهره، در بهت پرواز اندیشه ها به سمت ملکوت، حیران و پرسان مانده است؛ اندیشه هایی که از استشمام ترنم عطر محمدی از تبار محمد صلی الله علیه و آله راهی آسمان های کمال گشته اند؛ مولودی که بشارت آمدنش یقین دیگری است بر وحی بر محمد صلی الله علیه و آله !

آبشارهایی جاری از چشمه کوثر

نور است در پی نور که روشنایش اسرار نهفته در تاریکای نامکشوف را آشکار می سازد. چشم انتظار است خانه ای در مدینه؛ چشم انتظار نور! خانه ای که از افتخار سرورانش به خود می بالد؛ سرورانی که هر دو از فرزندان میوه دل فاطمه علیهاالسلام هستند؛ آبشارهایی جاری از چشمه کوثر؛ آبشارهایی که آیینه کمال نیایش و جمال استجابت دعایند.

... و اینک قنداقه ای از نور در آغوش فاطمه بنت الحسن علیه السلام خاکیان را سرشار از رحمت حضور امام پنجم کرده است.

ص:۶۵

اشک خاطره ای جاودانه

روح نامیرای اسلام است، کربلا!

مگر می شود از محمدباقر علیه السلام نوشت، ولی کربلا را از یاد برد؟!

هر چند کودکانه، اما جاودانه تا ابدیت جهان به یاد دارد، تمام خون صحنه ها، زیباعشق ها و شهود پروازها را!

یادواره چشمانش، حقیقت جاری عشق است در آیینه امامت و شهادت!

خزانه دانش خدا

گویی در جمال و کمال، عاشقانه پیام آور توحید، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. در کلام، آیینه بلاغت و فصاحت علی علیه السلام است. در متانت و فضیلت، یگانه کوثر گیتی، فاطمه علیهاالسلام است. در کرامت و سخاوت، حسن علیه السلام است. در عظمت و حلم، حسین علیه السلام است و در ذکر و سجود، همچون روح عبادت، حضرت سجاد علیه السلام است.

او خزانه دانش خدا، معدن نبوت و محل رسالت است. او بنیان گذار دانشگاه بزرگ اسلامی است. او آسمان برافراشته فقه و شیعه اسلام است. او کشتی نجات فرهنگ و اخلاق است. او گستراننده افق های ادب و حکمت، دانش و بینش، رویش و پویش است.

سطری برای توصیف

اصالت دین، تکذیب؛ ایمان ها تضعیف؛ تحریف ثمره کجروی ها؛ بدعت، ثمره سست باوری ها؛ غریب افکارها در جولان، کج فهمی ها در فقه و بیان؛ فرقه فرقه سهم دین، فراموشی نصیب آیین؛ اجتهاد، بی مغز و اساس و جعل نور سخنان مرسوم شده بود.

اعجاز علم آور

آمده تا ابد کتاب ها را سرشار از گلبرگ های سخنان متواتر معصومان: گرداند، تا جاعلان دون فطرت در شوم رؤیای خود غرق شوند. آمده تا پنجره واقعیات را به چشم خانه بیداردل ها بگشاید، تا غبار خرافه و جهل از خانه دل ها فروریزد. آمده تا در اندیشه ها، شوق پویایی و تحرک بدمد و جمال هستی را با مقیاس دانش، تفسیر

کنـد. آمـده تا قافله سالار رهروان دانش باشـد و بینش و بصـیرت را به ذهن هایی هدیه کند که حقیقت جو و علم شـناس اند. آمده تا از هر ذره هستی، اسراری بشکافد به بلندای نادیدنی آسمان ها، به عمق باورنکردنی دریاها، به استواری همیشه کوه ها و به بیکرانگی محض انـدیشه هـا؛ اسـراری که هر یک، جهتی از علم، حکمت، اخلاق، عرفان و... می پیمایـد تا شـیعیان بر قله یقیـن از معجزه اسـلام بگوینـد. آمـده؛ «آمیخته علم و حلم را به یکـدگر» تـا بـا حکمتِ جوشـش عقـل، حقـایق نهفته در عمق آفرینش را آشـکار بیـان کنـد. آمـده تـا عقـل هـا را بـا منطق و اسـتدلال، بحث و جست وجو در سایه نشـینی آموختن، متعالی گرداند. آمده با درسخنانی پرمغز که اخلاق و گفتار و کردار را بیاموزد به مسلمان. آمده تا درخت علم و اخلاق راهی فراتر از کهکشان ها در پیش گیرد و شاخه شاخه ثمره های کمالش به دست آیندگان رسد.

ص:۶۷

شعر

بزم بهشتی

سودابه مهیجی

قاصدک ها خبر از روز ولادت دارند

خوش به آنان که به این روز ارادت دارند

خوش به آنان که در این بزم مهیا ز بهشت

به تماشای تو ای عشق! سعادت دارند

تازه از راه رسیدی گلِ زیبا اما

شاپرک ها به تو عمری است که عادت دارند

خیل عشاق تو ای گل همه چون پروانه

در ره عشق تو امید شهادت دارند

ص:۶۸

شهادت حضرت امام علی النقی علیه السلام

اشاره

چهارشنبه

۲ اردیبهشت ۱۳۹۴

۳ رجب ۱۴۳۶

Apr. ۲۰۱۵ .۲۲

ـ در محضر خورشید

ـ چند حدیث هادوی

ص:۶۹

در محضر خورشید

برداشت هایی روان شناختی از سخنان امام هادی علیه السلام

ابراهیم اخوی

سفره حکمت

بزرگان برای یادگیری دانش، آداب و مقدماتی تعیین می کردند و شرط دانش آموزی را پیش از پذیرش اعلام می داشتند. این سنت نیکو، در آموزه های دینی ریشه دارد و مرور سخنان ناب معصومان: ما را با این معیارها آشنا می سازد. از نگاه پیشوایان دین اسلام، فراگیری دانش، امر مقدسی است که مقدمات روحی و معنوی خود را می طلبد و فردی که بدون ایجاد آمادگی اخلاقی و معنوی در این مسیر گام برمی دارد، توفیق چندانی نخواهد داشت. در سخنی از امام دهم چنین می خوانیم: «الحِکمَهُ لا تَنجَعُ فِی الطِّباعِ الفاسِدَهِ؛ حکمت در طبیعت های فاسد، سودی نمی بخشد.» ممکن است انسان های بسیاری خویش را در معرض حکمت قرار دهند، ولی همانند بذری که در شوره زار به محصول تبدیل نمی شود، جان های ناپاک نیز بهره ای از بذر دانش زلال نخواهند داشت.

می مانیم...

ماندگاری آدمیان در ردی است که از خود بر جای می گذارند. زمانی که فردی خردورزانه به تربیت انسان های دیگر و آموزش آنها می پردازد، ردی ماندگار از خود بر جای گذاشته است و این اثر روشن، برای همیشه خواهد بود و نسل هایی نیز که با واسطه از هدایتگری آن بهره مند شده اند، در شمار این سرمایه گذاری اولیه به شمار

ص:۷۱

می آینـد. امام هادی علیه السـلام با توجه دادن به چنین مکانتی می فرماید: «إنَّ العالِمَ والمُتَعَلِّمَ شَـریکانِ فِی الرُّشدِ؛ دانشـمند و دانشـجو در هـدایت شـریک انـد.» زمانی که یک دانش پژوه به مـدد آموخته های خود، در مسـیر خـدایی شـدن گام بگذارد، آموزگارش در تمام فضیلت های او سهم خواهد داشت و چه سودی ماندگارتر از این!

قدر عالمان دینی را بدانیم

دین اسـلام برای حرکت چنـدین ساله خود تا رسـیدن به دست ما، مسـیر پر فراز و نشیبی را پیموده و عالمان فراوانی عهده دار این انتقال بوده اند؛ کسانی که با بذل جان و توان خود، سـفیر مشـعل اسـلام برای آیندگان شدند و در زمانه های گوناگون از این مهم به خوبی برآمدند. این رسالت خطیر در زمان غیبت آخرین ذخیره خدا، به مراتب دشوارتر از دیگر زمان هاست. ازاین رو، امام دهم علیه السلام با توجه دادن به چنین منزلتی می فرمایند:

لَولا مَن یَبقی بَعدَ غَیبَهِ قائِمِکُم علیه السـلام مِنَ العُلَماءِ الـدّاعینَ إلَیهِ، والـدّالّینَ عَلَیهِ، والـذّابّینَ عَن دینِهِ بِحُجَجِ اللّهِ، والمُنقِذینَ لِضُعَفاءِ عِبادِ اللّهِ مِن شِباکِ إبلیسَ ومَرَدَتِهِ، ومِن فِخاخِ النَّواصِبِ، لَما بَقِیَ أحَدٌ إلّا ارتَدَّ عَن دینِ اللّهِ، ولکِنَّهُمُ الَّذینَ یُمسِکونَ أزِمَّهَ قُلوبِ ضُعَفاءِ الشّیعَهِ کَما یُمسِکُ صاحِبُ السَّفینَهِ سُکّانَها، اولئِکَ هُمُ الأَفضَلونَ عِندَ اللّهِ عز و جل.

اگر پس از غایب شدن حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ، دانشمندان الهی نبودند که به سوی او می خوانند و ره می نماینـد و از دینش دفاع می کنند و بندگان ناتوان خداوند را از تله شـیطان و دام های دشـمنان اهل بیت: نجات می دهند، هیچ کس نمی ماند مگر اینکه از دین بازمی گشت؛ ولی آنان اند که زمام دل های ناتوان شیعه را همچون سکّان در دست ناخدای کشتی به دست گرفته اند. اینان همان انسان های برتر نزد خداوندند.

تمسخر؛ تظاهر نادان

روش هـای رفتاری، سـفیر شخصـیت انسانی انـد. به تعبیری، «از کوزه همان برون تراود که در اوست.» این تعبیر برگرفته از آیه «قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلَی شَاکِلَتِهِ» است که در محاوره نیز بسـیار به کار گرفته می شود. تمسـخر، یکی از رفتارهاست که گاهی به بهانه

شوخی کردن و خنداندن یک جمع با حرمت شکنی فرد مسخره شونده همراه می شود و خنده ای است که خُرد شدن را با خود به همراه دارد. ازاین رو، در اسلام به شکل های گوناگون از آن منع شده است. امام هادی علیه السلام نیز به صراحت این رفتار ناپسند را نکوهش می کند: «الهُزءُ فُکاهَةُ السُّفَهاءِ، وصِناعَةُ الجُهّالِ؛ مسخره کردن، شوخی ابلهان و کار نادانان است».

معرفی، نه تعریف

میان معرفی خویشتن به دیگران، با خودستایی و تعریف از خود، فاصله معناداری است. در موقعیت های اجتماعی و حرفه ای فراوانی نیازمند ابراز وجود و اعلام وضعیت خویشتن در قالب معرفی از خود هستیم که به رشد اخلاقی ما ضرری نخواهد زد. امام علی النقی علیه السلام نیز با معرفی خود، تفاوت های اصیل خاندان پیامبر را با دیگران چنین به تصویر می کشد: «نَحنُ الکَلِماتُ الَّتی لا تَنفَدُ، لا تُدرَکُ فَضائِلُنا؛ ما کلمات (خدا) هستیم که پایان نمی پذیرد و فضیلت هامان درک نمی شود».

بازاری های زیرک

هنگامی که تاجری عاقل و عاقبت اندیش باشد، در هر شرایطی می تواند از تجارت سود ببرد و گذشت زمان با سرمایه گذاری حساب شده به او منفعت فراوانی می دهد. در زندگی این دنیایی ما نیز حکایت چنین است. همه زندگی می کنیم، ولی همه برای نیازهای فرادنیایی خود توشه اندوزی نمی نماییم. در این بازار دنیا، زرنگ کسی است که بتواند زندگی اکنون خود را به پلی برای پیروزی اخروی تبدیل کند و سکّان سعادت خویش را هوشمندانه به دست گیرد. امام هدایت و سعادت نیز درباره دنیا می فرماید: «الدُّنیا سوقٌ، رَبِحَ فیها قَومٌ وخَسِرَ آخَرونَ؛ دنیا، بازاری است که قومی در آن سود بُردند و شماری دیگر، زیان کردند».

منبع روایات: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، کتابخانه نور (نرم افزار) نسخه ۹/۱.

ص:۷۳

چند حدیث هادوی

ناصر بهرامی

یگانگی خدا

«لَمْ یزَلِ اللّه وَحْدَهُ لاشیء معه ثُمَّ خَلَقَ الاشیاء بدیعاً و اختار لِنَفْسِهِ اَحْسَنَ الاَسماءِ». (بحارالانوار، ج۵۴، ص ۸۳)

خداوند از ازل تنها بود و چیزی با او نبود. سپس اشیا را به صورت نوظهور آفرید و برای خودش بهترین نام ها را برگزید.

فروتنی

«التواضع اَن تعطی الناس ما تُحِبُّ ان تُعطاهُ». (وسائل الشیعه، ج۱۵، ص۲۷۳، ح۲۰۴۹۷)

فروتنی آن است که با مردم چنان رفتار کنی که دوست داری با تو چنان باشند.

نقدپذیری

«لبعض موالیه: عاتِبْ فلاناً و قل له ان الله اذا اراد بِعَبْدٍ خیراً اذا عُوتِبَ قَبِلَ». (مستدرک الوسائل، ج۴، ص۴۷۴، ح۹۵۷۷)

امام هادی علیه السلام به یکی از دوستانش فرمود: فلانی را توبیخ کن و به او بگو: خداوند چون خیر بنده ای را بخواهد، هرگاه توبیخ شود، بپذیرد (و درصدد جبران نقص براید).

جایگاه اجابت دعا

«اِنَّ للهِ بقاعاً یحِبُّ اَن یدْعی فیها فَیستَجیبَ لِمَن دَعاهُ و الحَیرُ منها». (بحارالانوار، ج۹۸، ص۱۱۳)

ص:۷۴

همانـا برای خداونـد بقعه هـای است که دوست دارد در آنهـا به درگـاه او دعا شود و دعای دعا کننـده را به اجابت برسانـد، و حایر حسین علیه السلام یکی از آنهاست.

دنیا، جایگاه آزمایش

«ان الله جَعَـلَ الـدنیا دار بلوی و الآخره دار عقبی، و جَعَلَ بَلْوَی الـدنیا لِثوابِ الاخرهِ سَـبَباً و ثوابَ الاخرهِ مِنْ بَلْوی الـدنیا عِوَضاً». (همان، ج۷۵، ص۳۶۵)

همانا خداوند دنیا را سرای امتحان و آزمایش، و آخرت را سرای رسیدگی، و بلای دنیا را وسیله ثواب آخرت، و ثواب آخرت را عوض بلای دنیا قرار داده است.

ستمکار بردبار

«اِنَّ الظالِمَ الحالِمَ یکادُ اَنْ یعضی علیه بِحِلْمِهِ، و انَّ المُحِقَّ السَّفیه یکادُ ان یطْفِیءَ نُورَ حَقِّهِ بِسَفهِه». (تحف العقول، ص۲۹۸)

به راستی سـتمکار بردبار، بسا که به وسـیله بردباری خود از ستمش گذشت شود و حق دار نابخرد، بسا که به سفاهت خود نور حق خویش را خاموش کند.

انسان بی شخصیت

«مَنْ هانَتْ علیه نَفْسَهُ فلاتَأمَنْ شَرَّهُ». (بحارالانوار، ج۷۲، ص۳۰۰)

کسی که خود را پست شمارد، از شر او در امان مباش.

حکمت ناپذیری دل فاسد

«اَلْحِکْمَهُ لا تَنْجَعُ فی الطّباع الفاسِدَهِ». (همان، ج۷۵، ص۳۷۰)

حکمت، اثری در دل های فاسد نمی گذارد.

خداترسی

«مَنْ اتَّقی الله یتَّقی، وَ مَنْ اطـاعَ لله یطـاع، و من اطـاعَ الخـالق لم یبـال سَـخَطَ المَخْلُوقین، و مَنْ اَسْـخَطَ الخـالق فَلییقَنَ ان یحِلَّ به سَخَطَ المَخلوقین». (همان، ج۶۸، ص۱۸۲)

هر که از خـدا بترسـد، مردم از او بترسـند؛ هر که خـدا را اطاعت کند، از او اطاعت کنند؛ هرکه مطیع آفریدگار باشد، باکی از خشم آفریدگار ندارد؛ و هر که خالق را به خشم آورد، باید یقین کند که به خشم مخلوق دچار می شود.

اطاعت خیرخواه

«مَنْ جَمَعَ لَکَ وَدَّهُ وَ رایهُ فَاجْمَعْ له طاعَتَکَ». (همان، ج۷۵، ص۳۶۵)

هر که دوستی و نظر نهایی اش را برای تو همه جانبه گرداند، طاعتت را برای او همه جانبه گردان.

اوصاف پروردگار

«اِنَّ اللَه لا یوصَفُ اِلَّا بِما وَصَفَ به نَفْسَهُ وَ اَنّی یوصَفُ الـذّی تَعجِزُ الحَواسُّ اَنْ تُـدْرِکَهُ وَ الاَوْهامُ اَنْ تَنالُهُ وَ الخَطَراتِ اَنْ تَحُـدَّهُ وَ الاَبْصـارُ عَنِ الاحـاطَهِ بِه نَای فی قُرْبِهِ وَ قَرُبَ فِی نَایهِ، کَیفَ الکَیفَ بِغَیرِ اَنْ یقال: کَیفَ، وَ اینَ اْلاینَ بِلا أن یقالَ: اینَ هُو، مُنْقَطِعُ الکَیفِیهِ وَ الاینیهِ الواحِدُ الاَحَدُ، جَلَّ جَلالُهُ و تَقَدَّسَتْ اسْماؤُهُ». (همان، ج۴، ص۳۰۳)

به راستی که خدا جز بدان چه خودش را وصف کرده، وصف نشود. کجا وصف شود آن که حواس از درکش ناتوان است، و تصورات به کُنه او پی نبرنـد، و در دیـده هـا نگنجـد؟ او بـا همه نزدیکی اش دور است و بـا همه دوری اش نزدیک. کیفیت و چگونگی را پدیـد آورده، بـدون اینکه خود کیفیت و چگونگی داشـته باشـد. مکان را آفریده، بدون اینکه خود مکانی داشـته باشد. او از چگونگی و مکان برکنار است. یکتای یکتاست. شکوهش بزرگ و نام هایش پاکیزه است.

رذیلت های اخلاقی

«اَلْحَسَـدُ ماحِقُ الحَسَـناتِ، وَ الزَّهْوُ جالِبُ المَقتِ، وَالعُجْبُ صارِفُ عَنْ طَلَبَ الْعِلْمِ داعٍ اِلی الغَمْطِ وَ الجَهْلِ، وَ البُخْلُ اَذَمُّ اْلاَخْلاقِ وَ الَّطَمَعُ سَجیهٌ سَیئَهٌ». (همان، ج۶۹، ص۱۹۹)

حسـد نیکویی هـا را نابود سازد؛ فخرفروشـی دشـمنی آورد؛ خودپسـندی، مانع از طلب دانش است و به سوی خواری و نادانی فرامی خواند؛ بخل، ناپسندیده ترین خلق و خوی است؛ و طمع، خصلتی ناروا و ناشایست است.

خدا، آری؛ روزگار، نه!

روزی یکی از یاران امام هادی علیه السـلام که بر اثر تصادف با حیوانی صدمه دیده بود، بر آن حضـرت وارد شد و با اشاره به زخم هایی که برداشـته بود، به روزگار بد می گفت. آن حضرت خطاب به او سخنی به این مضمون فرمود: روزگار را ملامت نکن؛ زیرا

همه حـوادث عـالم به دست خداونـد است و روزگـار هیـچ نقشـی در پیـدایش امـور نـدارد و غیر خداونـد به گونه مسـتقل در زندگی مردم مؤثر نیسـتند، و نیز فرمود: «لاتَعُدْ و لاتَجْعَل للایام صنعاً فی حکم الله؛ برای روزگار اثر و نقشی در حکم خداوند، به شمار نیاور و قرار مده.» آن شخص با شنیدن سخنان امام، به واقعیت امر آگاه شد و توبه کرد. (وسائل الشیعه، ج۷، ص۵۰۹)

نتیجه بی اعتنایی به مکر خدا

«من اَمِنَ مَکرَ الله و اَلِیمَ اَخْذِهِ، تَکَبَّرَ حَتی یحِلَّ به قضاؤه و نافَذَ اَمْرُهُ، وَ مَنْ کان علی بینَهِ مِنْ رَبِّهِ هانَتْ علیه مَصائِبُ الـدنیا و لو قُرِضَ و نُشِرَ». (تحف العقول، ص۴۸۳)

هر که از مکر خـدا و مؤاخـذه دردنـاکش آسوده باشـد، تکبر پیشه کنـد تا قضای خـدا و امر نافـذش او را فراگیرد؛ و هر که بر طریق خداپرستی استوار باشد، مصیبت های دنیا بر وی سبک آید، اگر چه (بدنش) قیچی شود و ریزریز گردد.

ولادت حضرت امام محمدتقی علیه السلام

اشاره

چهارشنبه

۹ اردیبهشت ۱۳۹۴

۱۰ رجب ۱۴۳۶

۲۹. ۲۰۱۵ .Apr

ـ در محضر خورشید

ـ پژوهش

ص:۷۹

در محضر خورشید

تأملی در سخنان حضرت امام جواد علیه السلام

ابراهیم اخوی

اندکی فاصله

اصل تفاوت های فردی به ما می گوید که هر کس ظرفیت ویژه خود را دارد و نمی توان بسیاری از رهنمودها را از عده ای خواست. معصومان نیز در پاسخگویی به پرسش های پیروان خود، این ظرفیت را لحاظ کرده، متناسب با ویژگی های شخصیتی آنها نسخه پیچی می کردند. در خاطره ای از امام جواد علیه السلام می خوانیم: فردی به آن حضرت گفت: مرا سفارشی کن. فرمود: می پذیری؟ گفت: آری. فرمود: «تَوَسَّدِ الصَّبرَ، وَاعتَنِقِ الفَقرَ، وَارفُضِ الشَّهَواتِ؛ بر بالش صبر سر بِنِه؛ فقر را در آغوش بگیر؛ و شهوت ها را از خود بران».

حضرت با ایجاد آمادگی در پرسشگر، پاسخ متناسب با او را در فاصله گرفتن از لذت ها می داند؛ چه بسا همراهی بسیار با مادیات، روح آدمی را خسته و آن را بهانه جو می کند. در این شرایط، ایجاد فاصله میان خود و لذت های تکراری روزانه، فرصتی می شود تا جانی دوباره بگیریم و بودن واقعی را بدون غل و زنجیر تعلق تجربه کنیم.

همه هدایتگر باشیم

یکی از ویژگی های پیروان معصومان: این است که بی تفاوت نیستند و در

ص:۸۱

خصوص هـدایت و گمراهی دیگران از خود واکنش درخور نشان می دهند. بی تفاوتی سـمی است که جامعه را اندک اندک به سوی تباهی سوق می دهد و مشـکلات آن رو به فزونی می گذارد. پیروان اهل بیت: همگی به سـهم و توان خود، از فعالان فرهنگی جـامعه انـد و احسـاس مسـئولیت آنهـا دربـاره تحول آفرینی برای خود و دیگران بالاـست. در سـخنی از حضـرت می خوانیم: «ما مِنّا إلّا وهُوَ قائِمٌ بِأَمرِ اللّهِ عَزَّوجَلَّ، وهادٍ إلی دینِ اللّهِ؛ از ما نیست مگر کسی که به امر خداوند عزوجل کمر بسته، به سوی دین خدا هدایت می کند».

مثلث محبت

برای ایجاد رابطه عاطفی خوب و سازنده، نیازمند برنامه و سـرمایه ایم. این سـرمایه در خصوصـیت های اخلاقی و ویژگی های فردی ما نهفته است و ما را در سـرمایه گـذاری عاطفی یاری می دهـد. برای مثال، در رابطه همسـران، زمانی که پس اندازهای اخلاقی و احساسـی به انـدازه کافی وجود داشـته باشد، در بحران های زندگی و سـربالایی های آن کم نمی آورند و محکم و جدی از پس موانع برمی آیند، اما آن گاه که چنین امتیازی در زندگی مشترک نباشد، ناسازگاری ها ساز می زنند و همسـران بر کوس رسوایی زنـدگی خویش می کوبند. در روابط بین فردی دیگر نیز چنین قانونی پا برجاست. امام جواد علیه السـلام در تبیین سه گـانه دوستی می فرمایـد: «ثَلاثُ خِصالٍ تُجتَلَبُ بِهِنَّ المَحَبَّهُ: الإنصافُ فِی المُعاشَرَهِ، وَ المُؤاساهُ فِی الشِّدَّهِ وَ الانطِواعِ، وَالرُّجوعُ إلی قَلبٍ سَلیمٍ؛ با سه خصـلت، دوستی را به دست می آورند: انصاف در معاشرت، هم دردی با دیگران در خوشی و ناخوشـی، و داشتن قلبی پاک از گناهان.» این سه ویژگی، از ما انسان هایی با خُلق فرشتگان می سازد و تعامل ما را با دیگران، راحت و مفید می نماید.

آزمون پیش از اعتماد

بـا دقت در سـرنوشت کسانی که دچار ورشکسـتگی اقتصادی یا دیگر مشـکلات حقوقی شـده انـد، درمی یابیم بخشـی از این مشـکلات در اعتمادهای بیجا ریشه داشـته، این افراد بـدون دقت کافی و ضـمانت لازم و صـرفاً به دلایل ساده عاطفی، اطمینان بیش از نیاز از خود نشان داده اند و زمینه را برای سوءاستفاده دیگران بازکرده اند. در

آموزه هـای دینی، برای پیشـگیری از این مشـکل دو راهکـار جـدی وجود دارد تـا افراد از سـلامت روحی و اعتباری خود دور نشونـد: یکی گرفتن تضـمین هـای لازم، ماننـد گواه شـدن دیگران یـا نوشـتن قرارداد؛ دیگری، امتحان کردن فردی که قصـد اشتراک مـالی و حرفه ای بـا او داریم. امام جواد علیه السـلام به این روش دوم اشاره کرده، می فرمایـد: «مَنِ انقادَ إلَی الطُمَأنینَهِ قَبلَ الخُبرَهِ فَقَد عَرَّضَ نَفسَهُ لِلهَلَکَهِ، ولِلعاقِبَهِ المُتعِبَهِ؛ هرکه پیش از آزمـودنِ کسـی تسـلیم اطمینـان شـود، خـود را در معرض هلاکت و عاقبت رنج آلود قرار داده است».

زنهار از شریر

می دانیم تغییرهـای پنهـان مـا، محصول ارتبـاط با کسانی است که انس بیشتری با آنها داریم. این تغییر تـدریجی و نامحسوس، ممکن است خیلی دیر شـناسایی شود، ولی می توان خیلی زود از آن پیشگیری کرد. روش پیشنهادی خوبان برای جلوگیری از این پدیـده، دقت در گزینش همراهـان و دوسـتان است. برخی از ویژگی هـا منـاسب بـا دوسـتی نیست؛ زیرا مـا را به سوی آن دعوت می کنـد. در سـخنی از نهمین امـام می خوانیم: «إیّاکَ و مُصاحَبَهَ الشِّرّیرِ؛ فَإنَّهُ کَالسَّیفِ المَسلولِ؛ یَحسُنُ مَنظَرُهُ، ویَقبُحُ أثَرُهُ؛ از مصـاحبت بـا شـخص شـریر بپرهیز، که چون شمشـیرِ برهنه است؛ منظره اش نیکو و اثر (زخم) آن زشت است.» افراد با ویژگی هـای خلقی و شخصـیتی منفی، معمولاً ـ دست به نمایشـگری و اغواگری می زننـد و تمـام تلاش خود را برای جـذب و اعتمادسازی انجام می دهنـد. ازاین رو، بایـد پیش از آن که در تله تغییر نامحسوس بیفتند، به دقت در گزینش دوسـتان دسـت زنند تا از آسیب های بعدی در امان بمانند.

منبع روایات: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، کتابخانه نور (نرم افزار) نسخه ۹/۱.

ص:۸۳

فقرزدایی در گفتار و کردار امام جواد علیه السلام

محمدمهدی قربانی

اشاره

وقایع صدر اسلام و پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله موجب شد تا نیت ها ناصواب شود و بدعت ها رشد کند و همه آنچه به عنوان اسلام به جوامع دیگر وارد می شود، الزاماً اسلام ناب نباشد. صاحبان و وارثان اصلی خلافت و راهبری، خانه نشین شدند یا همواره مشغول رفع دسیسه ها و یا تربیت شاگردانی محدود گردیدند. اما این به معنای دست کشیدن معصومان: از هدایت و امامت نبود و هر کدام از آن بزرگواران، با ارائه طریقی، کامل کننده این جورچین عظیم آفرینش هستند. در این میان، امام محمدتقی علیه السلام به سخاوت و بخشش معروف است؛ چنان که مشهورترین لقب ایشان، «جواد» یعنی بسیار بخشنده است. بنابراین، می توان بُعد برجسته شخصیت آن حضرت را فقرزدایی ایشان دانست.

از سویی، در خصوص آثار سوء فقر و تعریف این پدیده گفته می شود: هرآنچه ضدّ غنا باشد، فقر نامیده می شود. پس فقیر کسی است که خرج روزمرّه زندگی خود را ندارد. (ابن منظور، ۱۴۱۶ق: ۲۹۹) بنابراین، جامعه ای که از چنین افرادی تشکیل شده باشد و نیروی کار آن، به نان شب نیازمند و وامانده در خرجی روزمرّه خود باشند، جامعه ای پویا و سرزنده نخواهد بود. چنین جامعه ای رو به زوال و افول دارد و دچار آفت می شود.

ص:۸۴

«فقر» عاملی بازدارنـده است که با فشار بر بُعـد مادّی زندگی بشـر، بُعد معنوی او را در مسـیر انحطاط قرار می دهد. موانعی که روزانه بر سـر راه انسـان فقیر قرار می گیرد، در نهایت موجب نقصان در دین او، زایل شـدن عقلش، حزن و انـدوه و در نتیجه، ذلت و خواری وی می شود، تا آنجا که نزدیک است به کفرش بینجامد.

این در حالی است که آیات قرآنی و سـبک زندگی معصومان: به ویژه امام جواد علیه السـلام سـرشار از آموزه هایی است که نشان از مبارزه با این پدیده اجتماعی دارد.

در این مجال اندک، از شخصـی سـخن خواهیم گفت که در سـخاوت، بخشش و فقرزدایی اسوه است؛ امامی که در وصف او آمده است «اَلْفَایِقُ فِی الْجُودِ عَلَی الْاَجْوَادِ؛ او در بخشـش از همه بخشـندگان غالب است.» (نک: صـلوات مخصوص امام جواد علیه السـلام) او که بخشـش سالیانه بیش از یک میلیون در همش در تاریخ ثبت شده است. او که گرچه فرصت اصحاب برای بهره گیری از وجود نورانی اش کم بود، به فرموده پـدر بزرگوارش، مولودی بـابرکت بود که در همین فرصت انـدکی که در اختیار داشت، با گره گشایی از کار مسلمانان و جود و بخشش بسیار، از انحطاط جامعه اسلامی جلوگیری کرد.

حیات پاک امام جواد علیه السلام در یک نگاه

زندگی کوتاه، ولی بابرکت امام محمدتقی علیه السلام را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف) پیش از هجرت پدر بزرگوارش به خراسان.

ب) پس از هجرت امام رضا علیه السلام . این سال ها، خود به دو قسمت تقسیم می شود:

۱. پیش از شهادت امام رضا علیه السلام .

۲. پس از شهادت امام رضا علیه السلام (از هشت سالگی به بعد).

در دوره نخست، به دلیـل جلوگیری از فتنه هـا، از جمله فتنه واقفیه، همواره امـام نهم از سوی پـدر بزرگوارش به لایـق امـامت بودن تعریف و شایسـتگی هـای آن بزرگوار بیـان می شـد. امـا در سـال دویست هجری که مأمون، امام رضا علیه السـلام را به خراسـان فراخوانـد (دوره دوم) میـان آن دو بزرگوار فاصـله افتـاد و ظاهراً تنها از طریق نامه در ارتباط بودنـد. تا روزی که امام جواد علیه السـلام به خـدمتکار خود فرمود: اهل خانه را گرد آور و بگو برای ماتم آماده شونـد. پرسـید: برای ماتم چه کسـی؟ فرمود: برای ماتم

بهترین اهل زمین. پس از چند روز خبر رسید امام رضا علیه السلام در همان روز که فرزندش امام جواد علیه السلام فرموده بود، به شهادت رسیده است. (طبرسی، ۱۳۸۸: ۳۵۰)

سال ۲۰۳ هجری بود که حجت خدا، امام رضا علیه السلام به دست مأمون به شهادت رسید. (اربلی، ۱۳۸۱ ق: ج ۳: ۱۵۶؛ قطب راوندی، ۱۳۶۸: ج ۲: ۶۶۶) و مرحله جدیدی از حیات پاک امام جواد علیه السلام آغاز و آن بزرگوار، در هشت سالگی عهده دار امامت شد. هرچند در این دوره سرنوشت ساز، توصیه های امام رضا علیه السلام می توانست اسباب پذیرش امامت امام جواد علیه السلام را از سوی شیعیان فراهم سازد، ولی مطالعه کتاب های تاریخی نشان می دهد این توصیه ها تنها در یاران خاص اثرگذار بود و عموم مردم ظاهربین به دلیل سن اندک امام، منتظر دلایل عقل پسندی بودند. (نک: مجلسی، بی تا: ج ۵۰: ۱۰۰)

به هر ترتیب، عمر این دوره هم کوتاه بود و تنها پس از هفده سال، یعنی سال ۲۲۰ هجری و در زمان معتصم عباسی، امام محمدتقی علیه السلام که به «جواد الائمّه» مشهور شده بود، در سن ۲۵ سالگی مسموم شد و به شهادت رسید. (مقرّم، ۱۳۸۲)

امام نهم علیه السلام مولودی با برکت

در خانواده امام هشتم و محافل شیعیان، از حضرت جواد علیه السلام با عنوان مولودی بابرکت یاد می شود و این شهرت نیز در کلام خود امام رضا علیه السلام ریشه دارد. سخنان امام رضا علیه السلام حتی به ما می گوید در میان معصومان: نیز با برکت تر از امام نهم زاده نشده است؛ آنجا که به ابویحیای صنعانی می فرماید: «هذَا الْمَوْلُودُ الَّذی لَمْ یولَدْ مُوْلُودٌ اَعْظَمُ بَرَکَةً عَلی شیعَتِنا مِنْهُ؛ این مولودی است که با برکت تر از او برای شیعیان ما زاده نشده است». (مقرّم، ۱۳۸۲، ج ۱: ۳۲۱)

ظاهراً این روایت در میان شیعیان مشهور می شود؛ زیرا در جای دیگر، دو نفر از شیعیان خدمت امام رضا علیه السلام می رسند و در حالی که اهل منزل (امام جواد علیه السلام) را می آورند، از امام می پرسند: آیا این همان مولود پر خیر و برکت است؟ حضرت می فرماید: «بله، این همان مولودی است که در اسلام با برکت تر از او زاده نشده است». (مجلسی، بی تا: ج ۵۰: ۲۰(

بی گمان این سخنان امام هشتم، در اتّفاقات آن زمان ریشه دارد؛ زمانی که آن

حضرت تا ۴۷ سالگی فرزندی نداشتند، (سبحانی تبریزی، ۱۳۸۱: ج۶: ۵۸ ـ ۶۱) در حالی که احادیث فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمّه اطهار: وارد شده بود که امامان دوازده نفرند. مسائلی از این دست سبب شبهه افکنی فرقه های انحرافی، از جمله واقفیّه شده بود. چنان که این اتفاق در میان معصومان: منحصر به فرد بود، خداوند فرزندی به آن حضرت عنایت فرمود که در صفت برکت، خاصّ و بی بدیل می نمود.

آنچه در تفسیر این دست روایات امام رضا علیه السلام گفته شد، صحیح است، ولی حضور مبارک و نورانی امام نهم در آن دوران سرنوشت ساز، فقط در این مورد خلاصه نمی شود؛ چنان که در صلوات مخصوص آن وجود نورانی گفته شده است: «اَلْفَایِقُ فِی الْجُودِ عَلَی الْاَجْوَادِ؛ او در بخشش از همه بخشندگان غالب است» یا «مَانِحُ الْعَطَایا وَ الْاَوْفَادِ لِعَامّهِ الْعِبَادِ؛ بخشنده عطیه ها و بخشش هاست، برای همه بندگان خدای تعالی».

مؤید این سخن، گفتار و کردار ایشان است که به رغم محدودیت ها، با درایتی که در طول حیات کوتاه خود داشت، درصدد فقرزدایی از جامعه مسلمان و پیروان حقیقی خود بود؛ چنان که بعدها ایشان با بخشش های فراوان و سخاوتی مثال زدنی، به لقب «جواد الائمّه» ملقّب گردید.

همه دنیا و آنچه در آن است، از آنِ خداوند است

امام جواد علیه السلام دنیا را مزرعه آخرت و همه دارایی آن را مِلک خداوند می داند که همه بندگان او باید عادلانه از آن بهره مند شوند. این مسئله به قدری برای ایشان مهم بود که در قنوت نماز خود به آن می پرداخت و می فرمود:

بار خدایا، دوستانت را بر دشمنان ستمگرت پیروز گردان همانان که اموال تو را در میان خود دست به دست چرخاندند و بندگانت را به بردگی گرفتند و جهان سرزمین تو را در کری و کوری و تاریکی شدید رها کردند. چشمان شان باز است و دل هاشان کور و برای آنان، بر تو حجتی نمانده است. (ابن طاوس، ۱۳۹۲: ۶۰)

آن حضرت درباره خانه و زندگی و جایگاه آن در فرهنگ قرآنی می فرماید: «جان و دارایی ما، از بخشش های گوارای خداست و عاریه و سپرده اوست. تا آنجا که از

آن بهره منـد شویم، مـایه خوشـی و شـادی است و آنچه از آن برگرفته شود، اجر و ثواب است. پس هر که جزعش بر صـبرش غالب شود، اجرش ضایع شده؛ پناه به خدا از آن!». (ابن شعبه، ۱۳۸۳: ۹۷۴)

همچنـان که امام باقر علیه السـلام نیز در مناجات خود، رفاه در معیشت را یکی از الزامات بنـدگی می دانـد: «خـدایا، از تو می خـواهم تـا زنـده هسـتم، زنـدگی مرا مرفّه گردانی، چنـدان که در طـاعت تـو نیرومنـدتر گردم و به خشـنودی تـو دست یـابم». (مجلسی، بی تا: ج۹۴: ۳۷۹)

بخشش مال، بدون چشم داشت

امام جواد علیه السـلام می فرماید: «نیکوکاران به نیکی کردن نیازمندترند تا کسانی که به آن نیازمندند؛ زیرا پاداش و افتخار و نیک نامی اش برای آنهاست. بنابراین، آدمی هر خوبی که کنـد، نخست به خود کرده است. پس نباید به دلیل خوبی ای که به خود کرده، از دیگران سپاسگزاری بخواهد». (اربلی، ۱۳۸۱ ق: ج ۳: ۱۳۷)

بدین ترتیب، بخشـش سخاوتمندانه، در حقیقت یک معامله بُرد ـ بُرد است؛ به این بیان که شخص نیکوکار، در مقابل برطرف کردن نیاز، یک نیازمند، نه تنها سه پاداش دریافت می کند: ابتدا پاداشی که در مقابل این کار خیر دریافت خواهد کرد، سپس افتخار و اعتماد به نفسی که در درون او زنده می شود و در نهایت، نام نیکی که در بین مردم از او به یادگار خواهد ماند.

نخستین نشانه کمال ایمان

امام جواد علیه السـلام در سخنی ماندگار، به نشانه های کمال ایمان مؤمنان پرداخته، آنها را در قالب چهار نشانه بیان می کند: «چهار چیز در هر کس باشـد، ایمانش کامل شـده است: کسـی که برای خدا انفاق کند، کسـی که در راه خدا منع کند و برای خـدا دوست بدارد و در راه خدا بغض بورزد.» (مجلسـی، بی تا: ج۷۵: ۸۱) بنـابراین، از نگاه ایشان، نخستین نشانه کمال ایمان، انفاق در راه خداست.

راهی ساده برای کسب رضای الهی

همه مؤمنان در پی کسب خشنودی خدا هستند. بنابراین، در طول زندگی با پالایش

باورها و انجام عبادت هایی برای نیل به این مهم می کوشند. از نظر امام جواد علیه السلام ، انسان به سادگی می تواند رضایت الهی را با اعمال خویش به دست آورد؛ چرا که بخش بزرگی از این رضایت مندی، به اعمال اخلاقی و رفتار اجتماعی ما بستگی دارد. آن حضرت در روایتی می فرماید: «سه چیز بنده را به رضوان خدا می رساند: زیادی استغفار، نرم خویی، صدقه بسیار دادن». (عطاردی قوچانی، ۱۳۹۱: ۷۴۲)

سخاوت، شکرگزاری در برابر نعمت های الهی

نعمت های الهی همچون بارانی حیات بخش، شب و روز بر بندگان او سرازیر است؛ به گونه ای که انسان را حتی توان شمارش آن هم نیست: «و اگر نعمت های خدا را بشمارید، هرگز نمی توانید آنها را احصا کنید؛ خداوند بخشنده و مهربان است.» (نحل: ۱۸) اما سنت آن آفریدگار بزرگ بر این بنا شده که هر کاری به وسیله ای انجام شود.

امام جواد علیه السلام در حقیقت خود را یک وسیله می داند برای رسانیدن نعمت های خداوند به دست بندگان شایسته او و دیگران را نیز ترغیب می کند که به این کار اهتمام ورزند. آن حضرت در سخنی گهربار می فرماید: خداوند را بندگانی است که به دوام نعمت، مخصوص شان گردانده است و تا هر زمان که ببخشند، از آن نعمت ها ب_رخ_وردارند و اگر دست از بخشیدن بردارند، خدای تعالی از ایشان نعمت ها را می گیرد و به غیر آنان می دهد». (مجلسی، بی تا: ج۷۲: ۲۸)

به همین دلیل، آن حضرت، بخشندگی را با ضمیر و فطرت خود عجین ساخته بود و آنچه را به دست ایشان می رسید، میان مردم تقسیم می کرد. (میرزایی دلاویز، ۱۳۸۹: ۲۲۰) آن حضرت، شکرگزاری را به غایت رسانید و زمانی ک_ه از ب_غ_داد راه_ی م_دی_نه شد، هرچه را داشت، در راه خدا انفاق کرد و سپس همراه همسرش به طرف مدینه حرکت کرد. (همان: ۴۵۱)

بخل، مانعی مهم بر سر راه فقرزدایی

بخشش، یک عامل بازدارنده دارد: «بخل». درست جایی که پای عمل به میان می آید، این رذیلت اخلاقی کار خود را آغاز می کند. به بهانه های گوناگون و با تفسیرهای نادرست از اصول و فروع دین و در پشت پرده تغافل، دم از «چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است» می زند.

یاری خواهی از خدای متعال برای رهایی از این دام شیطانی، در حالات امام محمدتقی علیه السلام آمده است. در روایتی نقل شده که آن حضرت از ابتدای شب تا سحر یک دعا می خواند و آن دعا این بود: «خدایا، مرا از بخل نفسانی ام حفظ کن.» راوی می گوید: تعجب کردم که چرا امام از شب تا سحر فقط این دعا را بر لب دارد. به همین دلیل، علت را از آن حضرت جویا شدم، فرمود: چه چیزی خطرناک تر از صفت بخل وجود دارد؟». (مجلسی، بی تا: ج ۷۰: ۳۰۱)

بی گمان این رذیلت اخلاقی خود نشان از عقاید ناصواب فرد دارد؛ زیرا به شهادت روایات، که همسو با فطرت و عقل حکم می کند، بخل از ریشه هایی چون سوء ظن به معبود (تمیمی آمدی، ۱۳۸۳: ح ۱۲۵۸. ۴۹)، عدم ایمان به جانشینی از سوی خدای متعال (مجلسی، بی تا: ج ۷۰: ۵۰)، آزاده و باایمان نبودن (همان: ج ۷۵: ۵۱)، گمان به ناتوانی خداوند از دادن پاداش (همان: ج ۹۳: ۱۰۵۲)، کثرت تعلل و عذرهای واهی (تمیمی آمدی، ۱۳۸۳: ح ۵۳)، و دل بستگی شدید به مال دنیا، آن چنان که با بخشش، گمان می کند عزیزی از دست داده است (مجلسی، بی تا: ج ۷۴: ۲۰۹) حکایت می کند.

راهکارهایی برای رهایی از چنگال فقر

گاهی تنگدستی بر شیعیان زمان امام جواد علیه السلام چیره می شد و به ناچار از ایشان طلب راهکار می کردند. حضرت به اقتضای حال هر شخص، دستورالعملی را تجویز می فرمود که به چند نمونه آن اشاره می کنیم:

رعایت تقوای الهی: «لَو كانَتِ السَّمواتُ وَالْأَرْضُ رَتْقَا عَلی عَبْدٍ ثُمَّ اتَّقی اللّهَ تَعالی لَجَعَلَ مِنْها مَخْـرَجا؛ اگر آسمان ها و زمین بر شخصی بسته باشد، ولی تقـوای الهی پیـشه کـند، خداوند گشایشی از آنها برایش قرار می دهد». (ابن صباغ، ۱۳۸۵، ۲۷۴ و ۲۸۵)

استغفار به درگاه خداوند: در پاسخ به ابوقهام که راهکار خواسته بود، فرمود: پس از فریضه صبح ده مرتبه بگو: «سُبْحَانَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ اَسْتَغْفِرُاللّهَ رَبِّی وَ اَتُوبُ اِلَيهِ وَ اسْئَلُهُ مِنْ فَضْلِه.» ابوقهام می گوید پس از مداومت بر این دعا، برای من گشایش حاصل شد و ثروتمند شدم. (عزیزی، ۱۳۸۲: ۵۷) گویا آمرزش خواهی از خداوند، اثر تکوینی دوچندانی در رفع گرفتاری ها دارد.

توکل به خدا و خواستن از او: آن حضرت در پاسخ شخص دیگری فرمود:

«برای فرج و گشایش امر، این دعا را فراوان بخوان: «یا مَنْ یکْفِی مِنْ کُلِّ شَیءٍ وَ لَا یکْفَی مِنْهُ شَیءٌ اِکْفِنِی مَا اَهَمَّنِی». (همان)

شکرگزاری به درگاه خدا: فروتنی در برابر پروردگار و شکر نعمت های او، راهکاری مهم برای جلب مواهب الهی است. چنان که یکی از عوامل مهم فقر، شاکر و قانع نبودن است. امام جواد علیه السلام در سخنی زیبا فرمود: «لا ینقَطِعُ المَزیدُ مِن الله حَتّی ینقَطِع الشُّکرُ مِن العِباد؛ افزونی نعمت از طرف خدا بریده نمی شود، مگر شکرگزاری از سوی بندگان بریده شود.» (ابن شعبه، ۱۳۸۳، ۴۸۰) به عبارت دیگر، شکرگزاری چونان آهن ربایی است که نعمت را با خود به همراه دارد.

کردار حضرت جواد علیه السلام در مورد فقرستیزی

آنچه موجب شد امام محمدتقی علیه السلام به «جواد الائمّه» مشهور شود، نه تنها توصیه های آن حضرت به بذل و بخشش، بلکه کردار نیکوی ایشان در این زمینه بود. در تاریخ آمده آن حضرت هر سال بیش از یک میلیون درهم از اموال خود را بین نیازمندان تقسیم می کرد. (صفدی، ۱۳۴۱، ج ۴: ۱۰۵) در ادامه، به گوشه ای از سخاوت های حضرت جواد علیه السلام اشاره می کنیم.

درباره اهتمام امام جواد علیه السلام به رفع گرفتاری از نیازمندان آمده است: خانه امام جواد علیه السلام ملجأ و مأوای درماندگان، گرفتاران و حاجتمندان بود. هر کسی به نیتی به منزل آن گرامی وارد می شد و بسیار اتفاق می افتاد که قبل از اظهار گرفتاری و خواسته خود، امام از راز نهانی او خبر دهد و گره از مشکلات زندگی اش باز کند. در نتیجه، غبار غم از دل ایشان زدوده می شد و با نشاط و سرور از منزل امام بیرون می رفتند. (کلینی، ۱۳۸۰ ـ ۱۳۸۲، ح ۵)

«اسماعیل بن عباس هاشمی» که از اصحاب آن حضرت بوده و سخاوت آن حضرت را درک کرده است، می گوید: عیدی خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و از فقر و تنگدستی به آن حضرت شکایت کردم. ایشان دس_ت ب_ه زی_ر سجاده برد و یک قطعه طلا به من داد. آن را به بازار بردم و وزن کردم، شانزده مثقال بود. (عطاردی قوچانی، ۱۳۹۱، ۱۲۲) در حقیقت، این گونه بی دریغ بخشیدن، آن هم تنها با اظهار فقر و تنگدستی از سوی فرد (بدون تحقیق و کسب یقین) تنها از امام جواد علیه السلام و امثال ایشان ساخته است.

یکی دیگر از اصحاب امام جواد علیه السلام به نام «صیدلانی» که دچار ناملایمات روزگار شده و علاوه بر فقری که بر سر او و خانواده اش سایه افکنده بود، بدهکاری زیادی هم داشت، خدمت آن حضرت می رسد و درخواست نامه ای به والی شهرشان می کند که او را از پرداخت خراجی که به دولت بدهکار است، معاف بدارد. حضرت ابتدا می فرماید من والی شهر شما را نمی شناسم، اما صیدلانی توضیح می دهد که او از دوستداران شما اهلبیت و محبّ شخص شماست. بنابراین، حضرت نامه ای کوتاه به او می دهد و خطاب به والی شهر بست و سجستان می نویسد: آورنده این نامه عقیده مبارکی را از تو نقل کرد. هر عمل نیکویی که انجام دهی از آن تو خواهد بود. پس بر برادرانت نیکی کن و بدان که خدا از تک تک و ذرّه ذرّه اعمالت خواهد پرسید.

همین نامه دو خطّی، گره از زندگی صیدلانی و خانواده او گشود؛ چون والی شهر، به محض دیدن دست نوشته حضرت جوادالائمّه علیه السلام با خود عهد کرد تا آخر عمرش از آنها خراج دریافت نکند. (کلینی، ۱۳۸۰ _۱۳۸۲، ج۵، ص۱۱)

«ابو هاشم» (داود جعفری) یکی دیگر از دوستداران امام نهم علیه السلام است. او می گوید در یکی از سفرها که خدمت حضرت جواد علیه السلام رسیدم، ساربانی همراه مان بود که بر اثر بیکاری، به فقر و تنگدستی مبتلا شده بود. او از من خواست هنگامی که خدمت حضرت شرفیاب می شوم، شرح حال او را بیان کنم. ابوهاشم می گوید هنگامی که وارد شدیم، امام مشغول صرف غذا بود و عدّه ای هم کنار سفره نشسته بودند. برایم ممکن نشد که با او سخن بگویم. حضرت فرمود: «ای ابا هاشم! بیا سر سفره» و مقابلم غذا نهاد. سپس بدون اینکه من درباره ساربان، لب به سخن بگشایم به غلامش دستور داد: «ای غلام! ساربانی را که ابوهاشم معرفی می کند، نزد خود نگه دار. (همان، مولد ابوجعفر ثانی۷، ح ۵)

گسترش فعالیت های مرتبط با فقرزدایی امام در زمان مأمون

آزادی بیشتری که امام جواد علیه السلام در زمان مامون داشت، موجب شد تا ایشان به سراسر سرزمین حکم رانی خلیفه، وکلایی را اعزام کند تا با گسترش فعّالیت های خود، در مناصب مختلف حکومتی حضور داشته باشند. همین امر سبب شد وکلای

امام در بیشتر شهرها مانند: اهواز، همدان، سیستان و بست، ری، بصره، واسط، بغداد، کوفه، قم و خراسان و... حضور داشته باشند. (الهامی، ۱۳۷۳: ۳۴)

امام با این سیاستی که در پیش گرفت، به یاران و هواداران خود اجازه داد به دستگاه های دولتی وارد شوند. با توجّه به موقعیت مناسبی که پیش آمده بود، رویکرد آن حضرت، آثار و برکاتی را به دنبال داشت مانند حراست و نگهداری از میراث شیعه، حمایت از شیعیان، کمک به دستگاه خلافت برای حفظ اصل اسلام و سرکوب شورش ها (مانند طغیان خرّمیّه) و... در این بین، دستآورد مهمّی که این اقدام امام جواد علیه السلام داشت، این بود که وکلای آن حضرت خراج یا خمسی که جمع آوری می کردند، خدمت آن حضرت ارسال می کردند تا ایشان بین شیعیان که کم بوده و به همین دلیل دچار فقر شدید شده بودند، تقسیم کنند. به همین جهت افرادی همچون «حسین بن عبدالله نیشابوری» و «حکم بن علیا اسدی» که با تدبیر امام نهم علیه السلام به ترتیب حاکم بست و سیستان و بحرین شده بودند، پنهانی به آن حضرت خمس می دادند.

همچنین به گفته شیخ طوسی، پس از اینکه طغیان خرّمیه در سال ۲۲۰ ه. ق با کمک یاران امام سرکوب شد، مقدار زیادی غنیمت از آنان گرفتند که یا مستقیم یا از طریق وکلای امام، به آن حضرت سپرده شد.(۱)

به طور قطع این وجوهات، گره گشای کار امام جواد علیه السلام و یارانشان در جهت حفظ و بقای تشیّع بوده است که در نهایت، منجر به حفظ و حراست از اسلام ناب محمّدی صلی الله علیه و آله گشته است.

نتیجه

در این مقاله سعی شد گفتار و کردار امام محمدتقی علیه السلام در زمینه فقرزدایی بررسی شود. سخاوت های بی دریغ ایشان که آن حضرت را به مولودی بابرکت مبدّل کرده بود، در نهایت، نام نیکوی جواد الائمّه علیه السلام را نیز برای آن حضرت، به ارمغان آورد.

علیرغم اینکه مجال سخن گفتن از احکام واجب مالی؛ مانند خمس و زکات نبود، اما سعی شد اهتمام امام محمدتقی علیه السلام به گره گشایی از کار مسلمین،

۱- ۱. (طوسی، ۱۴۲۶ ق، ۵۸)

سخاوتهای بی بـدیل آن حضـرت و همچنین درایت ایشان در چگونگی اخـذ و پرداخت صدقات (با وجود موانع و محدودیت های بسیار)، در موضوع فقر ستیزی آن حضرت، ارزیابی شود.

ایشان، حجت خـدا روی زمین هسـتند و دیدگاهشان نسبت به امور مادّی، مانند سایر معصومان: این است که تمام دنیا و مافیها از آنِ خداوند است و باید عادلانه بین بندگان او تقسـیم شود. پس با توصـیه هایی مکرّر در این زمینه، در مرتبه اوّل اصحاب و یاران خود و در ادامه کسانی را که از سیره و گفتار آن حضرت مطّلع می شدند، به سخاوت و بخشش در مقابل مال اندوزی و بخل تشویق می کردند تا آنجا که این خصـلت نیکو را از جمله نخستین نشانه های کمال ایمان و راهی ساده برای کسب رضـا و رضوان الهی می دانستند.

حضـرت جواد علیه السلام تنها به توصیه ها اکتفا نکرده و علاوه بر ارائه راهکارهایی برای مسلمانان در جهت رهایی از چنگال فقر، کردار خود را نیز به گونه ای تنظیم کرده است که به معنای واقعی، سخن و عمل ایشان با یکدیگر ممزوج شده است و در حقیقت، آنچه امام محمـدتقی علیه السـلام را جواد الائمّه و به تعبیر پدر بزرگوارش، مولود بابرکت کرده است، همین عملکرد ایشان است. خواه به سـخاوت او در بخشـیدن اموالش به فقرا باشـد، یا نوشـتن دو خط نامه که زنـدگی فرد گرفتاری را تا آخر عمر بیمه نمایـد، یـا فعّالیتهای سیاسـی ـ اقتصادی ایشان در سـرزمین مسـلمین در زمان مامون عبّاسـی. همه اینها با رویکرد فقر ستیزی و برای نجات جامعه اسلامی از انحطاط و سقوط انجام شده است.

ص:۹۴

منابع

۱. قرآن کریم

۲. نهج البلاغه

۳. ابن شعبه، حسن بن علی. ۱۳۸۳. تحف العقول. قم. دارالحدیث.

۴. ابن صباغ، علی بن محمد. ۱۳۸۵. الفصول المهمه. قم. مجمع العالمی لاهل البیت:.

۵. ابن طاوس، علی بن موسی. ۱۳۹۲. مهج الدّعوات. تهران. دینا.

۶. ابن منظور، ۱۴۱۶ ق. لسان العرب. بیروت: دار احیاء التراث العربی. ج ۱۰.

۷. اربلی، علی بن عیسی. ۱۳۸۱ ق. کشف الغمه فی معرفه الائمّه. تبریز: بنی هاشمی.

۸. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۳۸۳. غرر الحکم و دررالکلم. انتخاب احادیث و ترجمه محسن موسوی؛ کنترل ترجمه و مقدمه حمید فرخیان. ج ۱.

۹. سبحانی تبریزی، جعفر. ۱۳۸۱. الملل و النحل. قم: موسسه امام صادق علیه السلام . ج۶.

۱۰. صفدی، خلیل بن ایبک. ۱۳۴۱. الوافی بالوفیّات. النشرات الاسلامیه. ج ۴.

۱۱. طبرسی، فضل بن حسن. ۱۳۸۸. اعلام الوری. تهران: اساطیر.

۱۲. طوسی، محمد بن حسن. ۱۴۲۶ ق. استبصار. قم: انصاریان. ج ۲.

۱۳. عزیزی، عباس. ۱۳۸۲. نماز و عبادت امام جواد علیه السلام . قم: صلاه.

۱۴. عطاردی قوچانی. عزیزالله. ۱۳۹۱. مسندالامام الجواد. تهران: عطارد.

۱۵. کلینی، محمدبن یعقوب. اصول کافی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اهل البیت:. ج ۲.

۱۶. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. ۱۰۳۷ _ ۱۱۱۱ق. بحارالانوار. تهران: شرکت طبع بحار الانوار

۱۷. مقرّم، سید عبدالرزاق. ۱۳۸۲. نگاهی گذرا بر زندگی امام جواد علیه السلام . ترجمه: دکتر پرویز لولاور. چ ۴. قم: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.

۱۸. میرزایی دلاویز، محمود. ۱۳۸۹. زندگانی حضرت امام محمدتقی علیه السلام . تهران: شهرزاد.

۱۹. الهامی، داود. ۱۳۷۳. نامه های امام جواد علیه السلام . نشریه مکتب اسلام. سال ۳۴. شماره ۵.

ص:۹۵

ولادت امام علی علیه السلام – روز پدر آغاز ایام البیض – اعتکاف شهادت استاد شهید مطهری – روز معلم

اشاره

شنبه

۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۴

۱۳ رجب ۱۴۳۶

۲. May. ۲۰۱۵

ـ پژوهش

ـ متن ادبی

ـ شعر

ص:۹۷

پژوهش

نگاهی روان شناختی به سخنان امام علی علیه السلام

ابراهیم اخوی

همراهی کامل

حرکت به سوی خداوند آن قدر عظمت و حلاوت دارد، که داوطلبان فراوانی در این حرکت ما را همراهی می کنند. زمانی که مؤمن به نماز می ایستد، همه شاهدان آن از کودک و بزرگ، احساس امنیت روانی بالایی تجربه می کنند و نسیمی از آرامش را در خود می یابند. در سخنی از امام علی علیه السلام آمده است: «إنَّ الإِنسانَ إذا کانَ فِی الصَّلاهِ فَإِنَّ جَسَدَهُ وثیابَهُ وکُلَّ شَی ءٍ حَولَهُ یُسَبِّحُ؛ هنگامی که انسان در نماز است، کالبد و لباس و هرچه در اطراف اوست، تسبیح می گوید.» این همراهی کامل، مدیون ارزشمندیِ نماز است و هرچه کامل تر و هماهنگ تر با آداب آن برگزار گردد، همراهی قوی تر و اثربخش تری را شاهد خواهیم بود.

ریشه سستی

زمانی که با افراد کاهل نماز روبه رو می شویم، معمولاً نخستین نکته ای که به ذهنمان خطور می کند، شخصیت تنبل آن فرد است؛ غافل از آن که خود تنبلی، مولود مسائل دیگر است. خانواده های بسیاری هستند که از سستی فرزندان در اقامه نماز گلایه دارند و بیشترین فشار را بر بروز رفتار نماز وارد می کنند؛ درحالی که به نظر بزرگان، کاهلی در نماز به جنبه شناختی برمی گردد. چون فرد با فلسفه و چرایی نماز آشنا نیست، به بهانه های گوناگون قصد فرار از این رفتار را دارد.

ص:۹۹

در چنین شـرایطی، فراهم سـازی زمینه یـادگیری بیشتر دربـاره نمـاز، پاسـخگویی به پرسـش ها، زدودن موانع رشـد ایمان و نیز کمـک به ارتقـای معنوی در رفتارهـای دیگر، می توانـد یـاری بخش باشـد. امام علی علیه السـلام در آسـیب شناسـی نماز می فرمایـد: «تَکاسُـلُ المَرءِ فِی الصَّلاهِ مِن ضَـعفِ الإِیمـانِ؛ سـستی کردن انسـان در نماز، از سـستی ایمان است» و می دانیم ایمان قـابلیت افزایش به مراتب کامـل تری را دارد. در افزایش شـناخت از نمـاز، می توان از کارکردهای جامع این برنامه نام برد که برخی از آنان در سخنان مولای عارفان چنین تبلور یافته است:

• «الصَّلاهُ صابونُ الخَطایا؛ نماز، صابون خطاهاست».

• «الصَّلاهُ حِصنٌ مِن سَطَواتِ الشَّیطانِ؛ نماز، پناهگاهی در برابر حمله های شیطان است».

• «الصَّلاهُ حِصنُ الرَّحمنِ ومِدحَرَهُ الشَّیطانِ؛ نماز، پناهگاه رحمان و وسیله راندن شیطان است».

شیدای وصال

امـام علی علیه السـلام که بیش از هر فرد دیگری بـا پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله انس داشـته، بیشترین الگوبرداری را از آن حضرت نموده و آن را در اختیار دیگر رهروان قرار داده است. در سخنی از ایشان درباره شیدایی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ارتبـاط بـا خـدا می خوانیم: «کـانَ رَسولُ اللّهِ صـلی الله علیه و آله لا ـ یُؤثِرُ عَلَی الصَّلاهِ عَشاءً ولا غَیرَهُ، وکانَ إذا دَخَلَ وقتُهـا کَأَنَّهُ لا یَعرِفُ أهلًا ولا حَمیًما؛ پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله شام یا چیز دیگری را بر نماز مقـدم نمی داشت و هنگامی که وقت نماز می رسـید، گویا خانواده و دوست را نمی شـناخت.» تأمل روان شـناختی در این نمونه می رسانـد که حضـرت با مـدیریت عواطف خود، بیشترین محبت را در مسـیر بنـدگی سـرمایه گذاری می کرد و بقیه منابع عاطفی را در طول این محبت رده بندی می نمود.

راه آسان

برخی به بهانه های واهی، از انجام رفتارهای نیک طفره می روند. یکی از این بهانه ها، گمان دشوار بودن انجام خوبی هاست؛ درحالی که این، یکی از فریب های شـیطان است که در ذهن ها خطور می کند و افراد را از فیض رستگاری بازمی دارد. برای مثال، فردی که به بهانه نیازهای مالی از انفاق و احسان مالی فاصله می گیرد و آن را مشقتی

برای زندگی خویش می پندارد، با دشواری های چندین برابری، این پول را در مسیر گناه و بیهوده هدر می دهد و آسیب های آن را به دوش می کشد. در سخنی از امام علی علیه السلام که به منظور زدودن چنین ذهنیتی سودمند است، می خوانیم: «الخَیرُ أسهَلُ مِن فِعلِ الشَّرِّ؛ انجام دادنِ کار نیک، آسان تر از انجام دادن کار بد است».

حق پدر

پدر، سهامدار وجود ماست و حقوق زیادی بر گردن ما دارد. در آموزه های دینی همه ما موظف به رعایت حقوق والای والدین شده ایم و کوتاهی در این مهم، سبب سرگردانی در زندگی و ناکامی در تحقق اهداف است. این حدود ارتباطی با پدر، حتی به ریزترین مسائل و نکته های ارتباطی هم تعلق می گیرد. برای مثال، در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مَن نَظَرَ إلی أبَوَیهِ نَظَرَ ماقِتٍ وهُما ظالِمانِ لَهُ لَم یَقبَلِ اللّهُ لَهُ صَلاةً؛ کسی که به پدر و مادرش کینه توزانه بنگرد، حتی اگر بر او ستمکار باشند، خداوند نمازی را از او نمی پذیرد.» کسی که رنجشی در والدین خویش پدید آورده، محبوبیتی برای خداوند ندارد و پیش از ورود به آستان الهی باید عذر تقصیر به درگاه والدین آورده، رضایت آنان را به دست آورد. همچنین در نقطه مقابل، مهرورزی و احترام به والدین نیز بسیار بزرگ شمرده شده و نردبانی است برای ترقی و تحقق خواسته های متعالی. امام صادق علیه السلام در این باره نیز فرمود: «إن أحبَبتَ أن یَزیدَ اللّهُ فی عُمُرِکَ فَسُرَّ أبَوَیکَ؛ اگر دوست داری خداوند عمرت را زیاد کند، پدر و مادرت را شاد کن».

منبع روایات: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، کتابخانه نور (نرم افزار) نسخه ۹/۱.

ص:۱۰۱

متن ادبی

حکمت آموخته ها

سیده طاهره موسوی

آموخته ایم طعم شیرین بهشت را در زبانمان مزمزه کنیم؛ طعمی که از چشیدن میوه های خوشبختی و تنفس طراوات بهشت نشینی ذائقه هامان را سیراب می کند، که تمام سخت روزی ها و مرارت های دنیا را با نیکواعمال از یاد بریم.

آموخته ایم آن قدر به یکدیگر نیکی کنیم، آن قدر شکوفه مهربانی را به دل های یکدیگر هدیه کنیم، آن قدر شانه های استقامت و صبر یکدیگر شویم که گویی دیگرمؤمنان را آینه ای می بینیم که خود را در آن با احترام به تماشا نشسته ایم و هر آنچه از اکرام و عزت است، برای خود می خواهیم.

آموخته ایم اگر طالب خشنودی «ویژه مهرپرداز» هستی هستیم، بی وقفه و مکرر از تمام خطاها و غفلت هامان آمرزش بخواهیم و اشک ریزان خاطره های گناه آلود را به پا کنیم و به نشانه بندگی، بخشش پروردگار را بخواهیم. آن قدر فروتن باشیم که حتی ریزترین سلول هامان هم احساس ذره ای غرور نداشته باشد؛ چراکه راز رستگاری، فروتنی است.

آموخته ایم بیاراییم چهره خود را با نشاط، و تقسیم کنیم آن را میان دیگر مؤمنان. راز اندوه را در قعر دست نیافتنی دل های خودمان نهان کنیم و در خلوت برای خداوند برملایش کنیم تا در سایه نشینی آرامش و رحمتش آرام شویم، تا خاطری غم گرفته نشود.

ص:۱۰۲

آموخته ایم نفس را چنان خار بـدانیم که به او فرصتی برای جولان در تحقق خواسـته های اهریمنی اش نـدهیم. خود را برتر از دیگران ندانیم که هم ردیف و همراه بدان خواهیم بود. ریا را چونان دشمنی ایستاده در مقابل ایمان ببینیم و با شمشیری از تقوا آخته به مغلوب کردنش برویم. فراوان کبوتر دانایی را در سـرزمین اندیشه ها به پرواز درآوریم و چنان ژرف بیندیشیم که خدا را از ژرفای اقیانوس ها تا اوج آسـمان بشناسیم و در برابر نعمت های بیکران خداوند، چنان مراتب شکرگزاری را به جا آوریم که قله های قدردانی را فتح کنیم.

آموخته ایم در آینه عیب جویی، تنها خود را ببینیم و بر بال های گفتارهامان ادب و احترام بنشانیم. بر کردارهامان نیکویی و بر اندیشه هامان خداجویی را ضمیمه کنیم، آن گاه آن قدر در سر سودای اصلاح عیب های خود را داشته باشیم که چشم خانه و شنیدن گاهمان کمتر به جست و جوی عیب در احوالات دیگران گوش و چشم تیز کند.

آموخته ایم سـخن بگوییم؛ نه آن قدر که از حوصـله شـنونده سـرریز شود و گوش ها خستگی را فریاد کنند. سخن بگوییم، اما پیش از آن در ترازوی عقلمان میزان اشـتباه ها و نارواگویی ها را انـدازه بگیریم و مفهوم خالص و زلال را عرضه کنیم؛ چراکه هرچه قضاوت ها و اشتباه ها بیشتر باشد، پرهیزکاری هر چند در میاه کوه ایمان باشد، در شیب می افتد و اندک اندک کم می شود تا آنجا که انسان در شنزار مرده دلی غوطه ور می شود و تنها ملاقاتیِ منتظرش، شعله های آتش دوزخ خواهد بود.

آموخته ایم دریـای آرام قنـاعت هیـچ گـاه نخواهـد خشـکید. پس جرئت اعلام وجود زیـاده خواهی و حرص منـدی ها را در خواسته هامان ندهیم.

آمـوخته ایم دعاهامـان را بـا عطر صـلوات خوش بو کنیم؛ چراکه خداونـد بزرگ تر از آن است که از دو حـاجت درخواسـت شده، یکی را برآورد و دیگری را بازدارد.

پس خداونـدا، درود می فرستیم بر محمد و آل محمد صـلی الله علیه و آله و از تو می خواهیم دل هامان را با نور حکمت های آیینه پوش نهج البلاغه روشن کنی؛ آمین!

برگرفته از حکمت های۳۳۳، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۶۱ نهـج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، قم: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسـلامی، ۱۳۸۱.

ص:۱۰۳

شعر

جان جانان

سید علی اصغر موسوی

ای از حضور عشق، وجود تو پیش تر

می خواهمت همیشه تو را، هرچه بیشتر

می خواهمت چنان که نفس، سوز و ساز را

می خواهمت، چنان که قفس، دشت باز را

می خواهمت، چنان که زمین، آفتاب را

می خواهمت چنان که عطش، جام آب را

می خواهمت چنان که تو را آسمانیان

می خواهمت چنان که تو را جمله جهان

می خواهمت به سان یقین در دل شهود

بر آب و آه و آتش و آیینه ات، درود!

می خواهمت همیشه تو را، هرچه بیشتر

از عشق و از نماز و دعا، هرچه بیشتر

آن گونه ام که اشک، مجال نیاز را

آن گونه ام که شرم، تماشای ناز را

آن گونه ام که شوق، پگاهِ سپیده را

آن گونه ام که ذوق، نگاهِ دو دیده را

ص:۱۰۴

حالا مبین که بر قدمت پر گشوده ام

یک آن نبوده اینکه به یادت نبوده ام

ای من فدای عشق حسن، هم حسین تو

هم شور خیبرانه و بدر و حنین تو

می خواهمت به قدر تمام غریب ها

غربت کشیدگان نه فقط، بی نصیب ها!

وصف تو را اگر چه تغزّل، رقیب نیست

از لطف تو، چکامه من بی نصیب نیست

گه گاه می شود به قلم، جاری این سخن:

در وصف تو، سرود مرا کس رقیب نیست

مرد بلاغتم، ولی از شرم خطبه هات

در چامه ام کلام، کلامِ ادیب نیست

بادا اگر فدای تو، آیینه دلم

اصلاً برای اهل توسل، عجیب نیست

اصلِ دعا تویی، که دلم جار می زند

با یا علی، نیاز به «امّن یجیب» نیست!

دلگیر می شوم به خدا، ای امیر من!

وقتی مشام خانه پر از عطر سیب نیست

هر گاه، یاد مهر شما می کند دلم

دیگر برای عشقِ کسی، ناشکیب نیست

ای با تمام غربت من، آشناترین!

هر کس که در کنار تو باشد، غریب نیست

می خواهمت به قدر تمام غریب ها

می خواهمت به قدر همه، ناشکیب ها

می خواهمت چنان که تو را، چشم جبرئیل

می خواهمت چنان که تو را حضرت خلیل

ص:۱۰۵

می خواهمت همیشه تو را، هرچه بیشتر

با عشق و اشک و راز و دعا، هرچه بیشتر

جز عشق تو چه دلخوشی ام هست در جهان

جز مهر تو، چه توشه مرا، در دل و زبان

می خواهمت چنان که تو را آسمانیان

می خواهمت همیشه تو را، جانِ جانِ جان

ص:۱۰۶

روز پدر

پناهی مهربان

سیده طاهره موسوی

ایستاده تر از کوه

گرچه خس و خاشاک مشکلات و سخت روزگاری از هیبت قامت همیشه ایستاده و استوارت بالا می روند، همیشه همچون کوهی سراسر عظمت و احترام قد برافراشته ای؛ کوهی که هیچ گاه در برابر هیچ حادثه ای فرونمی ریزد.

فرومی ریزد فرزندت در هجوم بی امان دردها؛ آن گاه عقاب آسا می رسی و با دستی از جنس برخاستن، گرد و خاک از شانه هایش می تکانی؛ دستی که حتی در بازی نان آوردن های کودکانه همیشه کباب شده است برای شکوفایی گلخندهای فرزند؛ دستی که آیینه ای از رنج هاست؛ رنج هایی که هر یک به تنهایی آتشفشانی از دلهره اند؛ آتشفشانی که در پشت لبخندهای پدرانه ات برای همیشه پنهان می شود.

تکیه گاهی استوار

از محاصره تمام مشکلات که مانند اسیری در بند گرفتارم کرده اند، با تکیه بر شانه های مقتدر و تنومند تو برمی خیزم؛ شانه هایی که از کودکی دست بر بلندای استقامت شان گذاشته و قد برافراخته ام.

من از هیچ طوفانی نمی ترسم؛ چراکه خداوند مهربان برایم سایبانی از آسودگی ها و آرام دلی ها آفریده است؛ سایبانی به نام پدر!

ص:۱۰۷

خاطر تمام هراس ها، ذهن همه اضـطراب ها، اندیشه سنگین یأس ها و قلب شوم همه اندوه ها، آشفته می شوند وقتی در هجوم پی در پی شان سراغ از پدرم می گیرم و او با قامتی از صبر و صلابت رخشان می ایستد.

مهربان برای همه فصول

خداونـد مهر را در قلب مادرم آفریـد، و ایسـتادگی و مسئولیت پـذیری را بر قامت پدرم دوخت تا همیشه سـهم من از زندگی سرور باشد و نوری به بیکرانگی مهربانی.

آن هنگام که سحر سر زد و اذان به گوش رسید، پدرم در قنوتش تمام آرزوهای خوب را روانه خواب های همیشه منتظرم می کنـد؛ خواب هایی که منتظر آینـده هسـتند با تلاش هایی که با جهاد پـدرم تعبیر می شوند؛ چراکه تهیه روزی حلال برای اهل خانه، مانند جهاد در راه خداست.

دلم نگران و تنگ می شود برایش، آن قدر که خورشـید را روانه چشمانش می کنم تا پرتویی از نگاه مهربانش را برایم بیاورد و من غبار خسـتگی هایش را با آیینه قنوت هایم برگیرم و دوباره برایش بفرسـتم و از خداونـد بخواهم باران مهربان طراوات و تحرک و شادابی را به او هدیه کند.

... همیشه افتخار می کنم

امروز محترم روز توست؛ روز قـدردانی از زحمت هـایی که بی هیـچ چشم داشتی بر دوش کشـیده ای و محبت هایی که حتی بی درخواستم با حس لطافت پدرانه ات بر من داشته ای.

به تو افتخار می کنم؛ به تو که در سایه چتر بالابلنـد ایسـتایی ات، خانواده ات را خوش بخت ترین اهالی زمین کرده ای؛ اهالی ای که با شناسنامه مهر و فرزند به تو منسوب شده اند و مانند سروی سرشار از سبزینگی و زندگی سربلندانه ایستاده اند.

به تو افتخار می کنم؛ به تو که روزهای شاد را از پس روزهای عبوس بیرون می آوری و آسمانی از آسایش را سقف خانه می کنی. به تو افتخـار می کنم؛ به تو که در شـراره هـای شـعله ور تقـدیرم تب می کنی و سـلامت را قرض می دهی در ناخوشـی هایم.

ص:۱۰۸

به تو افتخار می کنم؛ به تو که از تمام داشته هایت می گذری تا آرزوها و نداشته هایم را برآورده کنی. به تو که سکوت های غم انگیز روزگار را با نغمه نوازش های پدرانه ات می شکنی و چلچراغی از فرداهایی روشن را بر سرزمین شب باورهایم می افروزی.

مغرورانه به قدرتت می بالم؛ آن گاه که برای تعالی هدف هایم، کفش همت برپا می کنی و کمر سختی ها را با گام های استوار می شکنی.

به تو می بالم؛ به تو که ابرهای نگرانی را با تلاش های بی وقفه ات پس می زنی، تا آسمان زندگی ام برای همیشه مهتابی باشد. به تو که از تکاپوهایت، تکاپوهایی که شب و روز را در کار و کوشش به هم دوخته است، پل می سازی برای فرداهایم؛ فرداهایی که ثمره دیروزهایی بی استراحت و زحمت کشیده تو می شوند.

پدرم، به شکرانه داشتنت، مهربان پروردگارم را سپاس می گویم و سلامی از تمام احساس های قشنگ دلم روانه چشمانت می کنم.

... حتی سلام هم تبسم می کند وقتی از دهان پرعاطفه و حق شناس فرزند گل می کند و در مقابل در آغوش گلستان لبخند پدر، پناه می گیرد؛ پناهی که پس از آغوش رحمت خداوند تنها پناهگاه مهربان زمین است.

ص:۱۰۹

شعر

پدر

سودابه مهیجی

پدرم صبح های خیلی زود

توی خانه اذان بیداری است

ظهرها پابه پای هرچه درخت

بر سر خانه سایه اش جاری است

عصر ها خسته می رسد خانه

خنده اش در سکوت خواهد بود

پای حوض ستاره خیز غروب

چشم هایش قنوت خواهد بود

شب نمی خوابد و به هیئت ماه

خواب ما را نظاره خواهد کرد

نگران تمام فرداها

تا سحر استخاره خواهد کرد

پدرم لحظه لحظه دلواپس

پدرم روز و ماه و سال من است

پدرم سایه صبور خداست

پدرم... آه، خوش به حال من است

ص:۱۱۰

آغاز ایام البیض - اعتکاف

پژوهش

روزهای سپید

دستاوردهای اعتکاف

گروه روان شناسی

بهترین استفاده از بهترین فرصت

روزها با هم برابر نیستند. برخی از آنها آن قدر سرشار رحمت الهی اند که ممکن است مسیر طولانی را با میان بُری آسمانی به کوتاه ترین زمان ممکن تقلیل دهند. روزهای اختصاصی بندگی از این شمارند. اعتکاف، برنامه ای که در کشور ما بیشتر در سه روز میانی ماه رجب انجام می شود، از جمله روزهای سپیدی است که سعادت سترگ را رقم می زند. بهره وری از این روزهای زیبا و به یادماندنی، نیازمند هوشمندی و دقت کافی در زدودن مزاحم ها و سارقان آن است. روزهای اعتکاف، روزهای ویژه ای است که کمتر تکرار می شوند و میهمانان سفره اعتکاف هم به یک اندازه سود نمی برند. گروهی در این روزهای خاص با مدیریت خویشتن، سکوت عاقلانه، تفکر سودمند و اندیشیدن به آنچه انجام داده اند و آنچه باید انجام دهند، نقشه ای نورانی از آتیه خویش را طراحی می کنند و با توکل بر قدرت بی انتهای خداوند، درصدد اجرای آن برمی آیند.

ص:۱۱۱

بررسی روان شناختی اعتکاف

زمانی آرامش بیشتر را تجربه می کنیم که احساس تسلط فزون تری بر خویشتن داشته باشیم. سبک زندگی امروز، کمتر این فرصت و موهبت را در اختیار ما می گذارد. سمت و سوی زندگی روزمره، خودفراموشی و اشتغال به مسائلی است که ناخواسته مهم تر از خویشتن یابی جا خوش کرده، انسان را در گردابی از فعالیت های تکراری و کلیشه ای به بهانه زیستن گرفتار کرده اند. در این هیاهوی زمانه، خلوت کردن با خویش و مناجات جانانه با حضرت جانان، تحفه ای است که روزیِ همگان نمی شود و آن که چنین رهیافتی داشته، باید قدردان باشد. در اعتکاف، فرصت روان شناختی خودیابی، توجه به داشته ها و نداشته ها بیش از هر زمان دیگری پدید می آید. همچنین در این روزهای ناب، تأمل در میزان توانمندی و مهار نفس خویش و عبور از سه تله خطرناک منیت، مادیت و موقعیت اتفاق می افتد و تجربه ای به یادماندنی است. همراهی با اهل ایمان و همنوایی مثبت با خوبان نیز در شمار دستاوردهای اجتماعی این برنامه زلال است که آن هم با رعایت حقوق همراهان توأم گشته است.

در روایتی از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله چنین گزارشی به ما رسیده است: «اعتَکَفَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فِی المَسجِدِ، فَسَمِعَهُم یَجهَرونَ بِالقِراءَهِ، فَکَشَفَ السِّترَ وقالَ: ألا إنَّ کُلَّکُم مُناجٍ رَبَّهُ، فَلا یُؤذِیَنَّ بَعضُکُم بَعضا، ولا یَرفَعُ بَعضُکُم عَلی بَعضٍ فِی القِراءَهِ أو قالَ: فِی الصَّلاهِ؛ پیامبر خدا در مسجد اعتکاف کرد. شنید که صدای مسلمانان هنگام قرائت، بلند است. پرده را کنار زد و فرمود: بدانید که همه شما، در حال مناجات با پروردگار خود هستید. پس موجب آزار یکدیگر نشوید و در قرائت، صدایتان را از یکدیگر بلندتر نکنید یا فرمود: در نماز، چنین نکنید». (محمدی ری شهری، حکمت نامه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله ، ج ۸، ص ۴۸۹)

موقعیت شناسی اعتکاف

همخوانی اعتکاف با برنامه هایی است که رنگ و بوی تعلق به مادیات در آن نیست. موقعیت یابی اعتکاف در یک جمله، معنوی است؛ از این رو، چیدمان آن نیز باید چنین نگاهی را در خود جلوه گر سازد. اشتغال به آنچه زمینه تعالی فرد را فراهم می سازد، در این روزهای زرین دیده می شود. روزهای اعتکاف تنها روزهای معامله با خداوند،

استمداد از او برای رهیدن از دام های دنیایی، آگاهی بیشتر و زلال گشتن است. تحصیل علم، گفت وگوی سازنده و سودبخش با دوستان همراه در مسیر تکامل، تلاوت آیه های نور، ابراز ارادت به ساحت الهی با رفتاری چون نماز و نیز یافتن پاسخ برای پرسش ها و شبهه های دینی، از پیشنهادهایی است که از سنخ چنین برنامه ویژه است.

سید بن طاووس در کتاب شریف اقبال می فرماید:

کمال اعتکاف آن است که عقل و دل و اعضا را تنها برای عمل صالح اختصاص دهد و آنها را در آستان خدای متعال و اراده مقدس او نگه دارد و نیز با قید و بندهای مراقبت الهی، مقید سازد و آنها را از آنچه یک روزه دار خود را به نحو کامل از آنها نگه می دارد، نگه دارد و بر احتیاط روزه دار در روزه اش، معنای اراده شده از اعتکاف و همواره اقبال داشتن به سوی خدا و ترک اعراض از او را بیفزاید. پس هرگاه معتکف در راه های انوار عقل و دلش، خاطر را برای غیر خدا رها سازد یا عضوی را در غیر اطاعت پروردگارش به کار گیرد، به همان اندازه که غافل شود یا کمال اوصاف را نادیده بگیرد، حقیقت کمال اعتکاف را تباه ساخته است.

منبع روایات: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، کتابخانه نور (نرم افزار) نسخه ۹/۱.

ص:۱۱۳

آثار و برکات فردی و اجتماعی اعتکاف

سید محمود طاهری

چکیده

اعتکـاف، یکی از عبادت های اثرگـذار در زنـدگی فردی و اجتماعی است. برخلاف برخی از عبادت ها که به زنـدگی فردی شخص سامـان می بخشـد، اعتکـاف تأثیر فراوانی در سامان بخشیدن به جنبه اجتماعی زنـدگی شـخص نیز دارد، و موجب می شود او روابـط اجتمـاعی درستی داشـته باشـد. اعتکاف از عبادت هایی است که نماز، روزه، دعا و تلاوت قرآن را یک جا در خود دارد و در حقیقت، رمز اصـلی اثرگـذاری شـگفت اعتکاف را باید در همین زمینه سازی آن برای انواع عبادت های دیگر جویا شد.

اعتکـاف، فرصتی شایسـته برای خـانه تکـانی دل است تـا در اثر آن، دل معتکف به طور کامل غبارروبی شود و چون آیینه ای صیقل یافته، آماده تجلی جمال پروردگار گردد؛ زیرا همان گونه که بزرگان گفته انـد نخست بایـد دل را چون آیینه کرد، آن گاه جویای جمال پروردگار شد؛ چنان که نخست باید خانه را غبارروبی کرد، آن گاه میهمان به خانه دعوت نمود.

به تعبیر زیبای صائب تبریزی:

آیینه شو وصال پری طلعتان طلب

اول بروب خانه، دگر میهمان طلب

(صائب تبریزی، ۱۳۸۷: ج۱: ۴۵۹)

اعتکاف، فرصتی معنوی، ولی زودگـذر است. کسـی که این فرصت را از دست بدهـد، در حقیقت فضـیلت های بسـیاری را از دست داده است که دستیابی به آنها، در غیر زمان اعتکاف بسی دشوار تر از وقت اعتکاف است. آنچه در این نوشتار می آید، نگاهی است به فضیلت ها و برکات فردی و اجتماعی که

می توان با شکار فرصتی که اعتکاف در اختیار شخص قرار می دهد، بدانها دست یافت.

کلیدواژگان: اعتکاف، برکات فردی، برکات اجتماعی، فرصت.

مقدمه

یکی از برکت ها و رویش های انقلاب اسلامی ایران، اقبال مردمی، به ویژه جوانان به «اعتکاف» است. بی گمان این اقبال، از معنویت گرایی جوانان و مردم این مرز و بوم حکایت کرده، نشان از آن دارد که این عبادت به کام شان خوش نشسته، از آثار و برکاتِ آن مطمئن اند. این رویکرد پرشور و روزافزون، در حالی صورت می گیرد که موجی از عرفان های کاذب و نوظهور نسل جوان را هدف قرار داده، سیلی از تبلیغاتِ جذابِ سوق دهنده به سوی انواع شهوات، از طریق ماهواره و اینترنت و... به سوی آنان سرازیر شده است. چنین اقبالی، افزون بر آنکه به منزله پادزهری برای آفت ها و خطرهای یادشده به شمار می آید، خط بطلانی بر اندیشه «فراگیر شدن گرایش های ناصواب و کم رنگ شدن معنویت گرایی در نسل معاصر» است. در واقع، افزایش همه ساله اقبال به اعتکاف، می تواند نشانه خوبی بر افزایشِ روزافزون بصیرت در نسل جوان باشد. مسئولان باید این فرصت طلایی را قدر بدانند و از این انرژی متراکم در نسل جوان امروزی، بیشترین بهره را برای شکوفایی کامل استعدادهای آنان ببرند. گرچه در ظاهر، ثمره اعتکاف، فردی است و این فرد است که با حضور در فضای معنوی اعتکاف، به خود سازی و تهذیب نفس توفیق می یابد، از یاد نبریم همیشه اصلاح جامعه از فرد آغاز می شود. بدین ترتیب، اعتکاف ثمره و برکت خود را در سطح اجتماع نیز نشان می دهد و موجب می شود جامعه نیز به سوح صلاح و نیکی سوق یابد. از این رهگذر می توان گفت اگر اعتکاف به درستی انجام گیرد و دامانش از آفت ها پیراسته باشد، می تواند به جنبشی اجتماعی تبدیل گردد؛ جنبشی سازنده و پیش برنده که می تواند یکی از ابزارهای فرهنگ ساز جامعه به شمار آید. به امید آن روز!

ص:۱۱۵

۱. کلیات

اعتکاف در لغت و اصطلاح

اعتکاف در لغت به این معانی آمده است: اقبال و ملازمت و رو آوردن به چیزی از روی تعظیم. به چیزی روی آوردن به گونه ای که از آن روی برگردانـده نشود. در جایی مانـدن و مقیم شدن. خویش را در جایی برای مدتی حبس کردن. (شعرانی، بی تا: ۱۸۱؛ ابن فارس بن زکریا، بی تا: ۶۸۸؛ راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ج۲: ۶۳۲؛ طریحی، ۱۳۷۵: ج۳: ۱۰۳؛ حسینی، ۱۳۸۹: ۵۲)

امـا معنـای اصـطلاحی و فقهی اعتکاف بـدین قرار است: توقفِ سه روز یا بیشتر در مسـجد به قصـد قربت و با اعمال و شـرایط مخصوص. (هاشـمی شاهرودی، ۱۳۸۵: ج۱: ۵۹۸؛ نیز نـک: محقـق حلی، ۱۳۷۳: ج۱: ۱۵۸؛ شـیخ مفید، ۱۴۳۰ق: ۳۶۲؛ راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ج۲: ۶۳۲)

اعتکـاف در اصـطلاح عارفـان و سالکـان نیز به معنـای فـارغ و تهی سـاختن دل از اشـتغال های دنیوی و تسـلیم کردن نفس به مولاست. گفته شـده اعتکاف و عکوف، اقامت گزیـدن است، و معنای آن این است که تا مرا نیامرزی، از درگاه تو ـ ای خدا ـ دور نمی شوم. (جرجانی، ۱۴۲۴ق: ۲۵)

اعتکـاف به عنوان یکی از مبـاحث مهم فقهی، گاه موضوع نگاشـته هایی مسـتقل قرار گرفته است. در خلال آثار فقهی کسانی چون شـافعی و ابوسـلیمان داود اصـفهانی، تـک نگـاری هایی با عنوان کتاب الاعتکاف به چشم می خورد. (ابن نـدیم، ۱۳۸۱: ۳۸۸ و ۳۹۸) چنان که از فقیهان کهن امامی نیز کسانی چون ابوالفضل صابونی، ابوعلی اسـکافی، ابوجعفر بن موسـی بن بابویه نوشـته هایی با عنوان الاعتکاف داشته اند. (نجاشی، ۱۴۳۱ق: ۳۵۹، ۳۶۹ و ۳۷۲) در فقه میـانه و متأخر امامیه نیز از تک نگاری هایی درباره اعتکاف دیده می شود:

۱. الاعتکـافیه از معین الـدین سـالم بن بـدران بصـری؛ ۲. الاعتکـافیه یـا مـاء الحیـات و صـافی الفرات از شـیخ لطف الله میسـی اصـفهانی؛ ۳. الکفـاف فی مسائـل الاعتکـاف از مـولی محمـدجعفر شـریعتمدار استرآبـادی؛ ۴. الاعتکـافیه از سـید محمـدعلی شهرستانی. (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۵: ج۹: ۳۵۶)

پیشینه اعتکاف

پیشینه اعتکاف به پیش از زمان اسلام و به روزگار پیامبران و یکتاپرستان پیشین می رسد. گرچه در آن زمان ها اعتکاف به معنای مصطلح فقه اسلامی و همراه با احکام و شرایط آن مطرح نبود، نوعی پایبندی به روح اعتکاف ـ که همان خلوت گزینی و گوشه گیری از مردم به انگیزه ریاضت و تأمل و اندیشه در خویشتن و هستی باشد ـ در میان همه پیامبران وجود داشته است. «چنان که از سیره پیامبران پیداست، آنان بارها در طول زندگی خود برای راز و نیاز با خدا و تهذیب نفس وتقویت روح خود و به مدت های طولانی و به دور از زندگی مادی و با پرهیز از زن و فرزند خلوت گزیده اند و از این خلوت معنوی بهره ها برده اند». (دایره المعارف تشیع، ۱۳۸۳: ج۲: ۲۶۳)

با اینکه مسلمانان روش اعتکاف را از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله فراگرفتند، در ادیان پیش از اسلام و از جمله در میان عرب ها، آیینی نزدیک به اعتکاف وجود داشته است. از جمله می توان به روایتی با این مضمون اشاره کرد که خلیفه دوم به حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت: در دوران جاهلیت نذر کرده بودم شبی را در مسجدالحرام اعتکاف کنم و حضرت فرمود تا به نذر خود وفا کند. (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۵: ج۹: ۳۵۵)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اعتکاف

اهتمام پیامبر به اعتکاف تا آنجا بود که به سیره همه ساله ایشان تبدیل گردید؛ به گونه ای که «اگر موفق به اعتکاف نمی شدند، قضای آن را در سال بعد به جا می آوردند.» (شهید ثانی، ۱۳۷۳: ج۱: ۱۵۶) آن حضرت در مدینه، نخست در دهه اول ماه رمضان، سال بعد در دهه دوم، و پس از آن در دهه سوم در مسجد معتکف می شدند و برای آن حضرت چادری در مسجد برپا می شد. (کلینی، ۱۴۰۲ق، ج ۲: ۱۷۵؛ قمی، ۱۴۱۸ق، ج ۳: ۵۴۸) در میان شیعیان، سنت اعتکاف به ویژه در روزهای سیزدهم تا پانزدهم ماه رجب همچنان ادامه دارد.

اعتکاف در سیره معصومان:

اعتکاف مورد اهتمام امامان معصوم: نیز بوده است. چنان که از روایت ذیل، توجه امام حسین علیه السلام به اعتکاف استفاده می شود:

ص:۱۱۷

روزی مردی نزد حسن بن علی علیه السلام رفت و عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت! مرا به برآوردن حاجتی کمک کن. آن حضرت نعلین به پا کرد و با او برخاست و بر حسین علیه السلام گذر کرد که در مسجد ایستاده بود و نماز می خواند. به آن مرد فرمود: چرا برای برآورده شدن حاجت خود از حسین علیه السلام یاری نخواستی؟ گفت: همین کار را کردم، ولی در پاسخ فرمود که من در حال اعتکاف به سر می برم [و معذورم از اینکه از مسجد بیرون آیم و سراغ حاجت تو روم]. (کلینی، ۱۳۸۳: ج۴: ۵۹۱)

عالمان شیعی و اعتکاف

نگاهی به سیره عالمان شیعی، پای بندی ایشان را به سیره اعتکاف نشان می دهد. آنها می کوشیدند از این سنت زیبا بی بهره نمانند. در این باره تنها به بازگویی یک داستان از مقدس اردبیلی بسنده می کنیم:

سالی در ایام قحطی و گرانی، مقدس اردبیلی همه طعام ها و آذوقه های خود را با فقرا قسمت کرده، برای خودش نیز مثل سهم یک فقیر برداشت. همسر ایشان بر آشفت و از روی اعتراض گفت: چرا در چنین روزهایی فرزندان و خانواده خود را بی آذوقه می گذاری؟

مقدس اردبیلی چیزی نگفت و مطابق عادت معمول خود به مسجد کوفه برای اعتکاف رفت. روز دوم اعتکاف، مردی آرد و گندم خوبی به خانه اش برده، به همسر او گفت: این آذوقه را مقدس اردبیلی فرستاده است و خودش اکنون در مسجد کوفه معتکف است.

مقدس اردبیلی پس از پایان اعتکاف به خانه برگشت و چون از ماجرا باخبر گردید، شکر خدا را به جای آورد و فهمید این موهبت از طرف خداوند بوده است. این در حالی است که او هرگز از این قضیه باخبر نبود و به کسی سفارش نکرده بود به منزل او آذوقه ببرند. (مدرس تبریزی، ۱۳۷۴: ج۵: ۳۶۸)

۲. آثار وبرکات فردی اعتکاف

فراهم آمدن زمینه برای اندیشیدن

دغدغه معاش و تلاش و تکاپو برای گذران زندگی _ به ویژه در روزگار کنونی که زندگی بر آدمیان دشوار شده _ فراغتی برای خودشناسی، خودیابی و اندیشه در

خویشتن و هستی به جای نگذاشته، بدین گونه، انسان امروز را از این عبادت بزرگ، یعنی «اندیشیدن»، محروم ساخته است؛ عبادتی که خود، مایه ژرفایی عبادت های دیگر شده، به زندگی معنا و هدف می بخشد و بیشترین نقش را در دستیابی به اسرار پنهان هستی و رسیدن به تکامل و تعالی بازی می کند.

اعتکاف زمینه را برای اندیشیدن فراهم می آورد؛ چراکه در این مدت، شغل ها و کارهای روزمره تعطیل و ذهن شخص از بسیاری از درگیری ها و دغدغه ها رها می شود و در نتیجه، به برکت اعتکاف و پای بندی به احکام و شرایط آن، فرصتی پیش می آید که شخص در اثر استفاده از آن می تواند در اندیشه های ناب غرق شود و به اعجاز «فکر» دست یابد و به دنبال آن، همه برنامه ریزی و کارهای آینده اش را بر اساس «اندیشه» بنا نهد.

از یاد نبریم که قرآن کریم با دعوت انسان به مشاهده و دقت و اندیشیدن در هستی، در واقع اندیشه عملی را که با مشاهده و گردآوری اطلاعات و نتیجه گیری و سپس تحقیق درباره درستی این نتایج آغاز می شود، بنا نهاد. اهتمام قرآن کریم به دعوت از مردم برای مشاهده و دقت و اندیشیدن، انگیزه نیرومندی بود که مسلمانان را به تحصیل شناخت و علم و انجام پژوهش های تجربی واداشت، و این خود به جوانه زدن نهضت علمی در جامعه اسلامی و شکوفا شدن معارف و علوم در میان مسلمانان انجامید. این مسئله، درست در زمانی بود که اروپا همچنان در تاریکی نادانی به سر می برد. (نک: نجاتی، ۱۳۸۷: ۱۹۴)

حضرت علی علیه السلام فرمود: «تفکر آدمی را به نیکوکاری و عمل به آن فرامی خواند». (فیض کاشانی، [بی تا]: ج۸: ۱۹۴)

نیز آن حضرت فرمود: «در اثر فکر، امور پنهان هستی آشکار می شود». (آمدی، ۱۳۷۳: ج۳: ۲۳۴، ح ۴۳۲۲)

عارف بزرگ، «ابن فناری می نویسد:

نتیجه خلوت گزیدن، اندیشیدن در اموری است که موجب وصال [پروردگار] است، و نتیجه اندیشیدن [نیز] یادآوری مطلوب (پروردگار) است، و یادآوری [مطلوب نیز] به حضور [در آستانه] مذکور (پروردگار) می انجامد. (ابن فناری، ۱۳۸۴: ۵۶)

در حکایت است که شخصی از اهل بصره پس از وفات ابوذر به قصد تسلیت نزد مادر او رفت و از وی درباره عبادت ابوذر پرسید. پاسخ داد: از او عبادت چندانی نمی دیدم، جز اینکه همواره در طول روز در گوشه ای از اتاق می نشست و تفکر می نمود. (فیض کاشانی، بی تا، ج۸: ۱۹۴)

فرصتی برای ریاضت

یکی از برکت ها و ثمره های اعتکاف، فراهم آمدن فرصت برای ریاضت است. اعتکاف به دلیل آن که شخص را از بعضی از رفتارهای خوشایند نفس، همانند عطر زدن، لذت بردن از همسر و... بازمی دارد و او را به انجام کارهای ناخوشایند نفس، همانند روزه وامی دارد، مصداقی از ریاضت است.

از نگاه عارفان، بدون «ریاضت» نمی توان سیر و سلوکی موفق داشت. ازاین رو، انسان در صورتی می تواند به منزل مقصود راه یابد که با پذیرش ریاضت، سختی ها را تحمل کند و از لذت هایی که او را از رسیدن به مقصد بازمی دارد، روی بگرداند.

ریاضت، یکی از ابزارهای مهم مهار نفس است؛ زیرا نفس آدمی که همواره اورا به سوی بدی و تباهی فرامی خواند، در اثر ریاضت و بی اعتنایی گاه و بی گاه، راهِ بسیاری از خواهش ها و تمایلات را بر خود بسته می بیند و همین موضوع، او را وادار می کند خواسته هایش را تعدیل کند و به تدریج از حالت زیاده خواهی بیرون آید. اعتکاف می تواند نقطه آغازی برای ریاضت و یا مدد خوبی برای نهادینه کردن ریاضت ــ به عنوان یکی از اصول سیر و سلوک ــ در سفر معنوی انسان سالک باشد؛ چراکه ریاضت به دلیل دشواری هایی که دارد، کمتر مورد استقبال قرار می گیرد، به همین دلیل، همواره باید منتظر فرصتی مناسب بود تا راحت تر بتوان آن را آغاز کرد و اعتکاف یکی از بهترین فرصت ها برای چنین کاری است. ملاصدرا درباره اهمیت ریاضت می نویسد:

وظیفه سالک صادق، بلکه ــ حتی ــ وظیفه کسی که به مقصد رسیده، آن است که در تمام عمر دست از ریاضت و مجاهدت و مبارزه با نفس برندارد؛ همان گونه که پیامبر و امامان معصوم: و نیز بزرگان از عرفا و حکما این گونه بوده اند و به برکت ریاضت، هیچ گاه درهای تنعمات و عیش و نوش و شکم پرستی و روی آوردن به انواع غذاهای چرب و شیرین را به روی خود نگشوده اند. (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۱۰۴)

قدر دل و پای جان یافتن ج

جز به ریاضت نتوان یافتن ج

سیم طبایع به ریاضت سپار

زر طبیعت به ریاضت برآر ج

تا ز ریاضت به مقامی رسی

کت به کسی در کشد این ناکسی

توسنی طبع چو رامت شود

سکه اخلاص به نامت شود

(نظامی گنجه ای، ۱۳۸۱: ۱۰۴)

رهایی از پراکندگی خیال و رسیدن به تمرکز درونی

یکی از توصیه های بزرگان اخلاق و عرفان، همت گماشتن بر رهایی از «تفرقه» و دستیابی به «جمع» است. (نک: هروی انصاری، ۱۳۸۸: ۱۷۴)

منظور از «تفرقه»، پراکندگی خیال و منظور از «جمع»، جمع بودن خیال از همه اندیشه های پراکنده و زیان بار و غم انگیز است. بدیهی است تا زمانی که خیال انسان از هرزه گردی به در نیاید و دل به جمعیت خاطر و تمرکز درونی نرسد، شخص، نه می تواند مجالی برای اندیشه بیابد و نه می تواند به ملکوت راه یابد و از حقایق غیبی باخبر گردد. به تعبیر زیبای مولوی:

جان همه روز از لگدکوب خیال

وز زیان و سود وز بیم زوال

نی صفا می ماندش نی لطف و فر

نی به سوی آسمان راه سفر

برای تمرینِ رهایی از پراکندگی خیال و دستیابی به تمرکز درونی، هیچ زمانی مناسب تر از زمان خلوت گزیدن و گوشه گرفتن نیست. این فرصتی است که اعتکاف آن را به مدت سه روز به خوبی در اختیار شخص معتکف قرار می دهد تا او بتواند در این لحظه های فروخفتن غوغاها و کشمکش ها و سر و صداها و در این ساعت های تعطیلی انواع معاشرت ها و رفت

وآمدها، خیال خود را مهار کند و به تمرکز درونی برسد. جیمز اس. کاتسینگر در این باره می نویسد:

با انـدک کوششـی می توانم مکانی پیدا کنم که خلوت باشد و بسـتن چشم ها هم که کار سـهلی نیست. ولی هنوز هم تصاویر جهـان مثـل برق پیش چشـمانم ظـاهر می شـود و طنین اصـوات آن در درونـم می پیچـد. به همین قیـاس می تـوانم برای خودم خلوت های روزانه تدارک ببینم و اوقات منظم و مستمری را برای نیایش

ص:۱۲۱

منظور کنم. نیازی نیست که من انواع عدیده اموری که باعث پراکندگی خاطر شده، مانع از تمرکز درون می شود، برای شما فهرست کنم. خودتان از آن نیک آگاهید. سعی کنید چند دقیقه ای توجهتان را فقط به یک چیز معطوف کنید فوراً بر شما معلوم خواهد شد که ذهن همانند دودی است که باد آن را این سو و آن سو می برد. فراموش نکنید بدون تمرکز درون ــ که بهترین فرصت برای تمرین این کار دشوار ودستیابی به آن، زمان های خلوت گزیدن و فاصله گرفتن از مردم می باشد ــ نمی توانید به ملکوت راه یابید و از آرامش برآمده از مهار خیال برخوردار گردید. (کاتسینگر، ۱۳۸۸: ۲۷۰، ۲۷۱)

به یاد داشته باشیم پیامبران بزرگی چون موسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله ، آن گاه از موهبت وحی برخوردار شدند و به ملکوت راه یافتند که با استفاده از سکوت وادی طور و خلوت غار حرا، به تمرکز درونی رسیده، قوه «خیال» خود را به طور کامل مهار کردند و سمت و سو و جهت گیری آن را به سوی پاکی ها و دریافت وحی قرار دادند. در واقع برای این بزرگواران نیز موضوع خلوت گزینی به عنوان اصلی مهم برای ارتباط عالی با خدا مطرح بود و خداوند آنها را نیز به این موضوع توصیه و ترغیب می نمود. دانشمندان بزرگ نیز معمولاً در لحظه های خلوت و تمرکز ژرف درونی، سرزمین ناشناخته دانش را کشف می کردند و به اختراع و اکتشاف و پدیده های جدید علمی دست می یافتند؛ چنان که عارفان نیز در ساعت های خلوت و تمرکز و به هنگام «جمعیت خاطر»، از شهود، دیده ور می شدند و به کشف معارف غیبی توفیق می یافتند.

پی بردن به توان مدیریتی خویش بر غرایز

بسیاری از افراد، موفق به مهار غرایز خود نمی شوند؛ چراکه می پندارند بر انجام این کار توانمند نیستند. آنها از کنترل غرایز خود ناامیدند؛ زیرا از توان بالقوه خود برای مهار غرایز، بی خبرند.

یکی از برکت های اعتکاف این است که عملاً ـ افراد را از توان شان در خصوص کنترل غرایزشان با خبر می کند و به آنها یادآور می شود که ــ دست کم به مدت سه روز ــ می توانند از غرایزشان فاصله بگیرند و در آنها تعدیل پدید آورند و بر آنها مدیریت کنند.

این یادآوری در خصوص توان مدیریت بر غرایز خویش، در قالب این حکم شرعی نمود پیدا می کند که: «معتکف می بایست در طول اعتکاف خویش از التذاذ از همسر، استفاده از عطر، خوردن و آشامیدن در طول روز (به دلیل روزه دار بودن که از شرایط درستی اعتکاف است)، دوری نماید». (امام خمینی، ۱۳۷۴: ج۲: ۴۸ و ۴۹؛ محقق حلی؛ ۱۳۷۳: ج۱: ۱۶۱؛ شهید ثانی، ۱۳۷۲: ج۱: ۱۵۸)

بی گمان کسی که به مدت سه روز بتواند غرایز خود را مهار و تعدیل نموده، بر آنها مدیریت نماید، روزهای بیشتر از آن نیز می تواند موفق به انجام این کار شود. از یاد نبریم که وجود غرایز در انسان، موهبتی است که خداوند به وی داده است؛ چراکه به برکت غرایز است که آدمی می خورد و می آشامد و در پی آن، هم از زندگی لذت می برد و هم بقای خود را تأمین می کند. نیز به برکت غرایز است که آدمیان ازدواج می کنند، و بدین گونه، هم از لذت فرزنددار شدن برخوردار می شوند، و هم بقای نسل خود را تضمین می کنند.

اما نکته اینجاست که غرایز آن گاه برای بشر سودمند است و موجب تکامل زندگی مادی و معنوی او و سبب دلپذیر شدنِ حیات مادی وی می شود که مهار شده، در حد تعادل بوده، از زیاده خواهی ها باز نگه داشته شود؛ در غیر این صورت، می تواند به عاملی برای تباهی انسان و گرفتار آمدن او به انواع ناهنجاری ها و لغزش ها تبدیل گردد. اعتکاف با یادآوری «توانمندی شخص در مهار و تعدیل غرایز» می تواند نقطه آغازی باشد برای مدیریت غرایز از سوی همه کسانی که توانمندی خود را در مدیریت آن باور نداشته، همواره از زیاده خواهی آن در رنج به سر می برند.

برطرف شدن نیاز روحی

همه ما معمولاً ـ در خود نیازهایی احساس می کنیم؛ نیاز به پوشش، نیاز به خوردن، نیاز به آشامیدن، نیاز به تفریح، نیاز به حمایت و... . برطرف نشدن این نیازها می تواند شخص را در معرض آشفتگی روحی و اختلال روانی قرار دهد. «امروزه همه روان شناس ها و متخصصان بهداشت روانی پذیرفته اند که تأمین و ارضای نیازها، در سلامت جسمی و روانی افراد مؤثر است. محققان نشان داده اند که معمولاً اگر یکی از نیازهای اساسی انسان برآورده نشود، یا به صورت ناکافی برآورده شود، رشد

بهنجار و سلامت روانی فرد دچار مشکل می شود. نقش نیازها چنان مهم و بنیادی است که مزلو، روان شناس مشهور، بهداشت روانی را به معنای ارضای نیازهای اساسی انسان می داند». (سالاری فرد و دیگران، ۱۳۸۹: ۸۵)

اما نیازهای انسان، تنها در نیازهای مادی و جسمی او خلاصه نمی شود. انسان نیازهای دیگری نیز دارد که از سنخ نیازهای معنوی و روحی است؛ همانند نیاز به پرستش خداوند، نیاز به نیایش، نیاز به عبادت و... . «در واقع، دوبعدی بودنِ انسان اقتضا می کند که در نیازهای او به این دو بعد توجه کنیم. از این منظر، انسان علاوه بر نیازهای زیستی، از نیاز های ویژه ای نیز برخوردار است که به نیازهای معنوی معروف است». (همان: ۹۰)

با توجه به آنچه گفته شد، برکت دیگر اعتکاف، نقش این عبادت در بر آوردن نیازهای معنوی انسان است. در حقیقت اعتکاف، هم نماد برطرف شدن نیازهای روحی و معنوی است و هم فرصتی کم مانند است برای تحقق این کار. «نماد» است؛ چراکه می تواند به عنوان یک تجربه موفق برای شخص معتکف، وی را به سوی هر فرصت معنوی که می تواند نیازهای روحی و معنوی او را برآورده کند، سوق دهد، و «فرصت» است؛ چون خود عاملی است اثرگذار برای ارضای نیاز های معنوی.

فرصتی برای نیایشی بهتر

گرچه از نگاه اسلام، هیچ محدودیتی برای نیایش با پروردگار وجود ندارد و شخص هر زمان و در هر مکان که دلش خواست می تواند با آفریدگار خویش به مناجات بنشیند، بعضی از زمان ها و برخی از مکان ها برای مناجات مناسب تر است؛ چراکه مناجات در آن، لذت بخش تر، با حضور قلب بیشتر و به اجابت نزدیک تر است. به تعبیر استاد حسن زاده آملی: «شک نیست که مناسبات زمانیه، از تمام ترین مناسبات است؛ چنان که نفس بودن در ماهی چون ماه مبارک رمضان، برای دل ها و نفوس مستعد و آماده، اثر تکوینی و طبیعی دارد.» (حسن زاده آملی، ۱۳۸۰: ۵۷) سید بن طاووس نیز گفته است: «همانا از برای خداوند برای اوقات قبول، اسراری است که جز از طریق وحی، راهی برای شناخت آنها نیست». (سید بن طاووس، ۱۳۶۷: ۵۲۷)

بنابراین، اعتکاف به دلیل آن که زمان و مکانی معنوی در اختیار معتکف قرار می دهد که با بسیاری از زمان ها و مکان های دیگر متفاوت است، در واقع فرصتی

برای استجابت فراروی شخص می گذارد. البته خلوت معنوی برآمده از اعتکاف نیز خود، زمینه دیگری است برای استجابت دعا و ژرفایی بیشتر نیایش.

امید فراوان به قبولی توبه و رهایی از احساس آزاردهنده گناه

انسان ها کم و بیش در زندگی دچار لغزش می شوند، ولی بسیاری از آنها به دلیل برخوردار بودن از وجدانی بیدار و گرایش هایی فطری و معنوی، دیر یا زود، دچار احساس آزاردهنده «گناهکاری» می شوند. گرچه احساس «گناهکاری» پس از انجام گناه، سودمند و پیش برنده است، و مانع از تکرار گناه و لغزش می شود، اگر پیوسته با شخص باشد و مدام او را زیر ضربات سرزنش قرار دهد و چاشنی ای از امید با خود نداشته باشد، می تواند به عاملی بازدارنده در مسیر رشد معنوی شخص تبدیل شود. ازاین رو، خداوند تکیه گاهی از امید را به نام توبه در اختیار بندگانش قرار داد تا با تکیه بر آن، از همه پیامدهای زیان بار یادشده، ایمن بمانند و همواره در مسیر رشد و بالندگی قرار داشته باشند.

«قرآن کریم روش توبه را که روشی بی نظیر و موفق برای درمان احساس گناه است، به بندگانش نشان می دهد؛ چراکه توبه یا بازگشت به سوی خداوند، سبب آمرزش گناهان و تقویت امید انسان به جلب رضایت الهی است و به همین دلیل، موجب کاهش اضطراب و دلهره می شود. علاوه بر این، توبه غالباً انسان را به اصلاح و خودسازی وامی دارد و شخصیت او را طوری آماده می کند که دوباره در دام گناهان و خطاها گرفتار نشود و همین امر به انسان کمک می کند که ارزش خود را بیشتر بشناسد و اعتماد به نفس و رضایت، در وی افزایش یابد و این موارد به تثبیت احساس امنیت و آرامش روانی انسان منجر خواهد شد». (نجاتی، ۱۳۷۷: ۴۱۱)

اعتکاف یکی از زمان هایی است که امید به پذیرش توبه در آن از سوی خداوند، بیش از بسیاری از زمان های دیگر است؛ به گونه ای که شخص در آن می تواند اطمینان بالایی به پذیرش توبه به دست آورد. بدیهی است چنین امید و اطمینانی، نقش فراوانی در رهانیدن شخص از احساس آزاردهنده گناه و در پی آن، اضطراب و دلهره برآمده از این احساس گناه دارد.

ص:۱۲۵

فرصتی برای ارضای نیازبه «تنها بودن»

گاهی وقت ها آدم دلش می خواهد تنهای تنها باشد و هیچ کس دور و برش نباشد. در این لحظه های تنهایی، شخص حتی عزیز ترین کسانش را تحمل ناشدنی می داند و حتی از صمیمی ترین دوستانش نیز می گریزد، تا تنها خودش باشد و خلوت خودش و افکار و اندیشه های خودش. این میل درونی، به ویژه در عصر صنعت و فناوری ـ که عصرِ آهن و سیمان و دود و تخریب محیط زیست است و مردمانش مثل گذشته از عواطف و یک رنگی و محبت برخوردار نیستند ـ بیشتر حس می شود. اعتکاف فرصت خوبی است برای تأمین این نیاز درونی، تا شخص در آن، اندکی از دلتنگی ها برآمده از نامردمی ها و بی مهری ها بیاساید و با دور بودن از همه کس و همه چیز، خود را بیابد و بهتر بتواند زوایای درونی خود را بکاود.

تمرینی برای رهایی از رسانه زدگی

ورود شگفت انگیز رسانه های گوناگون به زندگی انسان ها و اثرگذاری آنها بر آدم ها، به «رسانه زدگی» مردمان انجامید؛ به گونه ای که بسیاری از آنها به دلیل وابستگی شدید به رسانه هایی چون تلویزیون، رایانه و تلفن همراه، ساعت های فراوانی را صرف سرگرم شدن به آنها اختصاص می دهند. امروزه این وابستگی تا آنجا شدید شده است که بسیاری از آدم ها اگر به دلایلی، چند روزی از رسانه ها فاصله بگیرند، دچار افسردگی و دل مردگی می شوند و گویا معتاد رسانه ها شده اند. معنای این کار، رسانه زدگی و سلطه رسانه ها بر انسان هاست؛ به گونه ای که بیشترِ وقت ها خاستگاه استفاده از رسانه، میل به خوشگذرانی و وقت گذرانی است، نه ضرورت و استفاده سنجیده از آنها. شب ها و روز های اعتکاف، فرصت بسیار خوبی است برای ایجاد تعدیل در استفاده از رسانه و رهایی از سلطه آن؛ مشروط بر آن که شخص، این رسانه ها را به همراه نداشته باشد و در این چند روز تلفن همراه خود را هم خاموش کند. این تجربه به او کمک می کند در برابر رسانه مقاوم شود و به جای سلطه رسانه بر او، او بر رسانه سلطه یابد و در ادامه زندگی، با اراده دست به انتخاب بزند و از رسانه، همواره درست استفاده کند.

۳. برکت های اجتماعی اعتکاف

برکت های اجتماعی اعتکاف را باید از دل آموزه های فقهی آن جویا شد. در واقع،

این آموزه ها به گونه ای تنظیم شده است که افزون بر آن که صحت اعتکاف در گرو رعایت آنهاست، روابط اجتماعی شخص را نیز سامان و ارتقا بخشیده، موجب می شود شخص با فرا گیری این آموزه ها، روابط اجتماعی خود را اسلامی و همسو با توصیه های اهل بیت قرار دهد.

رهایی از جدال و ستیزه

یکی از برکت های اجتماعی اعتکاف، زیبا سازی گفتار است که از جمله در وانهادنِ جدال و ستیزه با دیگران نمود می یابد. این حقیقت از این حکم فقهی به دست می آید: «از اموری که بر معتکف حرام است، جدال بر سر امری دنیوی یا دینی است به منظور غلبه بر طرف مقابل یا اظهار فضیلت.» (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۵: ج۱: ۶۰۰) در واقع، نشانه یک گفتمان منطقی، پرهیز از وادار کردن شخصِ مقابل به پذیرش سخنان خویش است.

اسلام پیروانش را به گفت وگوی منطقی و برهان محور ــ که یکی از عواملِ تحقق آن، دوری از جدال است ــ فرامی خواند، بی آنکه در شخص، چشم داشتی درباره تصدیق و تأیید سخنان او از سوی دیگران پدید آورده باشد. این شیوه اسلامی، یعنی پرهیز از جدل و پرهیز از وادار ساختن شخص مقابل به پذیرش سخنان خویش ــ که لازمه هر جدلی است ــ افزون بر آن که به اصل «آزادی در پذیرش دیدگاه ها» کمک می کند و زمینه بروز خودمحوری را در گوینده از بین می برد، یکی از سازوکارهای اساسی برای جلوگیری از اختلاف ها و دلخوری ها و یکی از روش های پاسداشت محبت و صمیمیت در میان افراد نیز به شمار می آید.

از اینجا یکی از آثار اجتماعی اعتکاف ــ در اثر تحریم جدال بر شخص معتکف ــ شکل می گیرد: پرهیز از عوامل تفرقه آور و تلاش برای حفظ محبت و صفا میان یکدیگر.

«از گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: روزی پیامبر بر ما وارد شد، درحالی که ما درباره مسئله ای دینی در حال مجادله بودیم. پیامبر با دیدن این صحنه چنان در خشم شد که ما هرگز ایشان را آن گونه خشمگین ندیده بودیم. سپس فرمود: پیشینیانِ شما را جدال و مراء هلاک کرد. مجادله را ترک گویید که مؤمن هرگز در بحث به ستیز نمی پردازد. مجادله را ترک گویید که، مجادله گر، زیان دیده است. مجادله را ترک گویید که من در روز قیامت از کسی که مجادله و مناقشه کند،

شفاعت نخواهم کرد. مجادله را ترک کنید که من برای کسی که مجادله را ترک کند، درحالی که حق نیز با اوست، سه خانه در بهشت ضمانت خواهم کرد. مجادله را ترک گویید؛ زیرا پروردگارم پس از پرستش بتان، نخستین چیزی که مرا از آن نهی فرمود، مراء و مجادله بود». (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج۲: ۱۳۸)

گره گشایی از کار دیگران

اعتکاف به ما می آموزد از محدوده «خویشتن بینی» بیرون آییم و در اندیشه دیگران نیز باشیم، و تا آنجا که ممکن است گره از کار فروبسته دیگران بگشاییم. آن گاه که شخصِ معتکف از این حکم شرعی اعتکاف آگاهی می یابد که: «جایز نیست کسی که در حالِ اعتکاف به سر می برد، از مسجد خارج شود، مگر آن که ضرورتی پیش آید، همانندِ آن که بخواهد حاجتِ برادر دینی خود را برآورد؛ که در این صورت، خروج از مسجد جایز است.» (نجفی، ۱۳۶۹: ج۱۷: ۱۸۲؛ هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۵: ج۱: ۵۹۹) می آموزد که اهمیت گره گشایی از کار دیگران و تلاش برای برآورده شدن حاجت برادر دینی، تا آنجاست که خروج از مسجد در زمان اعتکاف را که عملی حرام است، جایز می سازد. معنای این سخن، رجحانِ لحظه های گره گشایی بر لحظه های اعتکاف است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکه در انجامِ حاجت برادر مؤمنش بکوشد و خدا حاجتش را به دستِ او برآورده کند، برایش یک حج و یک عمره و اعتکافِ دو ماه در مسجدالحرام به همراه روزه داری در این مدت را می نویسد، و اگر به رغم تلاشی که انجام داد، موفق به برآورده شدن حاجت برادر دینی خود نگردد، خداوند برای او یک حج و یک عمره بنویسد». (کلینی، ۱۳۸۳: ج۴: ۵۸۹)

تا توانی اگر ازغم دگران برهانی

به زصد ناقه حمراست به قربان بردن

بردنِ غم ز دل خسته دلی در میزان

به ز صوم رمضان است به شعبان بردن

به ز آزادی صد بنده فرمان بردار

حاجت مؤمن محتاج به احسان بردن

دست افتاده بگیری ز زمین برخیزد

به ز شبخیزی و شاباش ز یاران بردن

(فیض کاشانی، ۱۳۵۴: ۳۱۵)

همدردی با دیگران

آن گاه که شخص ــ به هر دلیلی ــ نتواند گرهی از کاری بگشاید و حاجتی از کسی برآورده سازد، «همدردی» تنها جایگزین برای میل به خدمت به انسان هاست.

همدردی با محرومیت ها و دردها و رنج های دیگران، کمترین اندازه احساس مسئولیت در برابر هم نوعان است. اگر شخص از این مرتبه نیز محروم گردد، مصداق شعر معروف سعدی خواهد بود که گفت:

تو کز محنت دیگران بی غمی

نشاید که نامت نهند آدمی

همدردی، دیگران را به حساب آوردن، برای آدم ها کرامت قایل شدن و خود را در غمِ دیگران شریک دانستن است. کسانی که از این کمترین حدِ نوعِ دوستی بی بهره اند، در معرضِ خطر غرق شدن در ورطه خودبینی و عافیت طلبی قرار دارند. ضمن آن که بی غمی و بی تفاوتی به دیگران ــ به دلیلِ حاکم بودنِ قانون کنش و واکنش بر هستی ــ برای شخص، خطر گرفتار آمدن به فرجامی همانند آنچه اکنون گرفتاران دچار آن هستند، در پی دارد.

همان گونه که اگر بخشی از اعضای بدن ما در برابر پدیده هایی چون آتش، سوزن، درد و... واکنش نشان ندهد، نشانه از کار افتادن سلسله عصب های شخص و بیمار بودنِ آن است، اگر روح ما نیز در خصوص رنج ها و دردهای دیگران واکنش نشان ندهد، نشانه اختلال و بیماری آن خواهد بود؛ چراکه ما بخشی از اعضای جامعه بشری هستیم و نشانه سالم بودنِ هر عضو، بی قراری و بی تابی و دردمندی هنگامِ دردمند شدنِ عضو دیگر است.

اما اعتکاف «همدردی» با دیگران را به عنوان یکی دیگر از برکت های اجتماعی اش، به شخصِ معتکف می آموزد. آموزشِ «همدردی» با همنوع از سوی اعتکاف، از طریقِ لزومِ روزه داری به معتکف گوشزد می شود؛ چراکه: «از شروطِ صحتِ اعتکاف، روزه است، و اعتکاف بدون روزه صحیح نمی باشد». (امام خمینی، ۱۳۷۴: ج۲: ۴۲؛ محقق حلی، ۱۳۷۳: ج۱: ۱۶۰)

«روزه باعث می شود افرادی که در طول سال به دلیل مکنت مالی، گرسنگی را لمس نمی کنند، در ایامی که روزه می گیرند، این احساس را در وجودِ خود تجربه کنند که به یاد فقرا بیفتند و با آنها عملاً به همدردی بنشینند. این امر از جهتی به

بهداشت روانی خود فرد و از جهت دیگر به سلامت روانی جامعه کمک می کند. غنی با به دست آوردن این تجربه تلخ، با دیگران احساس همدردی و از اموال خود به آنان انفاق می کند. این عمل، پاکسازی درونی او را از بخل و ناهنجاری های دیگر در پی دارد. از سوی دیگر، مستمندان جامعه در اثر این انفاق های برآمده از احساس همدردی به هنگام روزه داری، به رفاه نسبی می رسند، و قطعاً رفع فقر در جامعه و در پی آن، نزدیک شدن سطح زندگی ها، تضمین کننده سلامت روانی اجتماع خواهد بود». (محمدرضا سالاری فرد و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۰۰)

توجه به بیماران و عیادت از آنها

در احکام فقهی اعتکاف آمده است: «شخصِ معتکف در ایام اعتکاف نمی تواند از مسجد خارج شود، مگر آن که ضرورتی پیش آمده باشد، همانند آن که بخواهد از بیماری عیادت نماید». (محقق حلی، ۱۳۷۳: ج۱: ۱۶۰؛ نراقی، ۱۴۱۹ق: ج۱۰: ۵۶۰)

این حکم فقهی، شخص معتکف را به وظیفه اجتماعی دیگر او، یعنی اهتمام به بیمار و دلجویی و عیادت از او گوشزد می کند و به او می آموزد که عیادت از بیمار به عنوان یکی از وظایف اجتماعی، می تواند در مقایسه با ساعت های به سر بردن در اعتکاف در اولویت قرار گیرد و از ثواب بالاتری برخوردار باشد.

عیادت از بیمار به دلیلِ آن که مایه دلگرمی و قوّت قلب وی می شود، روند بهبودی او را سرعت می بخشد، سطح تحمل او را در برابر بیماری بالا ـ می برد، وی را به ادامه زندگی امیدوار می کند، او را از احساس «سربارِ جامعه بودن» باز می دارد و موجب شکرگزاری عیادت کننده از سلامت خود می شود و وی را مصمم می سازد از این فرصت سلامت بیشترین استفاده را بنماید. این حکمت های نهفته در عیادتِ بیمار، می تواند رمز ترجیح یافتنِ عیادت بیمار بر بودن در مسجد در حالِ اعتکاف باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکه حال بیماری را بپرسد و از وی عیادت کند، [در لحظه عیادت، مانند آن است که] در باغ پر میوه بهشت نشسته باشد، و چون برخیزد، هفتاد هزار فرشته، نگهبان او باشند وتا شب وی را دعا گویند.» (غزالی، ۱۳۸۴: ج۲: ۴۵۱) نیز آن حضرت فرمود: «آن گاه که شخصی از بیماری عیادت می کند، مورد رحمت خدا قرار می گیرد». (همان)

حرمت نهادن به جنازه برادر دینی

اعتکاف، حرمت نهادن به جنازه برادرِ مسلمان را ــ به عنوان یکی دیگر از برکاتِ اجتماعی اعتکاف ــ به معتکف یادآور می شود؛ به این گونه که به وی می آموزد: «شخص معتکف، در حالِ اعتکاف، اجازه خروج از مسجد را ندارد، مگر آن که به قصدِ تشییع جنازه برادر دینی او باشد». (محقق حلی، ۱۳۷۳: ج۱: ۱۶۰؛ امام خمینی، ۱۳۷۴: ج۲: ۴۶)

تشییعِ جنازه برادر دینی، به آن مرحوم کرامت می بخشد، مایه آرامش روح او و سبب تسکین خاطر بازماندگان می شود، موجب پند و عبرت و در پی آن، تعدیل در آرزوها و دنیاطلبی شخص تشییع کننده می شود و به حکم قانونِ «کنش» و «واکنش» موجب می شود دیگران نیز با جنازه تشییع کننده، کرامت مندانه و محترمانه، یعنی همراه با تشییعی شایسته رفتار نمایند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به تشییع جنازه بروید که آخرت را به یادتان می آورد». (قمی، ۱۴۱۸ق: ج۲: ۹۲۴)

امام رضا علیه السلام فرمود: «کسی که جنازه دوستی از دوستان ما را تشییع کند، از همه گناهان پاک می شود، همانند روزی که از مادر متولد شده است». (همان: ۹۲۵)

توجه به اهمیت بنای خانواده و حفظ آن

گاه شوق به عبادت، ممکن است شخص را از برخی اموری که از آن مهم تر است، بازدارد و از این رهگذر به تضییع حقوق دیگران بینجامد یا گسستنِ ارتباطی میان شخص و دیگری را در پی داشته باشد. ازاین رو، احکام فقهی عبادات به گونه ای تنظیم شده است که شخص با رعایت آن، یا از امور مهم تر بازنمی ماند و یا در صورت تعارض میانِ آن عبادت و امری مهم تر، شخص این زمینه را فراهم می بیند که امر مهم تر را برگزیند. برای نمونه در یکی از احکام فقهی اعتکاف آمده است: «یکی از شرایطِ صحت اعتکاف، اجازه همسر از شوهر خویش است». (محقق حلی، ۱۳۷۳: ج۱: ۱۵۹؛ امام خمینی، ۱۳۷۴: ج۲: ۴۴؛ هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۵: ج۱: ۵۹۹)

این حکمِ فقهی در مقام گوشزد کردن اهمیت بنیان خانواده و برتری نهادنِ آن بر هر عبادتی است که پرداختن به آن، ممکن است به این بنیان آسیب وارد سازد؛ گرچه آن عبادت، اعتکاف باشد. در واقع شخص معتکف در اثر توجه به

این آموزه فقهی، درمی یابد خداوند رضایت خود را مشروط به رضایت همسرِ او کرده است.

خداوند با این حکم، راهِ بروز دلخوری را میان زوجین می بندد، به آنها اهمیتِ رضایت همسر در مسیر زندگی را یادآور می شود، ارزش فراوانِ حاکم بودنِ مهربانی را بر فضای خانواده گوشزد می کند و آنها را به سوی خانواده محوری و پاسداشتِ حقوقِ یکدیگر سوق می دهد.

پاسداشتِ حرمتِ پدر و مادر

پاسداشت حرمت پدر و مادر، آموزه دیگری است که اعتکاف، به معتکف یادآور می شود و بدین صورت، شخصِ معتکف از برکتِ اجتماعی دیگر اعتکاف برخوردار می شود. این آموزه، از این حکم فقهی استفاده می شود: «شرطِ دیگر صحتِ اعتکاف آن است که اگر اعتکاف فرزند، موجب اذیت پدر و مادر می شود، باید از آنها برای اعتکاف اجازه بگیرد». (امام خمینی، ۱۳۷۴: ج۲: ۴۴؛ هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۵: ج۱: ۵۹۹)

بر اساسِ این حکم فقهی، معتکف می آموزد اعتکافی که همراه با اذیت و آزار پدر و مادر باشد و رضایت آنها در این باره جلب نشود، اعتبار ندارد و از اساس صحیح نیست. در واقع، برای پی بردن به جایگاه والای پدر و مادر و لزوم احترام به آنان، به مراجعه به آیات و روایت نیاز نیست، بلکه کافی است شخص در این باره به وجدان و عقل خویش رجوع کند تا از حکم آنها درباره لزومِ قدرشناسی از کسی که سال ها برای آدمی زحمت کشیده و تحمل درد و رنج نموده است و ضرورتِ پرهیز از اهانت و گستاخی به کسانی که هم سال ها از شخص، بزرگ تر بوده و هم حقوق فراوانی بر گردن او دارند، باخبر گردد. طبیعی است شخصِ بیداردل در این هنگام، به حکم عقل و وجدان خویش، هیچ گاه در حق پدر و مادر خود جفا نمی کند و همواره در پاسداشت حرمت و حقوق آنها می کوشد.

یادسپاری

مراسم اعتکاف ممکن است مانندِ هر عبادت دیگری در معرض آفت و آسیب قرار بگیرد. ازاین رو، باید کاملاً مراقب بود بر دامنِ این عبادتِ مهم و اثرگذار گردی ننشیند و آسیبی متوجه آن نگردد؛ چراکه در غیر این صورت، بازدهی و کارآیی

اعتکاف کاهش می یابد و حتی خوفِ آن می رود به مرورِ زمان از حالت عبادی صرف بیرون آمده، رنگ تفریح و گذرانِ وقت و یافتن مکانی خلوت برای پرداختن به کارهای خصوصی را به خود بگیرد. آنچه در قسمت پایانی این نوشتار می آید، نگاهی است به آسیب هایی که مراسم اعتکاف را تهدید می کند و غفلت از آن، می تواند در این بنای مرتفع اختلال پدید آورد:

۱. یکی از آسیب های اعتکاف، همراه داشتنِ تلفن همراه است. این پدیده با روح اعتکاف _ که لحظه های خلوت معنوی و عبادت و اندیشیدن های ژرف است _ در تضاد است و می تواند از کاراییِ اعتکاف به شدت بکاهد. ضمنِ آن که مزاحمتِ این پدیده، تنها متوجه صاحب تلفنِ همراه نیست، بلکه صدای زنگِ گاه و بیگاه آن و سخن گفتنِ شخص با آن، موجب مزاحمت و حواس پرتی دیگران و مانع حضورِ قلبِ کافی آنان می شود.

۲. آسیب دیگر، حضور رسانه ها در مراسم اعتکاف برای فیلم برداری از اعتکاف کننده گان و مصاحبه با آنان است. این موضوع می تواند از حضور قلب و تمرکز اعتکاف کننده گان بکاهد و ذهنِ آنان را درگیرِ آرایشِ ظاهر به منظور زیبا شدن و جذاب گشتنِ تصویر آنها نماید. ضمن آن که به طور طبیعی در بسیاری از آنها، شوق به انتخاب برای مصاحبه به وجود آید که در این صورت، یا برای مصاحبه انتخاب نمی شوند، که می تواند تا پایانِ اعتکاف موجب حسرت آنان گردد و در نتیجه، آنها را از فضای معنوی اعتکاف بازدارد، یا برای مصاحبه انتخاب می شوند که در این صورت، یا در معرض آفت هایی چون خودنمایی قرار می گیرند یا تا پایان اعتکاف در حال مرورِ مطالبِ گفته شده خویش در مصاحبه هستند، تا مبادا اشتباهی در آن رخ داده باشد یا از شیوایی و جذابیت کافی برخوردار نبوده باشد. در این صورت نیز شخص از اعتکاف و آن همه برکت های بی شمار آن بازخواهد ماند.

۳. آسیب دیگر، اهمیتِ بیش از اندازه به افطاری و سحری این سه روز و تدارکِ غذاهای لذیذ و چرب و شیرین برای این وعده های غذایی است. گرچه موضوع تغذیه و توجه به کیفیت و کمیت غذا در جای خود اهمیت دارد، از یاد نبریم از حکمت های اصلی اعتکاف، ریاضت و مهار شکم پرستی است. بنابراین، اهمیتِ

محوری برای غـذا قایل شـدن و اعتراض به کاستی های احتمالی غـذاهای دریافتی، هیـچ گونه تناسبی با روح اعتکاف ندارد و معتکف را از اهداف اعتکاف دور می سازد.

۴. از آنجا که اطرافِ بسـیاری از مساجدی که برای اعتکاف انتخاب می شوند، مسـکونی است، این مسـئله گاه مزاحمت هایی برای همسایگان پدیـد می آورد. این مزاحمت نیز می تواند به صورت سـر و صدای وقت و بی وقت بلندگو یا سـر و صدا افراد هنگـام آمـاده کردنِ افطـار و سـحر باشـد. بایسـته است این سه روز به گـونه ای مـدیریت شـود که هیـچ گـونه مزاحمـتی برای همسایگان مسجد پدیدار نگردد و ساحت مبارک اعتکاف از هر گونه صدایی که به آزار همسایه ها بینجامد، به دور باشد.

ص:۱۳۴

منابع

۱. آمدی، عبدالواحد بن محمد تمیمی. ۱۳۷۳. غررالحکم و دررالکلم. شرح: جمال الدین خوانساری. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. چاپ چهارم.

۲. ابن فناری. ۱۳۸۴. مصباح الانس. تصحیح و تحقیق: محمد خواجوی. تهران: مولی چاپ دوم.

۳. ابی الحسین احمد بن فارس بن زکریا. [بی تا]. معجم المقاییس فی اللغه. بیروت: دارالفکر.

۴. ابی عبدالله محمد بن نعمان (شیخ مفید). ۱۴۳۰. المقنعه. قم: مؤسسه النشر الاسلامی. چاپ پنجم.

۵. ابن ندیم. ۱۳۸۱. الفهرست. ترجمه: محمدرضا تجدد. تهران: اساطیر. چاپ اول.

۶. امام خمینی. ۱۳۷۴. تحریرالوسیله. ترجمه: محمدباقر موسوی همدانی. قم: دارالعلم.

۷. جرجانی، علی بن محمد. ۱۴۲۴ق. التعریفات. بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ اول.

۸. جیمز اِس. کاتسینگر. ۱۳۸۸. تفرج در باغ حکمت. ترجمه: سید محمدحسین صالحی. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.

۹. حسن زاده آملی، حسن. ۱۳۸۰. رساله نورٌ علی نور. قم: تشیع. چاپ پنجم.

۱۰. حسینی، سید محمد. ۱۳۸۹. فرهنگ لغات و اصطلاحات فقهی. تهران: سروش. چاپ سوم.

۱۱. دایره المعارف بزرگ اسلامی. ۱۳۸۵. زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی. چاپ دوم.

۱۲. دایره المعارف تشیع. ۱۳۸۳. زیر نظر: احمد صدر حاج سیدجوادی و دیگران. تهران: نشر شهید سعید محبی. چاپ پنجم.

۱۳. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن فضل. ۱۳۷۴. مفردات الفاظ قرآن. ترجمه: سید غلامرضا خسروی حسینی. تهران: مرتضوی. چاپ دوم.

۱۴. سالاری فر، محمدرضا و دیگران. ۱۳۸۹. بهداشت روانی با نگرش به منابع اسلامی. تهران: سمت. چاپ اول.

۱۵. سید بن طاووس. ۱۳۶۷. اقبال الاعمال. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

۱۶. شعرانی، ابوالحسن و محمد قریب، [بی تا]. نثر طوبی یا دایره المعارف لغات قرآن. تهران: انتشارات اسلامیه.

۱. شهید ثانی. ۱۳۷۳. الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه. تهران: مکتب الاعلام الاسلامی. چاپ هشتم.

۲. صایب تبریزی. ۱۳۸۷. دیوان. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ پنجم.

۳. طریحی، فخرالدین. ۱۳۷۵. مجمع البحرین. تحقیق سید احمد حسینی. تهران: مرتضوی. چاپ سوم.

۴. غزالی، محمد. ۱۳۸۴. احیاء علوم الدین. ترجمه: مؤید الدین محمد خوارزمی. به کوشش: حسین خدیوجم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ پنجم.

۵. فرهنگ فقه. زیر نظر آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی. ۱۳۸۵. قم: مؤسسه دایره المعارف فقه اسلامی.

۶. فیض کاشانی، محسن. [بی تا]. المحجه البیضاء فی تهذیب الاحیاء. تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۷. فیض کاشانی، محسن. ۱۳۵۴. کلیات اشعار. تهران: سنایی.

۸. قمی، شیخ عباس. ۱۴۱۸ق. سفینه البحار، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی. چاپ اول.

۹. کلینی. ۱۳۸۳. اصول کافی. ترجمه و شرح فارسی: شیخ محمدباقر کمره ای. تهران: سازمان اوقاف و امور خیریه. انتشارات اسوه. چاپ ششم.

۱۰. کلینی. ۱۴۰۱ق. الکافی. تحقیق: علی اکبر غفاری. تهران: دارالکتب الاسلامیه. چاپ سوم.

۱۱. محقق حلی، ابوالقاسم نجم الدین. ۱۳۷۲. شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام. تهران: استقلال. چاپ چهارم.

۱۲. مدرس تبریزی، محمد علی. ۱۳۷۴. ریحانه الادب. تهران: خیام. چاپ چهارم.

۱۳. ملاصدرا. ۱۳۸۱. کسراصنام الجاهلیه. تصحیح و تحقیق: محسن جهانگیری. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا. چاپ اول.

۱۴. مولوی. ۱۳۷۸. مثنوی معنوی. تصحیح: نیکلسون. تهران: پژوهش. چاپ پنجم.

۱۵. مجلسی، محمدباقر. ۱۴۰۳ق. بحارالانوار. بیروت: مؤسسه الوفاء.

۱۶. نجفی، محمدحسن. ۱۳۶۹. جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

۱۷. نراقی، احمد. ۱۴۱۹ق. مستند الشیعه الی احکام الشریعه. قم: مؤسسه آل البیت: لاحیاء التراث. چاپ اول.

۱۸. نجاتی، محمدعثمان. ۱۳۸۷. حدیث و روان شناسی. ترجمه: حمیدرضا شیخی. مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان

قدس رضوی. چاپ اول.

ص:۱۳۶

۱. ـــــــــــــــــــــــــ . ۱۳۷۷. قرآن و روان شناسی. ترجمه: عباس عرب. مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی. چاپ چهارم.

۲. نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی. ۱۴۳۱ق. رجال. بیروت: شرکه الاعلمی للمطبوعات. چاپ اول

۳. نظامی گنجه ای. ۱۳۷۷. کلیات خمسه. تهران: امیرکبیر. چاپ هفتم.

۴. هروی انصاری، خواجه عبدالله. ۱۳۸۸. رسایل جامع. تهران: خیام. چاپ اول.

ص:۱۳۷

متن ادبی

حضور در میعادگاه

سیده طاهره موسوی

دره های گناه

در ازدحام وسوسه ها، در معرض بی امان غفلت ها، در هجوم بی وقفه لحظه های گناه آلود و در همسایگی غم آلود معصیت، شاید چشم بر جانان بسته و لغزیده باشی. آن گاه ردپاهای گام هایت را که دگرباره دنبال کنی، اندوهی سنگین از شرم و پشیمانی بر قامت خمیده دلت فرومی ریزد و آتش فراق چنان در دلت زبانه می کشد که شعله هایش تمام شمع های بازگشت و توبه را روشن می کند.

آری، باید بازگردی از ردپاهایی که تو را راهیِ جاده های لبریز از غفلت می کند؛ جاده هایی که تو را به فروافتادن در قعر دره های معصیت می رسانند، تا خارهای عصیان، قلبت را برای همیشه نشانه نروند.

آری، باید بازگردی و راهی دگر بپیمایی؛ راهی که در مسیر عبورش هزاران چلچراغ نور است؛ راهی که قامت لحظه هایت را با ثواب و نیکی خواهد آراست.

قدم بگذار! «خدایی که در این نزدیکی است» که میزبان و همراه توست؛ قدم بگذار و میهمان خانه خدا باش!

قانون عشق

این قانون عشق است که ریاضت، وظیفه عاشق است. عاشق جانان که باشی، باید به رسم جنون، جامه بی قراری به تن کنی و هیچ نبینی جز یار، و از اندیشه لحظه هایت

عصیان را برگیری. عاشق که باشی، باید آینه زار دلت، تصویرستان ابدی رخساره عشق شود. عاشق که باشی، باید از ناسوت تن بگذری تا پروانه جانت به لاهوت رسد. پس عاشقی پیشه کن که این میعادگاه، قدمگاه توست.

سه روز میهمان عشق باش و با گران بهاترین هدیه های محبوب ترین حبیب خداوند، پرواز کن! آری، پرواز کن با قرآن و عترت! به راستی، همان گونه که یک پرنده برای پرواز به دو بال نیاز دارد؛ پرواز تا کوی جانان و رسیدن به مقصد عاشقانگی اش نیازمند دو بال است؛ بال هایی که تو را برای وصال به جانان تا اوج ملکوت بالا می برند.

اعتکاف، مجالی دوباره

اعتکاف، مجالی است برای آن که بیاموزی چگونه روزها را با دُرواژه های ناب قرآن و زیارت معصومان:، آغاز کنی تا در تمام روزهایت، رایحه عشق دمیده شود. دمیده شود در گِل وجودت ترنم گل، و غنچه ایمانت شکوفا شود.

در این سه روز میهمان خانه خدا گشته ای و فرشتگان به دیدارت می آیند تا تصویر نورافشان خاکساری ات را برای همیشه در پنجره نگاه شان قاب کنند.

سحرگاهان اعتکاف، سرشار از دعا و تماشاست؛ جهانی به تماشایت ایستاده تا همراه با تو در هوای عشق نفس بکشد. تو می خوانی لفظ به لفظ، آیه به آیه، سوره به سوره و راز آفرینش چشمانت هم نوا با قلبت به اقرار ایمان و توبه جاری شوند. قنوت می گیری و فرشتگان برای استجابت دعاهایت سرشار از آمین می شوند.

... اینک پس از سه روز ریاضت، خاص و خالص شده ای، لایق و عاشق شده ای. پس در تمام روزهایت یادواره ای بگیر به نشانه روزهایی که آکنده از هوای دلدار بود تا به یاری دلدارت، تمام لحظه های عمرت، هم رنگ روزهای دلدادگی سرشار از نور و نیایش شوند.

ص:۱۳۹

شهادت استاد مرتضی مطهری

پژوهش

همیشه بیاموزیم

چند یادداشت

آموختن های خیالی و معلمان مجازی

سهولت دسترسی به انبوهی از اطلاعات از طریق ابزارهایی چون اینترنت، نرم افزارها و کتابخانه های دیجیتال، سبب شده تا برخی دچار مشکلی به نام «توهم دانایی» شوند. افرادی که گمان دانستن را با تکیه بر آنچه در گوشی تلفن همراه خود یا رایانه های شخصی جابه جا می کنند، با واقعیتی به نام فراگیری و تکامل تدریجی ناشی از اثربخشی علم بر وجودشان اشتباه می گیرند، دچار چنین توهمی هستند. نسل نو که شاید کمتر لذت درک و دانستن به معنای واقعی آن را تجربه کرده باشد و زیر آبشار اطلاعات، توان توجه به واقعیات را کمتر داشته باشد، بیشتر در معرض چنین مشکلی است. زانو زدن در برابر استاد، ایجاد آمادگی های معنوی و روان شناختی برای یادگیری، تلاش پیگیر برای آموختن، هدف گذاری صحیح و الهی برای فراگیری علم و مانند آن، جایگاهی در این توهم ندارند و به همان میزان، از دانش به معنای واقعی آن خبری نخواهد بود.

هر دانش آموز یک توشه معنوی

توشه اندوزی، شغل هوشمندان است. در سرای تجارت دنیا، توشه های معنوی و

ص:۱۴۰

اندوخته هایی از جنس پارسایی و دانایی، ارزشمندترین هستند. زمانی که آموزگار، ارزش کار خویش را چنین ارزیابی کند، آن گاه با تمام کمبودهای ناشی از این اشتغال نیز کنار خواهد آمد. اگر قرار باشد آموزش هر دانش آموز یک حساب سپرده برای آموزگار در نظام دقیق ثبت و ضبط خداوند باز کند، آن گاه جایی برای گلایه ها و دلسردی ها نخواهد ماند؛ و حکایت واقعی نیز چنین است.

آموزگاران باایمان به بلندای اهداف خویش و تکیه بر باورهای اصیل خود، گام در مسیر تحول دانش آموزان نهاده، معتقدند هر ساعت از زمان شان در ارزش افزوده ای باورنکردنی ضرب خواهد شد و سودی سرشار نصیب آنها خواهد ساخت. در سخنی از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

يَجی ءُ الرَّجُلُ يَومَ القِيامَةِ و لَهُ مِنَ الحَسَناتِ كالسَّحابِ الرُّكامِ أو كالجِبالِ الرَّواسی، فَيَقولُ: يا رَبِّ، أنّی لی هذا و لَم أعمَلها؟ فَيَقولُ: هذا عِلمُكَ الّذی عَلَّمتَهُ النّاسَ يُعمَلُ بِهِ مِن بَعدِكَ.

روز قیامت، مردی را می آورند با حسناتی چون ابرهای انبوه، یا کوه های سر به فلک کشیده. او می گوید: پروردگارا! اینها را من انجام نداده ام؛ از کجا آمده اند؟ خداوند می فرماید: اینها همان دانشی است که به مردم آموختی و بعد از تو به آنها عمل می شد.

ابوبصیر نیز نقل می کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: هر کس کار خوبی را به دیگری بیاموزد، برایش همانند پاداش کسی باشد که به آن عمل کند.

عرض کردم: اگر متعلّم آن علم را به دیگری بیاموزد، آیا باز هم پاداشی برای او (معلّم اولی) هست؟

فرمود: اگر به همه مردم هر یک به واسطه دیگری آموزش دهد، برای او همانند آن پاداش هست.

عرض کردم: حتی اگر معلّم اول مرده باشد؟

فرمود: حتی اگر مرده باشد.

معلم های غیررسمی

تعلیم و آموزش، تنها در آموزگاران رسمی خلاصه نمی شود، بلکه این سنت نیک به دست هر فردی قابلیت اجرایی شدن دارد. پدر، مادر، دوست، کارشناس

برنامه ها و نویسندگانی که زندگی صحیح را به جامعه آموزش می دهند، همگی در این مجموعه بزرگ قابل تجلیل و احترام اند. ازاین رو، با احترام ویژه به همه معلمان سخت کوش و هدفمند در جامعه، به تلاش دیگر همکاران پیدا و پنهان آنان نیز ارج می گذاریم.

همیشه بیاموزیم

آموختن، عطشی است که برای آن پایانی نیست. «میاسای ز آموختن یک زمان.» فرهنگ اصیل اسلامی و ایرانی ما را به فراگیری بدون مرز زمان و مکان ترغیب می نماید. فارغ شدن از تحصیل تنها اسمی است که یادگیری های رسمی ما را با آن خطاب می کنند؛ وگرنه، فراغتی از تحصیل برای جویندگان آن وجود ندارد و آنان همیشه در راه فراگرفتن، یاد دادن و انتشار دانش اند. در هر موقعیت، مکان و زمانی می توان آموخت و گیرنده های دانش را روشن نگه داشت. زندگی هم با تجربه های تلخ و شیرینش، یک آموزنده بزرگ در مسیر شدن های ماست.

نگاهی به روایات روز معلم

Ü پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله : «إنَّ مُعَلِّمَ الخَیرِ یَستَغفِرُ لَهُ دَوابُّ الأرضِ، و حِیتانُ البَحرِ، و کُلُّ ذی رُوحٍ فِی الهَواءِ، و جَمیعُ أهلِ السَّماءِ و الأرضِ؛ جنبندگان زمین و ماهیان دریا و هر جانداری در هوا و همه اهل آسمان و زمین برای آموزگار خوبی ها آمرزش می طلبند».

Ü پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله : «أفضَلُ الصَّدَقَةِ أن یَعلَمَ المَرءُ عِلما ثُمَّ یُعَلِّمَهُ أخاهُ؛ بهترین صدقه این است که انسان علمی را بیاموزد و سپس آن را به برادر خود آموزش دهد».

Ü پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله : «زَکاةُ العِلمَ تَعلیمُهُ مَن لا یَعلَمُهُ؛ زکات دانش، آموختن آن است به کسی که نمی داند».

Ü پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله : «لِینُوا لِمَن تُعلِّمونَ، و لِمَن تَتَعَلَّمونَ مِنهُ؛ با کسی که به او علم می آموزید و با کسی که از او علم فرامی گیرید، نرم و ملایم باشید».

Ü پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله : «ما تَصَدَّقَ النّاسُ بِصَدَقَةٍ أفضَلَ مِن عِلمٍ یُنشَرُ؛ مردم هیچ صدقه ای ندادند که برتر از دانشی باشد که در میان مردمان پخش شود».

Ü پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله : «مِنَ الصَّدَقَةِ أن یَتَعَلَّمَ الرَّجُلُ العِلمَ و یُعَلِّمَهُ النّاسَ؛ اگر کسی علم بیاموزد و آن را به مردم بیاموزاند، این کار او صدقه است».

ص:۱۴۲

ü پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله درباره این آیه «وَ جَعَلَنِی مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ؛ و مرا، هر جا باشم، مبارک قرار داد» فرمود: «مُعَلِّما ومُؤَدِّبا؛ یعنی معلّم و تربیت کننده قرار داد.

ü پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله : «اطلُبوا العِلمَ؛ فإنَّهُ السَّبَبُ بَينَكُم و بَينَ اللّهِ عَزَّ و جلَّ؛ علم بیاموزید؛ زیرا علم، رشته پیوند میان شما و خداوند عزوجل است».

ü عیسی علیه السلام : «مَن عَلِمَ، و عَمِلَ، و عَلَّمَ، عُدَّ فِی المَلَكوتِ الأعظمِ عَظيما؛ هر کس بداند و عمل کند و یاد دهد، در ملکوت اعظم باعظمت به شمار آید!»

ü لقمان علیه السلام در اندرز به فرزند خود فرمود: «یا بُنَیَّ، اجعَلْ فی أیّامِکَ و لَيالیكَ و ساعاتِکَ نَصيبا لَکَ فی طَلَبِ العِلمِ، فإنَّكَ لَن تَجِدَ لَکَ تَضييعا مِثلَ تَركِهِ؛ فرزندم! در روزها و شب ها و ساعت های عمر خود، بهره ای را به آموختن دانش اختصاص بده؛ زیرا برای خود هرگز لطمه ای بزرگ تر از ترک علم نخواهی یافت».

ü امام علی علیه السلام : «إنَّ النارَ لا يَنقُصُها ما اخِذَ مِنها، و لكِن يُخمِدُها أن لا تَجِدَ حَطَبا، و كذلكَ العِلمُ لا يَفنيهِ الإقتِباسُ لكِنّ بُخلَ الحامِلينَ لَهُ سَبَبُ عَدَمِهِ؛ از آتش اگر چیزی برگرفته شود، کم نمی شود، ولی اگر هیمه ای نیابد، خاموش می گردد. دانش نیز چنین است: بر گرفتنِ دیگران از دانشِ کسی آن را از بین نمی برد، ولی بخل ورزی دارندگانِ علم، سبب نابودی آن می شود».

ü امام علی علیه السلام : «ما أخَذَ اللّهُ عَلى أهلِ الجَهلِ أن يَتَعَلَّموا حَتّى أخَذَ عَلى أهلِ العِلمِ أن يُعَلِّموا؛ خداوند، نادانان را برای آموختن علم متعهّد نکرد، مگر اینکه پیش تر دانایان را به آموزش دادن آن متعهد و موظّف ساخت».

ü امام علی علیه السلام : «مُعلّمُ نفسِهِ و مُؤدّبُها أحَقُّ بالإجْلالِ مِن معلّمِ النّاسِ و مُؤدِّبِهِم؛ کسی که مربی خویش است، بیشتر از مربی مردم درخور بزرگداشت خواهد بود».

ü امام علی علیه السلام : «مِن حَقِّ العالِمِ عَلَيکَ أن تُسَلِّمَ عَلَى القَومِ عامَّةً و تَخُصَّهُ دونَهُم بِالتَّحِيَّهِ، و أن تَجلِسَ أمامَهُ، و لا تُشيرَنَّ عِندَهُ بِيَدِكَ، و لا تَغمِزَنَّ بِعَينَيكَ، و لا تَقولَنَّ: «قالَ فُلانٌ» خِلافا لِقَولِهِ، و لا تَغتابَنَّ عِندَهُ أحَدا، و لا تُسارَّ فی مَجلِسِهِ، و لا تَأخُذَ بِثَوبِهِ، و لا تَلِجَّ عَلَيهِ إذا مَلَّ، و لا تُعرِضَ مِن طُولِ صُحبَتِهِ، فإنَّما هِیَ بِمَنزِلَهِ النَّخلَهِ تَنتَظِرُ مَتى يَسقُطُ عَلَيكَ مِنها شَی ءٌ؛ فإنَّ المُؤمِنَ العالِمَ لَأعظَمُ أجرا مِنَ الصّائمِ القائمِ الغازی فی سَبيلِ اللّهِ، فإذا ماتَ العالِمُ انثَلَمَت فی الإسلامِ ثُلمَهٌ لا يَسُدُّها شَی ءٌ إلى يَومِ القِيامَهِ؛ از جمله حقوق شخص دانشمند و معلم بر تو این است که هرگاه در میان

جمعی بود، بر همگان سلام کنی و به او نیز به طور ویژه سلام گویی. رو به رویش بنشینی. در حضور او با دست و چشم و ابرو اشاره نکنی. در مخالفت با نظر او نگویی: فلانی چنین گفته است. نزد او از کسی غیبت نکنی. در مجلسش درگوشی صحبت نکنی. جامه اش را نگیری. اگر خسته بود، در پرسیدن اصرار نورزی. از طول مجالسش به تنگ نیایی؛ زیرا حکایت هم نشینی با او، حکایت درخت خرمایی است که انتظار می کشی تا کی از آن چیزی برای تو بیفتد. همانا پاداش مؤمن دانشمند بیشتر از روزه دار شب زنده داری است که در راه خدا می جنگد. هرگاه دانشمند بمیرد، رخنه ای در اسلام پدید آید که تا قیامت چیزی آن را نبندد».

ü امام حسین علیه السلام : «دِراسهُ العِلمِ لِقاحُ المَعرِفَهِ، و طولُ التَّجارِبِ زِیادَهٌ فِی العَقلِ؛ فراگیری دانش، معرفت را بارور می کند و تجربه های زیاد، بر خِرد می افزاید».

ü امام زین العابدین علیه السلام : «أمّا حَقُّ رَعِیَّتِکَ بِالعِلمِ: فأن تَعلَمَ أنَّ اللّهَ عزوجل إنَّما جَعَلَکَ قَیِّما لَهُم فیما آتاکَ مِنَ العِلمِ، و فَتَحَ لَکَ مِن خَزائِنِهِ، فإذا أحسَنتَ فی تَعلیمِ النّاسِ و لَم تَخرُقْ بِهِم و لَم تَضجَرْ عَلَیهِم زادَکَ اللّهُ مِن فَضلِهِ، و إن أنتَ مَنَعتَ النّاسَ عِلمَکَ أو خَرَقتَ بِهِم عِندَ طَلَبِهِم العِلمَ کانَ حَقّا عَلَی اللّهِ عزوجل أن یَسلُبَکَ العِلمَ و بَهاءَهُ، و یُسقِطَ مِنَ القُلوبِ مَحَلَّکَ؛ حق شاگرد تو این است که بدانی خداوند، به واسطه دانشی که به تو داده و از خزانه های [دانش] خود برای تو گشوده، تو را سرپرست شاگردانت ساخته است. بنابراین، اگر مردم را خوب آموزش دهی و با آنان درشتی و بدرفتاری نکنی و از تعلیم شان به ستوه نیایی، خداوند از فضل خود بر دانشت بیفزاید. اما اگر دانش خود را از مردم دریغ ورزی یا وقتی برای آموختن دانش نزد تو آمدند، با ایشان درشتی و بدرفتاری کنی، بر خداوند عزوجل سزاوار است که علم و شکوه آن را از تو بگیرد و جایگاه تو را از دل مردم بیندازد».

ü امام زین العابدین علیه السلام : «حَقُّ سائِسِکَ بِالعِلمِ: التَّعظیمُ لَهُ، و التَّوقیرُ لِمَجلِسِهِ، و حُسنُ الاستِماعِ إلَیهِ، و الإقبالُ عَلَیهِ، و أن لا تَرفَعَ عَلَیهِ صَوتَکَ، و أن لا تُجیبَ أحَدا یَسألُهُ عَن شَیءٍ حَتّی یَکونَ هُوَ الّذی یُجیبُ، و لا تُحَدِّثَ فی مَجلِسِهِ أحَدا، و لا تَغتابَ عِندَهُ أحَدا، و أن تَدفَعَ عَنهُ إذا ذُکِرَ عِندَکَ بِسُوءٍ، و أن تَستُرَ عُیوبَهُ، و تُظهِرَ مَناقِبَهُ، و لا تُجالِسَ لَهُ عَدُوّا، و لا تُعادِیَ لَهُ وَلِیّا، فإذا فَعَلتَ ذلکَ شَهِدَ لَکَ مَلائکَهُ اللّهِ بِأنَّکَ قَصَدتَهُ و تَعَلَّمتَ عِلْمَهُ للّهِ جَلَّ اسمُهُ لا لِلنّاسِ؛ حق استاد تو این است که به او احترام

نهی. محضرش را موقّر داری. با دقت به سخنانش گوش بسپاری. رویت به او باشد و به او توجه نمایی. صدایت را بر صدای او بلندتر نکنی. هرگاه کسی از او پرسد، تو پاسخ ندهی، بلکه بگذاری خودش پاسخ دهد. در محضر او با کسی سخن نگویی. در حضور او از کسی غیبت نکنی. اگر پیش تو از او بدگویی شود، از وی دفاع کنی. عیب هایش را بپوشانی و خوبی ها و صفات نیکش را آشکار سازی. با دشمن او هم نشینی نکنی و با دوستش دشمنی نورزی. هرگاه این کارها را کردی، فرشتگان خدا درباره ات گواهی دهند که تو برای رضای خدای بلندنام، نه برای مردم، نزد آن استاد رفته ای و دانش او را فراگرفته ای».

ü امام صادق علیه السلام درباره آیه «مِمّا رَزَقناهُم یُنْفِقونَ؛ از آنچه روزی شان داده ایم، انفاق می کنند»، فرمود: «مِمّا عَلَّمناهُم یُنبِؤونَ، و مِمّـا عَلَّمناهُم مِنَ القُرآن یَتلُونَ؛ یعنی از آنچه به آنها یاد داده ایم، دیگران را آگاه می سازند و آنچه از قرآن به آنها آموخته ایم، تلاوت می کنند».

منبع روایات: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، کتابخانه نور (نرم افزار) نسخه ۹/۱.

ص:۱۴۵

اسوه علم و عمل

سید علی محمدی متکازینی

مقدمه

در طول تاریخ، همواره الگوهایی در عرصه علم و فرهنگ بوده‌اند که چونان چراغ راه دیگران، مسیر زندگی افراد را روشن ساخته‌اند. آنها با سعی همه جانبه و ارائه اندیشه ای نو، انسان های تشنه حقیقت را در رسیدن به هدف نهایی راهنمایی کرده... اند. در این میان، یکی از بزرگانی که می تواند در مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی الگو باشد، شهید آیت الله مرتضی مطهری است که در دوره افول ارزش‌ها، در خصوص رواج ضد ارزش‌ها هشدار داد و به زنده کردن ارزش های اسلامی همت گماشت.

این شهید والامقام، با تلاش خود توانست در کلام، فلسفه، فقه و اصول، و نیز در تشخیص نیازهای فکری جامعه به ویژه نسل جوان موفق عمل کند. ایشان تربیت شده مدرسه قرآن و اهل بیت بود. زبانش، زبان روزگار ما و قلمش در راستای نیازهای جامعه بود. امام راحل در خصوص این عزیز سفرکرده فرمود: «مرحوم آقای مطهری، یک فرد بود که جنبه های مختلف در او جمع شده بود و خدمتی که به نسل جوان و دیگران کرده است، کمتر کسی کرده است.» (صحیفه امام، ج۱۶: ۲۴۲) شهید محراب آیت الله صدوقی می گوید: این جمله را از امام فراموش نمی کنم که می فرمود: «خیلی علاقه دارم تا آقای مطهری باشد و در دوره جمهوری اسلامی، جامعه ایران و برادران مسلمان بتوانند حداکثر استفاده را از او بنمایند.» (همان، ج ۲: ۱۶) همچنین مطهری در کلام مقام معظم رهبری نیز ویژگی های برجسته ای دارد؛ همچون: «مطهری مشعل میدان اندیشه است»، «اندیشه های مطهری فکر صاعد انقلاب است»، «آثار شهید

مطهری مبنای فکری نظام جمهوری اسلامی ایران است»، «ایشان نادره زمان بود»، «پهلوان مبارزه با التقاط»، «متفکری ژرف اندیش»، «متفکری دین شناس، مؤمن، با اخلاص و پرکار»، «معرف پایه های تفکر اسلامی»، «افکار مطهری افکار ناب، بلند و برجسته است»، «متفکر حقیقی و انسان قوی الفکر»، «صاحب اندیشه ناب اسلامی» و «مصداق بارز مجاهد فی سبیل الله».

تعریف الگو

«الگو»، نمونه عینی و مشهود یک فکر و عمل در جنبه های گوناگون است که برای رسیدن به کمال، از سوی دیگران پیروی می شود. واژه های امام، اُسوه، قُدوه، مُدل، نمونه، مثال، سرمشق، هادی، دلیل و حجت نیز در متون اسلامی و تعلیم و تربیت و روان شناسی تقریباً به معنای «الگو» به کار می روند. (مهدی زاده، ۸۵.) از نگاه شهید مطهری، شناختن انسان کامل یا انسان نمونه از دیدگاه اسلام، از آن نظر برای مسلمانان واجب است که حکم مدل و الگو و سرمشق را دارد؛ یعنی اگر بخواهیم یک مسلمان کامل باشیم، چون اسلام می خواهد انسان کامل بسازد و تحت تربیت و تعلیم اسلامی به کمال انسانی خود برسیم، باید بدانیم انسان کامل چگونه است، سیمای معنوی انسان کامل چگونه سیمایی است و مشخصات انسان کامل چگونه مشخصاتی است، تا بتوانیم خود و جامعه خود را آن گونه بسازیم. (مطهری، ۱۳۷۹: ۱۵)

چه نیاز به الگو

یکی از مهم ترین روش های تربیتی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، روش عملی بود. ایشان ضمن اینکه خود در عمل الگو بود، می کوشید دیگران را نیز به گونه ای تربیت کند که سخنان شان با رفتارشان مطابق باشد تا در شنونده بیشتر اثر کند. ازاین رو، یکی از مهم ترین روش ها در یادگیری، الگوسازی است؛ زیرا با معرفی الگوی عملی، یادگیری سریع صورت می گیرد. برخلاف آموزش نظری که به صورت مستقیم است و گاه سبب فشار ذهنی و روانی بر یادگیرنده می شود، در روش یادگیری الگویی، آموزش به شکل غیر مستقیم و بدون هیچ گونه فشار ذهنی صورت می پذیرد. همچنین، آموزش از طریق الگوی عملی، سریع ترین و ساده ترین راه برای تربیت و هدایت متربّی است. (مظلومی، ص۳۸) پس راحت ترین راهی که یک فرد می تواند به

حدّ مطلوب کمال برسد، وجود الگوست؛ زیرا الگو، عامل پیش گیری از انحراف های فکری ـ رفتاری انسان می شود و روشی برای مقابله با تهاجم فرهنگی غرب است؛ چون غربی ها با الگوهای بدی که به آنها جذابیت هم می دهند، به طور ناخودآگاه جوانان را به انحراف می کشند. (شرفی، ۱۳۷۹: ۲۳) بنابراین، با الگو سازی از زندگی شهید مطهری و با استفاده از رسانه، می توانیم رفتار افراد را دگرگون سازیم. بر این اساس، به برخی از ویژگی های ایشان اشاره می کنیم.

عالمِ عامل

استاد شهید مطهری یکی از پیشروترین اندیشمندان اسلامی در عصر جدید است که در درک و شناخت مسائل فکری و آشنایی با مبانی دینی، سرآمد معاصران خود بود. او با شناخت عمیق اسلام و شناساندن آن به شیفتگان معارف اسلامی در قالب سخنرانی‌ها، و نگارش آثار، نقش ماندگاری از خود به یادگار گذاشت. وی در مبارزه با کجروی‌ها و انحراف ها، حق بزرگی بر جامعه دینی دارد. استاد، بی آنکه از عادت ها و رسوم و خرافه های عوام و خواص بهراسد، شبهه ها را درنوردید و اکنون که سال ها از شهادت او می‌گذرد، نام و یادش فرصتی است تا جوانان مشتاق حقایق نورانی اسلام با اندیشه های ژرف و ناب او آشنا گردند و این عالمِ عامل را الگوی خویش سازند.

درک صحیح

استاد از اندیشمندانی بود که درک ژرف و درستی از اسلام و معارف آن داشت. او در این باره می‌گوید:

یکی از تفضلات الهی بر من این است که درحالی که بسیاری از دانشمندان اهل نظر هرچند سال یک بار در نظریات خود تجدیدنظر می کنند و به اصطلاح تغییر رأی می دهند و گاه تا آخر عمر به چندین عقیده متفاوت و متضاد گرایش پیدا می کنند، من از ابتدای جوانی تا حال، حتی یک سطر هم ننوشته ام که بعداً ببینم غلط بوده است. بحمد الله هرچه نوشته ام و اندیشیده ام، از همان روزهای اول تا حال هنوز هم بر همان عقیده ام. گاه به نوشته های سی سال پیش خودم نگاه می کنم. البته تکامل برایم پیدا شده، یعنی یک نظری داشته ام به

اجمال، اکنون تفصیل داده ام، برایم پخته تر شده، یا یک دلیل برای مطلبی داشته ام و به دلایل دیگری رسیده ام، ولی اینکه ببینم چیزی گفته ام یا نوشته ام که اکنون به آن معتقد نیستم و نظرم چیز دیگری است، چنین چیزی نیست و من این را یکی از الطاف بزرگ الهی برای خودم می دانم. (سرگذشت های ویژه، ج ۱: ۱۳۳)

انصاف در علم

روحیه انصاف در مسائل علمی و اجتماعی، برجسته ترین ویژگی استاد مطهری بود. این ویژگی سبب می‌شد تا درباره دیدگاه‌های مخالف نظر خود کاملاً بیندیشد و هیچ گاه با روحیه خودبرتربینی با عقاید دیگران رفتار نکند. همیشه هر سخن و گفته ای را تا حد امکان تجزیه و تحلیل می کرد و حالت های درست و قابل قبول آن را از احتمال های نادرست جدا می نمود و به حساب هر یک جداگانه می رسید. این ویژگی نه تنها به عنوان ویژگی ای اخلاقی قابل احترام و ارزش است، بلکه از نظر علمی نیز اثرهای فراوانی دارد. استاد در برخورد با مکاتب بیگانه، حتی مارکسیسم اگر نکته مثبتی می دید، از اعتراف به آن خودداری نمی کرد و این یکی از عللی است که آثار ایشان حتی در مخالفان نیز مؤثر افتاده است. (نگارش و نصرآبادی، ۱۳۷۹: ۱۵۲)

فروتنی

فروتنی علمی استاد مطهری نیز زبانزد بود. به جای اینکه شاگردان در برابر استاد فروتن باشند، استاد مطهری در مقابل آنان فروتنی به خرج می داد. شهید دکتر محمد مفتح در این باره می فرماید:

من در روز شهادت استاد مطهری، دنبال نوشته ای در کتابخانه اش می گشتم. دیدم چقدر استاد مطهری نوشته دارند؛ چه عمر پربرکتی! آن وقت این شخصیت، این قدر اخلاقی، ساده و بی آلایش بود. همه کتاب هایش عنوانش «مرتضی مطهری» بود. هیچ عنوان و لقبی را نمی پذیرفت؛ با اینکه بدون استثنا استاد همه بود و همه فضلای فعلی بدون شک از محضر استاد مطهری استفاده کرده بودند. (همان: ۱۵۲ و ۱۵۳)

ساده گویی

استاد مطهری بر اساس سیره معصومان: به زبان مردم سخن می گفت. او زبان مخاطب را به خوبی می دانست و متناسب با نیاز آنها کتاب می نوشت و سخنرانی می کرد. ساده گویی و ساده نویسی از ویژگی های برجسته استاد مطهری است. البته نباید فراموش کرد که این ساده گویی و ساده نویسی، با سخنان سست و بی پایه گفتن تفاوت فاحشی دارد؛ زیرا هنر استاد مطهری این بود که پیچیده ترین و دقیق ترین مسائل فلسفی و علمی را به زبان روز بیان می کرد. (همان، ۱۵۶ _ ۱۵۸)

حیات معنوی

شهید مطهری از همان اوان جوانی از خودسازی غافل نشد. ایشان با کنترل غرایز و مخالفت با هوای نفس، به کمالات روحی دست یافت و بر اثر این کمالات، بسیاری از مشکلات خود و دیگران را به آسانی برطرف ساخت. همسر ایشان در خصوص جنبه معنوی استاد می گوید:

مرحوم مطهری تقوای عجیبی داشت. در مدت ۲۶ سالی که با ایشان زندگی می کردم، در تمام طول شبانه روز نیم ساعت بی وضو نبود. همیشه تأکید می نمود با وضو باشید. وضوی دایمی خوب است. ایشان همواره با وضو در کلاس دانشگاه حضور می یافت و حضورش آن چنان معنویتی به مجلس می بخشید که مستمع با تمام معنویت و قداست آن را درمی یافت. استاد در مدتی که در دانشگاه تدریس داشت، به دانشجویان توصیه می کرد دانشگاه به منزله مسجد است؛ سعی کنید بدون وضو وارد دانشگاه نشوید. (واثقی‌راد، ۱۳۶۴: ۲۸)

رهبر معظم انقلاب درباره استاد شهید مطهری فرموده اند:

مرحوم مطهری یک مرد اهل عبادت، تسویه و تزکیه اخلاق و روح بود. بسیاری از توفیقات مرحوم مطهری بر اثر همین حالات بود که برکات معنوی و آن حال توجه و عبادت و عرفان، ایشان را موفق کرده بود. این جنبه در ابعاد شخصیتی استاد مطهری واقعاً فصل بسیار شورانگیزی را مطرح می کند و از این لطفی که خداوند در حق استاد مطهری کرده بود، غبطه می خورم. (نصری، ۱۳۸۲: ۶۲ _ ۶۳)

توسل

توسل به اهل بیت: از ویژگی‌های استاد مطهری بود. مقام معظم رهبری می فرماید. «این مرد نیمه شب، تهجد با آه و ناله داشت. نماز شب می خواند و گریه می کرد؛ به طوری که صدای گریه و مناجات او افراد را از خواب بیدار می کرد».(علیقلی، ۱۳۶۸: ۹)

یکی از دوستان ایشان می گوید: به یاد دارم در همان اوایل آشنایی به من می گفت نماز شب به انسان معنویت می دهد و روح انسان را تازه می کند و بدین ترتیب، مرا بدان تحریک می کرد. اما من به بهانه اینکه آب مدرسه غیر بهداشتی است، از آن شانه خالی می کردم. تا اینکه شبی در خواب دیدم مردی مرا بیدار کرد و گفت من عثمان بن حنیف، نماینده علی علیه السلام هستم. آن حضرت به تو دستور داده اند به پای خیز و شب را به پادار و این نامه را نیز آن حضرت برای تو فرستاده اند. در آن نامه که حجم کوچکی داشت، با خط سبز و روشن نوشته شده بود: «هذا برائه لک من النار.» در عالم خواب متحیرانه به سر می بردم که ناگاه مرحوم مطهری مرا از خواب بیدار کرد و درحالی که ظرفی از آب در دست داشت، گفت این آب را از رودخانه تهیه کرده ام؛ برخیز و نماز شب بخوان. (همان: ۹۱)

زمان شناسی

دوراندیشی و ژرف نگری از امتیازهای استاد مطهری است. او درباره پرسش های نسل جوان می فرمود:

عصر ما از نظر دینی و مذهبی خصوصاً برای طبقه نسل جوان، عصر اضطراب، دودلی و بحران است. مقتضیات عصر و زمان یک سلسله تردیدها و سؤال ها را به وجود آورده است. سؤالات کهنه و فراموش شده را نیز از نو مطرح ساخته است. آیا باید از این شک و تردیدها ناراحت بود یا مسرور؛ به عقیده من هیچ گونه ناراحتی ندارد. (مطهری، ۱۳۷۴: ۸)

او همگام با مقتضیات زمان، بر اساس اندیشه های اصولی خویش، همیشه درصدد بود مبانی نظری استقرار نظم اجتماعی را که توانایی پاسخگویی به عمده ترین مشکلات انسان کنونی را داشته باشد، از متن شریعت به دست آورد و

حاصل این تلاش در بسیاری از آثار به جا مانده او ثبت شده است. استاد مطهری در این خصوص می فرماید:

اینکه ما از فرهنگ های دیگر، مثلاً از فرهنگ مارکسیستی یا اگزیستانسیالیستی و امثال اینها، قسمتی را التقاط کنیم و روکشی از اسلام بر روی آنها بکشیم، برای اینکه نهضت ما را در مسیر اسلام هدایت کند، کافی نمی باشد. ما باید فلسفه اخلاق، فلسفه سیاسی، فلسفه تاریخ، فلسفه اقتصادی، فلسفه دین و فلسفه الهی خود را که از متن تعلیمات اسلام الهام می گیرد، تدوین کنیم و در اختیار افراد خودمان قرار دهیم. (مطهری، ۱۳۶۸: ۷۴)

ص:۱۵۲

منابع

۱. جمعی از فضلا و یاران. ۱۳۷۰. سرگذشت های ویژه از زندگی استاد شهید مرتضی مطهری. تهران: ذکر. چاپ ششم.

۲. خمینی، روح الله. ۱۳۷۰ _ ۱۳۷۸. صحیفه نور: مجموعه‌رهنمودهای حضرت امام خمینی =. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات؛ سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.

۳. شرفی، محمدرضا. ۱۳۷۹. جوان و نیروی چهارم زندگی. تهران: سروش.

۴. علیقلی، مهدی. ۱۳۶۸. سجاده عشق. تهران: حکمت.

۵. مطهری، مرتضی. ۱۳۶۸. نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر. تهران: صدرا.

۶. ______________ . ۱۳۷۴. عدل الهی. تهران: صدرا.

۷. ______________ . ۱۳۷۹. انسان کامل. تهران: صدرا.

۸. مظلومی، رجبعلی. دین و جوان.

۹. مهدی زاده، حسین. مجله معرفت. شماره۶۷. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی=.

۱۰. نصری، عبدالله. ۱۳۸۲. حاصل عمر؛ سیری در اندیشه های فلسفی و کلامی استاد مطهری. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۱۱. نگارش، حمید و علی باقی نصرآبادی. ۱۳۷۹. رمز موفقیت استاد مطهری. قم: نشر خرم. چاپ سوم.

۱۲. واثقی راد، محمدحسین. ۱۳۶۴. مطهری مطهر اندیشه ها. قم: دفتر تبلیغات اسلامی. چاپ اول.

ص:۱۵۳

زیبایی شناسی و هنر در اندیشه شهید مطهری=

سید محمود طاهری

اشاره

استاد شـهید مرتضـی مطهری، یکی از اندیشـمدان و نظریه پردازان جمهوری اسـلامی ایران است که آثار او از نظر جامعیت و گوناگونی مطالب، در نوع خود کم نظیر است. او به بسیاری از معارف اسلامی و مسائل مورد نیاز جامعه اسلامی، به ویژه نسل جوان اشاره کرده و آنها را در آثار خود بازتاب داده است؛ به گونه ای که امروزه، آثار او در بسـیاری از زمینه های اسـلامی و دینی، یکی از آبشـخورهای اصـلی به شـمار می رود. او دانشـمندی نـوآور نیز بود، و نظریه هـایی مطرح کرد که یـا پیش از او کسی بدان اشاره نکرده بود، یا چون او لطف و نازکی را نداشت. یکی از اندیشه هایی که در آثار او بازتاب یافته و به صورت هـای گوناگون بـدان اشاره شـده است، مقوله زیبایی شناسـی و هنر است. چنان که می دانیم، قرن هاست موضوع هنر و زیبایی شناسـی، مورد اهتمام فراوان اندیشمندان غربی است و به همین دلیل، جوامع غربی پیشرفت های فراوانی در زمینه هنر و مباحث زیبایی شناسی کرده اند. این در حالی است که اسلام، قرن ها پیش از غربی ها به مقوله زیبایی شناسی پرداخت، و به «زیبایی»، به عنوان عـاملی اثرگـذار در تلطیف روح و روان انسـان هـا توجه کرده، از آن به عنوان یکی از زمینه ساز های اصـلی گرایش آدمیان به سوی فضـیلت ها و پاکی ها یاد نموده است. شـهید مطهری در مباحث زیبایی شناسی خود، به اهتمام فراوان اسلام به مقوله زیبـایی و هنر اشاره کرده، اسـلام را یکی از خاسـتگاه های اصـلی زیبایی شناسـی دانسـته است. آنچه در این نوشـتار می آید، بررسی اندیشه های شهید مطهری درباره زیبایی شناسی و هنر است.

ص:۱۵۴

چیستی زیبایی

از نگاه شهید مطهری، «زیبایی»، تعریف ناپذیر است؛ چرا که مقوله ای یافتنی و چشیدنی است. به بیان دیگر، «زیبایی» از اموری است که درک می شود، ولی نمی توان آن را توصیف کرد و به همین دلیل، نمی توان از آن تعریفی جامع و گویا ارائه نمود. شهید مطهری در این باره می نویسد:

... اولین سؤال این است که جمال یا زیبایی چیست؟ یعنی جمال و زیبایی را چگونه می توانیم تعریف کنیم، و به اصطلاح منطقیّین، جنس و فصل زیبایی چیست؟ زیبایی داخل در کدام مقوله است؟ آیا داخل در مقوله کمیّت و جزء کمیّات است؟ یا جزء کیفیّات است؟ آیا یک انفعال است؟ آیا یک جوهر است؟ و از این حرف ها، و یا صرف نظر از اجزای تحلیلی آن، از نظر فرمولی و عینی، زیبایی از چه ساخته می شود؟ آیا می شود فرمولی برای زیبایی به دست آورد؟ آیا همان طور که در شیمی برای امور مادی، فرمول معیّن می کنند و مثلاً- می گویند آب مرکبّی است دارای فرمول H_2O، زیبایی نیز در طبیعت فرمول دارد؟ و بالاخره، زیبایی چیست؟ این سؤالی است که هنوز کسی پاسخی بدان نداده است که زیبایی چیست؟ و بلکه به عقیده بعضی ها، نه تنها کسی جواب آن را درک نکرده، بلکه این سؤال جواب ندارد، به اعتبار اینکه در میان حقایق عالَم، عالی ترین حقایق، حقایقی است که درباره آنها چیستی گفتن، صحیح نیست. پس آیا زیبایی را می توان تعریف کرد که چیست؟ نه، نمی توان. در باب فصاحت که از مقوله زیبایی است، عُلما می گویند فصاحت را در حقیقت نمی توان تعریف واقعی کرد. «مِمّا یُدْرَکْ وَ لاٰ یُوصَف» است؛ یعنی درک می شود، اما توصیف نمی شود، و ما در دنیا، خیلی چیزها داریم که انسان وجودش را درک می کند، ولی نمی تواند تعریف بکند. زیبایی از همین قبیل است. (مطهری، ۱۳۷۷: ۹۶ و ۹۷)

جاذبه زیبایی، عامل برانگیختگی انسان ها و سبب ایجاد شور و حرکت در آنها

از نگاه شهید مطهری، زیبایی جاذبه دارد و به همین دلیل، شور می آفریند، انسان ها را به شوق و حرکت وامی دارد و سبب عشق و جنبش و اقدام در آنها می شود. ایشان در این باره می گوید:

جمـال و زیبـایی از یـک طرف، و جاذبه از طرف دیگر، عشق و طلب از طرف دیگر، حرکت از طرف دیگر، سـتایش از طرف دیگر، اینها حقایقی هسـتند که با یکـدیگر توأم اند؛ یعنی آنجا که زیبایی وجود پیدا می کند، یک نیروی جاذبه ای هم هست. زیبـا جـاذبه دارد. آنجـا که زیبـایی وجـود دارد، عشق و طلب در یـک موجود دیگر وجود دارد؛ حرکت و جنبش وجود دارد؛ یعنی خود زیبـایی، موجب حرکت و جنبش است. حتی به عقیـده فلاسـفه الهی، تمام حرکت هایی که در این عالَم است، حتی حرکت جوهریّه و اساسـی که تمـام قافله عالَم طبیعت را به صورت یک واحـد و جنبش و حرکت درآورده است، مولود عشـق است، و عشق نیز به دنبـال زیبـایی، پدیـد می آیـد. به هر حـال هر جـا که زیبایی هست، جاذبه وجود دارد، عشق و طلب وجود دارد، حرکت و جنبش وجود دارد، ستایش و تقدیس وجود دارد. زیبایی به دنبال خودش ستایش و تقدیس می آورد. (همان: ۹۹ و ۱۰۰)

زیبایی و مصادیق فراوان آن

شهیـد مطهری کسـانی که زیبـایی هـا را به «زیبـایی» انسـان ـ آن هم زیبایی هایی که دو جنس مخالف از یکـدیگر درک می کننـد ـ منحصر می سازند، به چالش می کشد و گوشـزد می کند که در هستی و طبیعت، زیبایی های فراوانی وجود دارد که یکی از مصادیق آن، زیبایی دو جنس مخالف برای یکدیگر است:

آیا زیبایی، منحصر است به زیبایی یک انسان، آن هم زیبایی هایی که دو جنس مخالف از یکدیگر درک می کنند؛ خصوصاً جنس زن؟ و وقتی می گویند «زیبا»، یعنی مثلاً اندام و چهره یک زن زیبا؟ و دیگر غیر از این در عالم، زیبایی وجود ندارد؟

افرادی که از زیبایی، چیز درستی درک نمی کننـد، این جور خیال می کننـد. نه، در طبیعت هزاران نوع زیبایی وجود دارد؛ در جمادات، نباتات و حیوانات، در آسمان، زمین و دریاها.

کیست که زیبـایی را در گـل هـا درک نکنـد؟! خیلی افراد شایـد از گـل، فقط بوی خوش را درک می کننـد، در صورتی که آنهایی که چشم شان زیبایی را درک می کند، در گل، زیبایی را بیش از بوی خوش درک می کنند؛ یعنی برایش

بیشتر اهمیت قایل هستند. زیبایی گل ها، زیبایی درخت ها، زیبایی جنگل ها، زیبایی دریاها، زیبایی کوه ها، زیبایی آسمانی که بالای سر انسان است، زیبایی افق، زیبایی سپیده دم، زیبایی طلوع آفتاب، زیبایی غروب آفتاب، زیبایی شفق؛ هزاران نوع زیبایی و جمال محسوس در عالَم طبیعت وجود دارد.

تمام زیبایی ها منحصر به آن زیبایی که با شهوت جنسی انسان سر و کار دارند، نیست. آن کسی که زیبایی را منحصراً در شهوت جنسی درک می کند، در حقیقت اصلاً زیبایی را درک نمی کند. در خودِ طبیعت، هزاران نوع زیبایی وجود دارد. تازه، اینهایی که ما گفتیم، زیبایی های مربوط به قوّه باصره و چشم بود. سامعه، لامسه، شامّه و ذائقه نیز هر یک، زیبایی هایی را درک می کنند. (همان: ۱۰۰ و ۱۰۱)

انواع زیبایی

معمولاً وقتی نام «زیبایی» را می شنویم، ذهن ما به سوی زیبایی حسی و مادی همانند زیباییِ یک چهره، زیبایی اندام، زیبایی گل ها، زیبایی کوهساران و دریاها و... می رود؛ درحالی که از نگاه زیبایی شناسان، نوع دیگری از زیبایی وجود دارد که از آن به زیبایی «معنوی» و «معقول» تعبیر می شود؛ همانند زیبایی اخلاق، زیبایی علم و زیبایی هایی دیگر از این دست. به باور شهید مطهری، غیر از زیبایی های حسی، زیبایی های معنوی نیز داریم که آن را از طریق واکنش انسان ها هنگام روبه رو شدن با این گونه زیبایی ها به وجود می آید، می توان شناخت؛ واکنشی همانند شیفتگی و شیدایی در برابرِ آنها. شهید مطهری دلیل وجود زیبایی های معنوی را، بروز شیفتگی و شیدایی انسان ها در برابر آنها دانسته، در این باره می گوید:

زیبایی، منحصر به زیبایی حسی نیست، بلکه زیبایی معنوی هم هست و دلیلش این است که افراد بشر وقتی فرد دیگری را که به اخلاق خوب (اخلاق متناسب) آراسته است، می بینند، همان عکس العملی در آنها پیدا می شود که در مقابل جمال ها پدید می آید؛ یعنی شیفته و فریفته می شوند، اصلاً عاشق می شوند. چرا مردم به اولیاء الله عشق می ورزند؟ دوستی بدون زیبایی امکان ندارد. حتماً در او یک زیبایی هست. (مطهری، ۱۳۷۴: ۱۱۷)

شهید مطهری در جای دیگر در این باره می گوید:

زیبایی منحصر به زیبایی حسی نیست. آن زیبایی که حواس انسان مجذوب آن می شود، مثل زیبایی های بصری و یا زیبایی های سمعی و بلکه زیبایی های دیگر، آن چیزهایی که حواس انسان را به سوی خود می کشاند، زیبایی حسی است. اما ما یکسری زیبایی های عقلی و معنوی هم داریم که آنها واقعاً از نوع زیبایی و جمال است، ولی محسوس نیست و معقول است. بعضی از کارها ذاتاً زیبا هستند. مثلاً «راستی» خودش یک زیبایی و کشش خاصی دارد؛ چه برای کسی که گوینده راست است و چه برای شنونده آن. صبر از همین نوع است. استقامت و علوّ نفس و شکر و سپاسگزاری و عدالت، یک زیبایی و شکوه معنوی دارند که هر انسانی را به سوی خود می کشند و هر انسانی که این صفات در او باشد، دیگران به سوی او کشیده می شوند. ازاین رو، افرادی که دارای این صفات اند، ما به آنها علاقه مند می شویم، یک جاذبه ای در آنها حس می کنیم که به حکم آن جاذبه به سوی آنها کشیده می شویم. طبعاً انسانی که دارای چنین فعلی است، خود نیز زیبا می شود. اینها، زیبایی های معنوی و معقول است که در برابر زیبایی های حسی و مادی قرار دارد. (همان: ۱۲۳)

نقش پی بردن به زیبایی های معنوی در آراسته شدن به آنها

به باور شهید مطهری، یکی از ثمره های مهم اثبات زیبایی های معنوی و معقول ــ همانند فضیلت های اخلاقی ــ و یکی از آثار ارزنده درک زیبایی های معنوی از سوی انسان این است که آدم ها، همان گونه که با درک زیبایی های حسی، به سوی آنها گرایش می یابند، با درک زیبایی های معنوی و اخلاقی نیز به سوی آنها گرایش پیدا کرده، درصدد متّصف شدن به آنها برمی آیند؛ چنان که آدم ها، اگر زشتی صفات ناپسندی چون غیبت و دروغ را درک کنند، هرگز بدانها دست نمی یازند. شهید مطهری در این باره می گوید:

اگر بشر، زیبایی های معنوی کارهای اخلاقی را درک کند؛ زیبایی فداکاری، زیبایی استقامت، زیبایی انصاف دادن نسبت به دیگران، زیبایی گذشت، زیبایی حلم، زیبایی جود، زیبایی سخا را درک کند، به سوی این اعمال، جذب می شود. مثلاً وقتی شخص، یک قالی زیبا را می بیند، عاشق و شیفته اش می شود و چه بسا آن را به قیمتی گران تر از قیمت اصلی می خرد. چرا؟ چون زیبایی اش

را درک می کند. کاری بکنید مردم، زیبایی های مکارم اخلاقی را درک کنند، زیبایی های کارهای نیک را، زیبایی نیک کرداری را درک بکنند و در مقابل، زشتی و بدی و منفوریّتِ کارهای بد را حس کنند. کاری بکنید که اصلاً دروغ در نظرش زشت و یک شیء متعفّن باشد؛ چیزی که اساساً ذوق از آن تنفّر داشته باشد. اصلاً ذائقه اش را اصلاح کنید که ذائقه او از غیبت کردن تنفّر داشته باشد. اخلاقیّون یعنی آنهایی که خودشان را تربیت کرده اند، واقعاً ذائقه شان از غیبت کردن تنفر دارد، ذائقه شان از دروغ گفتن به مردم، از خیانت کردن به مردم، از ظلم و تجاوز به حقوق مردم تنفّر دارد. بنابراین، ثمره مهم درک زیبایی های اخلاقی، گرایش و اتصاف به آنهاست؛ چنان که ثمره مهم درک زشتی های اخلاقی همانند غیبت و دروغ و... بیزاری از آنها و در نتیجه پرهیز از آنهاست. (مطهری، ۱۳۷۷: ۱۰۸ و ۱۰۹)

انسان و گرایش فطری به زیبایی ها

بنا بر عقیده شهید مطهری، انسان ها به طور فطری به سوی زیبایی ها گرایش دارند. معنای این سخن آن است که آدم ها، برای علاقه مند شدن و سوق به زیبایی ها، نیازمند تبلیغ و تشویق نیستند، بلکه فطرت آنها به گونه ای آفریده شده که چه بخواهند یا نخواهند، به سوی زیبایی ها گرایش دارند. شهید مطهری از گرایش و علاقه فطری انسان ها به زیبایی ها به عنوان یکی از ابعاد معنوی انسان ها یاد کرده، در این باره می گوید:

در انسان، گرایشی به جمال و زیبایی ــ چه به معنای زیبایی دوستی و چه به معنای زیبایی آفرینی که نامش هنر است ــ به معنای مطلق وجود دارد. این خود، گرایشی است در انسان، و هیچ کس نیست که از این حس، فارغ و خالی باشد. (مطهری، ۱۳۷۱: ج۲: ۲۷۷)

در واقع، یک بُعد دیگر از ابعاد معنوی انسان، علاقه به جمال و زیبایی است. قسمت مهمی از زندگی انسان را جمال و زیبایی تشکیل می دهد. انسان، جمال و زیبایی را در همه شئون زندگی دخالت می دهد: جامه می پوشد برای سرما و گرما، به همان اندازه هم به زیبایی ِرنگ و دوخت، اهمیت می دهد؛ خانه می سازد برای سکونت، و بیش از هر چیز به زیبایی خانه توجه دارد؛ حتی

سفره ای که برای غـذا خوردن پهن می کنـد و ظرفی که در آن غـذا می ریزد و حتی ترتیب چیـدن غـذا در ظرف ها و بر سـر سفره، همه روی اصول زیبایی است. انسان دوست دارد قیافه اش زیبا باشـد، نامش زیبا باشـد، جامه اش زیبا باشـد، خطش زیبا باشـد، خیابان و شـهرش زیبا باشـد، مناظرِ جلو چشـمش زیبا باشـد و خلاصه می خواهد هاله ای از زیبایی، تمام زندگی اش را فرا گیرد. (مطهری، ۱۳۸۶: ج۴: ۲۰ و ۲۱)

اصـلاً زیبـایی برای انسـان، موضوعیت دارد. انسان، زیبایی های طبیعت را دوست دارد. از مناظر عالی طبیعت لـذت می برد، از منظره آسـمان، از افق، از کوه ها، از همه اینها لـذت می برد؛ یعنی اینها را زیبا می بینـد و از زیبایی اینها لـذت می برد، و همین طور است مسئله هنر که خودش خلق نوعی زیبـایی است. غرض این است که توجه به زیبایی و مظاهر زیبایی، گرایشـی است فطری در انسان. (مطهری، ۱۳۷۱: ج۲: ۲۷۷)

اسلام و هنر

از نگاه شـهید مطهری، اسلام هیچ مخالفتی با هنر ندارد، و اگر به هنرهایی چون مجسمه سازی روی خوش نشان نداده و گاه با آن مخـالفت نموده، بـدان سبب بوده که چه بسـا این هنر در برهه ای از زمـان، زمینه سـاز بت پرستی می شـده است. بنابراین، مخـالفت اسـلام بـا مجسـمه سازی، نه به معنای مبارزه با هنر، که به دلیل عوارض منفی ای بوده که چنین هنری می توانسـته به دنبال داشته باشد. شهید مطهری در این باره می نویسد:

آیا اسـلام هیـچ عنایتی به بُعد چهارم روح انسان، یعنی اسـتعداد هنری نموده و در اسـلام به زیبایی و جمال، عنایتی شده یا نه؟ بعضـی چنین تصور می کنند که اسـلام از این نظر خشک و جامد و بی عنایت است و به عبارت دیگر، اسلام ذوق کش است. البته اینها که چنین ادعا می کنند، به خاطر این است که اسـلام روی خوش به موسیقی نشان نداده و مجسمه سازی را منع کرده است.

ولی به این شـکل قضاوت کردن درست نیست. ما بایـد راجع به مواردی که اسـلام با آنها مبارزه کرده، تأمّل کنیم و ببینیم: آیا اسـلام با آنها مبارزه کرده از آن جهت که زیبایی است یا از آن جهت که مقارن با امر دیگری است که برخلاف استعدادی از استعدادهای فردی یا اجتماعی انسان است؟... باید گفت

در مسائلی مثل مسجمه سازی، منع اسلام به خاطر مسئله مبارزه با بت پرستی است. اسلام دراین زمینه موفق بود. اگر مجسمه ای از پیغمبر و غیره می ساختند، بدون شک امروز بت پرستی خیلی صاف و روشن وجود داشت. ... بنابراین، اسلام در واقع هیچ مخالفتی با جمال و زیبایی ندارد و با این حس نه تنها مبارزه نکرده، بلکه در یک قسمت هایی این حس را تأیید هم کرده است. اگر گاهی مبارزه ای بوده، به خاطر سوءاستفاده از هنرهایی چون موسیقی و مجسمه سازی بوده است. (مطهری، ۱۳۷۴: ۷۰ _ ۷۲)

شهید مطهری و اشاره به شاهکارهای هنری ایرانیان

شهید مطهری در مقام توجه به هنر و در راستای ذوق زیبایی شناسانه خود، به ستایش از شاهکارهای هنری ای پرداخته که به دست ایرانیان آفریده شده، آنها را برآمده از عشق و ایمان هنرمندان ایرانی دانسته، در این باره می نویسد:

خدمات ذوقی و احساسی، بیش از خدمات فرهنگی می تواند نشان دهنده احساسات پاک و خالصانه ایرانیان بوده باشد؛ زیرا بیش از آنها سر و کارش با عشق و ایمان است، و به طور کلی شاهکارها مولود عشق ها و ایمان هاست. زر و زور هرگز قادر نیست شاهکار خلق کند. تنها عشق و ایمان است که شاهکار می آفریند. این قاعده درباره شاهکارهای فکری هم صادق است و بسیاری از آثار ایرانیان در بخش علوم و فرهنگ اسلامی، شاهکار است. اما درباره شاهکارهای ذوقی و احساسی، خیلی روشن تر و واضح تر است. شاهکارهای صنعتی ایران در دوره اسلامی، اعم از معماری ها، نقاشی ها، خوش نویسی ها، تذهیب کاری ها، خاتم کاری ها، کاشی کاری ها و مُعَّرق سازی ها بیشتر در زمینه های دینی اسلامی بوده است. آنچه بر همه واضح است، این است که شاهکارهای فوق، همه در مساجد و مشاهد و مدارس و قرآن ها و کتب ادعیه تجلی کرده است. معمارها هنر خود را در مساجد و مشاهد و مدارس اسلامی بروز داده اند. همچنین کاشی کاری ها، خاتم کاری ها و کتیبه نویسی ها. گنجینه های قرآن که در موزه های مختلف کشورهای اسلامی و احیاناً کشورهای غیراسلامی هست، اوج هنر ایرانی را در زمینه های اسلامی و در حقیقت جوشش روح اسلامی را در ذوق ایرانی می رساند. (مطهری، ۱۳۵۷: ۶۶۶ و ۶۶۷)

ص:۱۶۱

نگاهی به مصداق های «هنری» و «زیبایی» مورد توجه شهید مطهری

۱. بناهای تاریخی

شهید مطهری، بناهای تاریخی را یکی از مصداق های «هنر» و «زیبایی» می داند. ایشان پس از آن که بی اعتنایی به این بناهای ارزشمند هنری را نشانه عدم رشد یک ملت دانسته، در این باره می نویسد:

تا چند سال پیش، بناهای تاریخی که ما در همین مملکت داریم، در وضعی بود که هر کسی می آمد و می رفت و هر کار دلش می خواست می کرد؛ اگر بچه ای می رفت و چشمش به یک کاشی می افتاد، میخ برمی داشت و می زد به آن کاشی و می شکست. هیچ کس نبود جلویش را بگیرد. در صورتی که اگر مردمی دیگر چنین شاهکارهایی داشته باشند که در ششصد سال پیش، هفتصد سال پیش یا سیصد چهارصد سال پیش به وجود آورده اند و علامت سابقه فرهنگ و تمدن آنها به شمار می رود، حاضر نخواهند شد هیچ آسیبی بدانها برسانند. از شخصیّت موثّق و محترمی اخیراً شنیدم که توجه به حفاظت گنبد مسجد شیخ لطف الله در اصفهان از زمانی آغاز شد که یک نفر ایران شناس معروف به نام پروفسور پوپ _ که اخیراً فوت کرد و طبق وصیتش در اصفهان دفن شد _ آمد و به طور جدی به دست اندرکاران تذکر داد که اگر این اثر را حفظ نکنید و خراب شود، به بشریت خیانت کرده اید؛ این گونه آثار و شاهکارها به بشریت تعلق دارد و تجلی زیبایی روح بشریت است. بی تردید بی اعتنایی و سهل انگاری نسبت به این بناهای تاریخی، نشانه عدم رشد یک ملت خواهد بود، و ملتی که رشدیافته است، هرگز در حفظ بناهای ارزشمند تاریخی خود، سهل انگاری نمی کند. (مطهری، ۱۳۷۹: ۱۴۰و ۱۴۱)

۲. قرآن های نفیس خطی

شهید مطهری در مقام توجه به مقوله هنر، قرآن های نفیس خطی را یکی دیگر از اثرهای هنری ارزشمند دانسته، با توجه به این نکته که هدر دادن چنین قرآن هایی، نشان دهنده عدم رشد یک ملت است، می نویسد:

در روزنامه ها آمده بود که یکی از مدیر کل های آستان قدس رضوی اعلام کرد که در حدود سیصد یا چهارصد جلد قرآن نفیس خطی در میان ورق پاره هایی که در صندوق ها برای دور ریختن و دفن کردن ریخته بودند، کشف شد. این قرآن ها را

قبلاً داخل صندوق هایی ریخته بودند و می خواستند به عنوان ورق های پاره آنها را دور بریزند، ولی چون آیات قرآن بود و نبایستی زیردست و پا بیفتد در صندوق هایی ریخته بودند که سر فرصت ببرند در خارج دفن کنند و خوشبختانه قبل از آن که دفن بشود، به وسیله یک مرد رشید و قدرشناس کشف شد و از دفن آنها جلوگیری به عمل آمد. قضیه از این قرار بود که در طول تاریخ چندسال های که مرقد مقدس حضرت رضا علیه السلام مورد توجه زائران بوده است، از تمام طبقات، از سلاطین گرفته تا وزرا، ثروتمندان دیگر، هنرمندان، خطاطان، خوش نویسان و همه طبقات مختلف، قرآن های نفیسی که در خانواده ها داشتند، قرآن هایی با خطوط بسیار عالی و در حقیقت شاهکار خطی و با تذهیب های بسیار عالی که نمونه عالی هنر و زیبایی بوده است و باید در محل امنی، این سرمایه هنری اسلامی حفظ شود، آنها را به آستانه حضرت رضا علیه السلام اهدا می کردند. بعدها در اثر بی لیاقتی نسل های بعدی، این مردم نالایق، این افراد غیررشید، ماه رمضان که می شد و بچه ها می آمدند قرآن بخوانند. همین قرآن های نفیس خطی را در اختیار بچه مکتبی ها می گذاشتند که بیایند قرآن بخوانند؛ این بچه ها هم که تازه می خواستند قرآن یاد بگیرند، آنها را ورق ورق می کردند و وقتی که ورق ها پاره می شد، می گفتند این قرآن ها دیگر قابل استفاده نیست و آنها را زیرِ زمین دفن کنید.

حالا ببینید چقدر از این قرآن های نفیس که نشانه ذوق و ایمان و ابتکار و هنر پیشینیان بوده است و نشانه تمدن این قوم و ملت بوده است، می برند و زیر خاک ها دفن می کردند. این علامت بی رشدی است، علامت نشناختن هنر گذشتگان، نشناختن قدر احساس گذشتگان و علامت نشناختن ارزش اجتماعی آنها برای یک ملت و سرافرازی آنها در برابر ملت های دیگر است. (همان: ۱۳۷ و ۱۳۸)

۳. خط و خوش نویسی

یکی از هنرهای زیبا «خط» است. امامان شیعه به خوش نویسی و خط زیبا توجه داشتند و به آن علاقه مند بودند؛ به طوری که «امام علی علیه السلام ، امام سجاد علیه السلام و امام رضا علیه السلام خوش نویس بوده اند». (نک: آنه ماری شیمل، ۱۳۸۹: ۱۲۸)

به این حدیث از حضرت علی علیه السلام که سندی بر اهتمام ایشان به خوش نویسی بوده و آن را به کاتب خود ــ عبیدالله بن ابی رافع ــ فرمود، توجه کنیم: «اَلِقِ دَواتَکَ، وَ اَطْلِ

ص:۱۶۳

جِلْفَهَ قَلَمِكَ، وَ فَرِّجْ بَيْنَ السُّطُورِ وَ قَرْمِطْ بَيْنَ الْحُرُوفِ فَاِنَّ ذلِكَ اَجْدَرُ بِصَباحَهِ الْخَطِّ؛ دواتت را لیقه بینداز و از جای تراش تا نوک قلمت را دراز ساز و میان سطرها را گشاده دارد و حرف ها را نزدیک هم آر که چنین کار، موجب زیبایی خط می شود». (شهیدی، ۱۳۸۵: ۴۱۸)

شهید مطهری، در نگاه زیبایی شناسانه اش، از خط به عنوان هنری قدیمی که ارزش فوق العاده ای دارد، یاد کرده، می گوید:

خط، یکی از «صنایع مستظرفه» (صنایع ظریف) است که یک هنر قدیمی به شمار می آید. خط بسیار زیبا برای انسان ارزش فوق العاده ای دارد. قرآنی که با خط بسیار زیبا نوشته شده باشد، ده بار هم اگر انسان آن را دیده باشد، دفعه یازدهم باز می خواهد ببیند. مرحوم ابوی ما که خط خودشان هم خوب بود، به «خط» مخصوصاً علاقه خاصی داشتند. ایشان می گفتند اگر قرآن خیلی خوش خط دست من باشد، دیگر نمی توانم بخوانم، چون آن قدر به خطش خیره می شوم که از خواندن باز می مانم.

نمونه خط زیبا، کتیبه بایسنقر است در جلو ایوان مقصوره [در حرم امام رضا علیه السلام]. بایسنقر که پسر گوهرشاد بوده، خودش در آخر این کتیبه نوشته است: «کَتَبَهُ بایْسُنْقُرُ بْنُ شاهرخ بن امیر تیمور گورکان؛ این کتیبه را بایسنقر پسر شاهرخ پسر امیر تیمور گورکان نوشته است.» باید گفت در خط ثلث، دیگر نظیری برای بایسنقر نیامده است؛ نه قبل از او کسی چنین خط ثلثی نوشته است و نه بعد از او کسی توانسته است بنویسد. (مطهری، ۱۳۷۰: ۸۱ و ۸۲)

۴. شعر

شهید مطهری بارها به شعر از منظر زیبایی شناسانه توجه کرده، رمز جاذبه، مانایی و جاودانگی شعر را در زیبایی فصاحت و بلاغت آن دانسته است. ایشان در این باره می نویسد:

آیا زیبایی غیرمحسوس و زیبایی معنوی هم داریم؟ بله، حداقلش آن زیبایی هایی است که به قوه خیال انسان، یعنی به صورت های ذهنی انسان مربوط است. زیبایی فصاحت و بلاغت در چیست؟ یک عبارت فصیح و بلیغ، چرا انسان را به سوی خودش می کشد و جذب می کند؟ نثر و شعر سعدی چرا انسان را جذب می کند؟ حدود هفتصد سال از زمان سعدی می گذرد. چرا آن

جمله های کوتاه سعدی، هنوز هم در زبان ها تکرار می شود و انسان وقتی که می شنود، مجذوب آن می شود؟ زیبایی است که چنین می کند. آن زیبایی چیست؟ آیا زیبایی لفظ است؟ نه، تنها لفظ نیست؛ معانی این الفاظ هم هست. البته خود لفظ هم در فصاحت، دخالتی دارد، ولی تنها لفظ نیست. معانی این الفاظ و معانی ذهنی، آن چنان زیبا کنار یکدیگر قرار گرفته است که روح انسان را به سوی خودش می کشد و جذب می کند. آنهایی که زیبایی های «خیال» را درک می کنند، گاهی آن چنان مجذوب و مسحور این شعرها می شوند که اصلاً از خود، بیخود می شوند. (مطهری، ۱۳۷۴: ۷۳)

شهید مطهری در جای دیگر در این باره می گوید:

یک شعر زیبا یا یک نثر زیبا چقدر انسان را جلب می کند؟! آنجا که سعدی می گوید: «منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت...» این جملات، شعر و نثرش آن چنان در کنار یکدیگر زیبا چیده شده است که سعدی هفتصد سال قبل مرده، ولی گلستان او خودش را حفظ کرده است. چرا خودش را حفظ کرده؟ زیرا زیباست؛ فصیح و بلیغ است... حافظ را چه نگه داشته است؟ مولوی را چه نگه داشته است؟ زیبایی شعرشان. و به تعبیر علما، فصاحت و روشنی و بلاغت و جاذبه و ربایندگی، مسئله غیرقابل انکاری است. (مطهری، ۱۳۶۷: ج ۱ و ۲: ۲۴۰ و ۲۴۱)

همچنین شهید مطهری در جای دیگر می گوید:

مرحوم ادیب پیشاوری، یکی از ادبای بسیار مبرز و در ادبیات، مرد فوق العاده فاضل و کم نظیری بوده است. خودش گاهی شعر نیز می گفته است. او در کتابی گفته بود: دو بار در عمرم خواندن یک شعر مرا از هوش برد؛ بیهوش شدم. یک بار زمانی بود که غزلی از حافظ خواندم، آن چنان تحت تأثیرش قرار گرفتم که بیهوش شدم؛ غزلی که آغازش این است:

زان یار دلنوازم شکری است با شکایت

گر نکته دان عشقی، بشنو تو این حکایت

بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم

یا رب مباد کس را مخدوم بی عنایت

رندان تشنه لب را آبی نمی دهد کس

گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود

از گوشه ای برون آی، ای کوکب هدایت... ج

گفته است: «من یک دفعه این شعرها را خواندم، آن چنان مجذوب شدم که بیهوش شدم و افتادم».

این زیبایی شعر است که یک ادیب را در این حد مجذوب خودش می کند. تازه این یک ادیب است. اما یک عارف اگر شعرهای حافظ را بخواند، غزل های عارفانه را انتخاب می کند و کمتر کسی است که ذوق عرفانی داشته باشد و غزل های عرفانی حافظ، مثل غزل زیر را بخواند و شدیداً تحت تأثیر قرار نگیرد:

سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد

آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

گوهری کز صدف کَون و مکان بیرون بود

طلب از گمشدگان لب دریا می کرد

بیدلی در همه احوال خدا با او بود

او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد...

بنابراین، زیبایی شعر، عامل جذابیت آن و در پی آن، موجب مانایی آن می شود. (مطهری، ۱۳۷۷: ۱۰۲ و ۱۰۳)

۵. خطابه ها و وعظ

شهید مطهری در نگاه زیبایی شناختی به موضوع «خطابه» آن را مصداقی از فن و هنر دانسته، در این باره می نویسد:

پیوند خطابه با اسلام از چند نظر است: اولاً از این نظر که خطابه یک فن است؛ یعنی یک هنر است و هنر مطلقاً می تواند به کمک یک فکر و عقیده یا به جنگ یک فکر و عقیده بیاید؛ یعنی یک فکر، یک فلسفه، یک دین، یک آیین را می شود به وسیله هنر یا صنعت تقویت کرد، چنان که می شود به وسیله هنر یا صنعت، تضعیف کرد. شما اگر مسجد شاه اصفهان بروید و اگر گنبد

مسجد شیخ لطف الله را ببینید، می بینید از جاهایی است که علم و هنر و صنعت به کمک دین آمده است... . خطابه از آن جهت که یک هنر و یک فن است و هنر و فن معمولاً می تواند اثر اجتماعی داشته باشد و عامل اجتماعی به شمار رود و یک فکر و یک عقیده را تقویت یا تضعیف کند، از بزرگ ترین عوامل جتماعی به شمار می رود. هیچ هنری به اندازه هنر خطابه نمی تواند اثر اجتماعی داشته باشد. اگر از این نظر به خطابه نگاه کنیم، رابطه هنر خطابه با اسلام، مانند بسیاری از هنرها و صناعات دیگر است. در اسلام همان طوری که حجّارها و حجّاری ها پیدا شده، آینه کارها و آینه کاری ها پیدا شده، کاشی کارها و کاشی کاری ها پیدا شده است، همین طور اسلام در دامن خودش، خطبای بسیار زبردست پرورش داده است. (مطهری، ۱۳۷۹: ۲۲۵ و ۲۲۶)

شهید مطهری در بیان تفاوت میان خطابه و وعظ ــ به عنوان دو هنر و فن اثرگذار ــ می گوید:

وعظ، تسکین و اندرز و قیام علیه احساسات اماره است، به منزله فرونشاندن غلیان دیگ است، و خطابه به منزله حرارت دادن به زیر دیگ و به جوش آوردن است و مبارزه با ضعف و سستی و رخوت و جبن و تنبلی است. وعظ می خواهد وجدان اخلاقی را تقویت کند و به کمک نفس لوامه بشتابد؛ برخلاف خطابه که می خواهد حس غیرت و دفاع از حقوق را که غریزی هر انسان است، برانگیزاند... از آنچه گفته شد معلوم می شود تفاوت بین وعظ و خطابه ــ که هر دو از فنون بیان و سخن می باشند و هر دو «فن» می باشند ــ چیست؟ خطابه و وعظ هیچ کدام بیان ساده یک مطلب به منظور تفهیم معنایی که سر و کار فقط با عقل باشد نیست، بلکه هر دو فن و هنر و صنعت می باشند و هدفی در وجود طرف دارند و می خواهند او را از لحاظ تمایلات و احساسات به شکل خاصی درآورند و به عبارت دیگر، در طرف «خُلق» ایجاد کنند. هدف خطابه تکوین و ایجاد خُلقِ دفاعت و قیام برای دفاع از حق است که این حالت، ملکه راسخه بشود. اما هدف واعظ، تکوین و ایجاد «خُلق» و ملکه حفظ حدود است که بشر از مرز خود و حد خود تجاوز نکند. به عبارت دیگر، خطابه برای حفظ داخل مرز و یا رها نمودن سرزمین های غصب شده است و وعظ برای جلوگیری از تجاوز به مرز دیگران است. (مطهری، ۱۳۸۵: ج ۳: ۲۳۳ ــ ۲۳۵)

منابع

۱. شهیدی، سید جعفر. ۱۳۸۵. نهج البلاغه. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ بیست و ششم.

۲. شیمل، آنه ماری. ۱۳۸۹. خوش نویسی و فرهنگ اسلامی. ترجمه: اسدالله آزاد، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی. چاپ چهارم.

۳. مطهری، مرتضی. ۱۳۷۷. فلسفه اخلاق. تهران: صدرا. چاپ بیستم.

۴. ____________ . ۱۳۵۷. خدمات متقابل اسلام و ایران. تهران: صدرا. چاپ هشتم.

۵. ____________ . ۱۳۶۷. آشنایی با قرآن ج ۱ و ۲. تهران: صدرا. چاپ سوم.

۶. ____________ . ۱۳۷۰. فطرت. تهران: صدرا. چاپ دوم.

۷. ____________ . ۱۳۷۱. مجموعه آثار. تهران: صدرا.

۸. ____________ . ۱۳۷۴. تعلیم و تربیت در اسلام. تهران: صدرا. چاپ بیست و ششم.

۹. ____________ . ۱۳۷۹. امدادهای غیبی در زندگی بشر. تهران: صدرا. چاپ نوزدهم.

۱۰. ____________ . ۱۳۷۹. ده گفتار. تهران: صدرا. چاپ شانزدهم.

۱۱. ____________ . ۱۳۸۵. یادداشت های استاد مطهری. تهران: صدرا. چاپ چهارم.

۱۲. ____________ . ۱۳۸۶. مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی. تهران: صدرا. چاپ بیست و ششم.

ص:۱۶۸

روز معلم

متن ادبی

آموزنده

سیده طاهره موسوی

مهر معلم

مهرپردازی تو را با کدامین واژه بیان کنم، با کدام تصویر مرور نمایم و چگونه اندازه بگیرم؟

تمام واژه های الفبا را که با آغوش محبتت به من آموختی، کنار هم می گذارم تا شاید کلمه ای جدید بسازم؛ کلمه ای که در مفهوم، از کوه صبر تو بلندبالاتر باشد؛ کلمه ای که از دریای مهربانی ات، گسترده تر باشد؛ کلمه ای که از شمع آموزشت دلسوزتر باشد؛ کلمه ای که از درخت علمت پرشاخ و برگ تر باشد؛ کلمه ای که از گل ایمانت شکوفاتر باشد؛ کلمه ای که از دستان عاطفه ات، عشق خیزتر باشد؛ کلمه ای که از کوله بار یافته هایت سنگین تر باشد؛ کلمه ای که از شعر شعورت شورانگیزترین باشد؛ کلمه ای که از خورشید نبوغت پرفروغ تر باشد.

ایستاده ای تا ابد

سال ها هم که بگذرد، گویا هنوز هم ایستاده ای در کلاس آموختن، و گشوده ای درِ واژه ها را به روی نوآموزانی که از زلال آب آغاز کرده اند و به روشنی آفتاب

رسیده اند؛ آفتابی که حاصل تلاش توست؛ تلاشی که پس از پس زدن ابرهای تار جهل و تیره عقلی، ثمره دانایی و خردمندی را نصیب جان ها ساخت.

همچنان ایستاده ای استوار، در فراسوی بیکران یادگیری و دغدغه های شخصی ات گم شده در لابه لای درس و تخته سیاه.

ای معلم، تو جاری هستی در تمام زمان، با نشانی از جویندگی و پویندگی.

ای پیشه ات چونان پیامبران، گویی پیشه تو را چنان آراسته که نور عشق و معرفت می بارد؛ از آن، معرفتی که برای شناخت بیشتر خدا به آن نیاز است و خداوند در ذهن تو بارور می کند هر آنچه پیام است، که چونان پیامبران بخوانی بر پیام جویان.

آموخته ام...

با کدامین خط کش، بلندای مهرپروری تو را اندازه بگیرم؛ مهری که تک تک روزهای کودکی، نوجوانی و جوانی را در آغوش خاطرات همیشه مانا جای داده است.

آری، تو آموخته ای مرا؛ که چگونه زیباتر از زیبایی ها ببینم و بیندیشم. آری، تو آموخته ای تقسیم خوبی ها، تفریق زشتی ها، جذر سختی ها و به توان رساندن مهربانی ها را. تو آموخته ای تکرار بی وقفه دُرواژه های ناب الهی، پیروی راه ائمه اطهار: و چگونه بودن و چگونه زیستن را با تکیه بر آیین ناب محمدی.

مهربان معلمم، در قاب همیشه زمان، آینه چشمانت را تصویر می کنم؛ چشمانی که مانند ماهی تمام، سلام هایی گرم را به چشمان همیشه پرسش گرم هدیه می کند؛ چشمانی که همیشه مانند ره نمایی بر ستیغ قله های دور پیشرفت ایستاده اند و به فتح قله فرامی خوانند.

ص:۱۷۰

شهادت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

اشاره

پنج شنبه

۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۴

۲۵ رجب ۱۴۳۶

May. ۲۰۱۵ .۱۴

ـ پژوهش

ـ شعر

ص:۱۷۱

پژوهش

برداشت هایی روان شناختی از سخنان کاظم علیه السلام

ابراهیم اخوی

بوی خوش نماز اول وقت

اظهار دوستی گاه، شکل تکلف به خود می گیرد و گاهی رنگ و بوی عشق. آن که به وصال محبوب خویش می اندیشد، برای ملاقات او سر از پا نمی شناسد و هر آنچه در کف دارد، در مسیر رسیدن هزینه می کند. نماز برای دلدادگان پروردگار و سرسپردگان درگاه او، زمانی برای ابراز ارادت و محبت است. ازاین رو، رسول حرا هنگام نماز به بلال می فرمود: «برخیز و با ندای اذان ما را شاد کن.» امام هفتم نیز نگاهی زیبا و معنادار به نماز داشته، برپایی آن را در نخستین زمان، نیکو می شمارد و به بوی خوش آن چنین اشاره می کند:

الصَّلَواتُ المَفروضاتُ فی أوَّلِ وَقتِها إذا اقیمَ حُدودُها أطیَبُ ریحًا مِن قَضیبِ الآس حینَ یؤخَذُ مِن شَجَرِهِ فی طیبِهِ وریحِهِ وطَراوَتِهِ، فَعَلَیکُم بِالوَقتِ الأَوَّلِ؛ هنگامی که نمازهای واجب در اول وقت و با رعایت حدود برپا داشته می شود، از شاخه بریده شده درخت آس (مورد) با همه عطر و بو و تازگی اش، خوشبوتر است. پس بر نماز اول وقت مداومت ورزید.

و چه زیباست نماز عطرآگینی که از سر علاقه و عشق به جای آورده شود.

نسخه پرواز

سجده، نزدیک ترین حالت به خداوند بزرگ است. عظمت سجده در آن است که به

خاک می افتی، ولی تا آسمان بالا می روی. زمانی که بنده سر بر آستان دوست می ساید و دل بستگی تمام عیار خود را اعلام می دارد، موجی از شور و شعف در میان فرشتگان به راه می افتد و آن گاه است که هیچ واسطه ای میان خود و خدایش نمی بیند. ازاین رو، انسان های کامل تأکید فراوان بر به جای آوری نیک سجده و طولانی سازی آن تأکید فراوان داشته اند.

امام کاظم علیه السلام در نامه ای به یکی از یارانش نوشت: «إذا صَلَّیتَ فَأَطِلِ السُّجودَ؛ هنگام نماز، سجده را طول بده.» همچنین حضرت درباره شیوه شیدایی در سجده و نحوه اجرای زیباتر آن چنین پیشنهاد می کنند: «إذا رَفَعتَ رَأسَکَ مِن آخِرِ سَجدَتِکَ فِی الصَّلاةِ قَبلَ أن تَقومَ فَاجلِس جَلسَةً، ثُمَّ بادِر بِرُکبَتَیکَ إلَی الأَرضِ قَبلَ یَدَیکَ، وابسُط یَدَیکَ بَسطًا واتَّکِ عَلَیهِما، ثُمَّ قُم، فَإِنَّ ذلِکَ وَقارُ المَرءِ المُؤمِنِ الخاشِعِ لِرَبِّهِ؛ هنگامی که از سجده دوم نماز سر برداشتی، پیش از برخاستن اندکی بنشین، سپس زانوانت را پیش از دستانت بر زمین بگذار و دستانت را باز کن و با تکیه به هر دو برخیز که این وقارِ مرد مؤمنِ فروتن در برابر پروردگارش است».

رضایت؛ سرمایه ای ناتمام

عبدالصمد بن علی بیرون شد، در حالی که گروهی با وی بودند. امام کاظم علیه السلام را دید که سوار بر استر می آید. به همراهان گفت: صبر کنید تا شما را به موسی بن جعفر بخندانم. چون نزدیک امام علیه السلام رسید، گفت: این چه مرکبی است که با آن، نه به خونخواهی می رسی و نه به کار جنگ می آید؟ امام کاظم علیه السلام فرمود: «تَطَأطَأَت عَن سُمُوِّ الخَیلِ، وتَجاوَزَت قَمءَ العَیرِ، وخَیرُ الامورِ أوسَطُها؛ نه گردنکشی اسب ها را دارد و نه خواری گورخر را. بهترینِ چیزها، میانه ترین آنهاست.» عبدالصمدِ شکست خورده، پاسخی نداشت.

سایه بان مهربان

خداوند در بزنگاه های زندگی ما را می آزماید و به فراخور رفتارهای نیک و بد، به ما توجه می کند. در سیره و سخن خوبان، یکی از راه های جلب توجه پروردگار، خدمت به بندگان او و گره گشایی از آنان معرفی شده است که همنوایی مثبت اجتماعی و نوعی همبستگی را نشان می دهد. در سخنی از هفتمین امام چنین

می خوانیم: «إنَّ للّهِ تَحتَ عَرشِهِ ظِلًّا لا یَسکَنُهُ إلّا مَن أسدی إلی أخیهِ مَعروفا، أو نَفَّسَ عَنهُ کُربَهً، أو أدخَلَ عَلی قَلبِهِ سُرورا؛ خداوند در زیر عرش خود، سایه بانی دارد که تنها، کسی در آن سایه قرار می گیرد که به برادرش نیکی کند، یا گرفتاری او را برطرف سازد و یا دلش را شاد نماید».

همراه اهل ایمان

بندگان خدا رها نیستند و همواره از هدایت و حمایت خداوندی برخوردارند. تنها زمانی این حمایت قطع می شود که بنده رویگردان شده، معبود دیگری برگزیند و راه و رسم بندگی را به کناری نهد. در زیبا سخنی از امام کاظم علیه السلام آمده است: «إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالی أیَّدَ المُؤمِنَ بِروحٍ مِنهُ تَحضُرُهُ فی کُلِّ وَقتٍ یُحسِنُ فیهِ ویَتَّقی، وتَغیبُ عَنهُ فی کُلِّ وَقتٍ یُذنِبُ فیهِ ویَعتَدی، فَهِیَ مَعَهُ تَهتَزُّ سُرورا عِندَ إحسانِهِ، وتَسیخُ فِی الثَّری عِندَ إساءَتِهِ. فَتَعاهَدوا عِبادَ اللّهِ نِعَمَهُ بِإِصلاحِکُم أنفُسَکُم؛ تَزدادوا یَقینا، وتَربَحوا نَفیسا ثَمینا، رَحِمَ اللّهُ امرَأً هَمَّ بِخَیرٍ فَعَمِلَهُ، أو هَمَّ بِشَرٍّ فَارتَدَعَ عَنهُ؛ خداوند متعال، مؤمن را با روحی از سوی خود پشتیبانی می کند، که هرگاه وی نیکی و تقوا نشان می دهد، آن روح پیش اوست و هرگاه گناه و تجاوز می کند، آن روح از پیش او غایب می شود. پس آن روح با اوست. هرگاه وی نیکی کند، آن روح از شادی، خوشحالی می کند؛ و هرگاه وی بدی کند، آن روح در کام زمین فرومی رود. پس، ای بندگان خدا! با اصلاح خودتان، از نعمت های خدا مراقبت کنید تا یقین شما افزوده شود و به بهره نفیس و گران بها برسید. رحمت خدا بر کسی که به نیکی تصمیم بگیرد و آن را انجام دهد، یا بر بدی تصمیم بگیرد، ولی از آن دست بکشد».

برای فردا

تدبیر در همه جا نیکوست و در کارهای مهم و ماندگار، نیکوتر. زمانی که فرد سفری مهم در پیش دارد، آمادگی بیشتری را در خود پدید می آورد و به هر میزان در فراهم سازی زاد و توشه سفر تدبیر کند، مسیری هموارتر و نتایجی سودمندتر را شاهد خواهد بود. امام موسی کاظم علیه السلام درباره سفر آخرت چنین از خداوند تقاضا می کند: «اللّهُمَّ ارزُقنِی الاستِعدادَ عِندَ المَوتِ، وَاکتِسابَ الخَیرِ قَبلَ الفَوتِ؛ حَتّی تَجعَلَ ذلِکَ عُدَّهً لی فی آخِرَتی وانسا لی فی وَحشَتی؛ خدایا! روزی ام کن آمادگی

هنگام مرگ را، و به دست آوردن نیکی را، پیش از آنکه از دست برود، تا آن را ره توشه آخرتم سازی و دمساز من در وحشت تنهایی ام کنی».

رمز دریافت

سبب ها در همه جا نقش به سزا و تعیین کننده ای دارند. میان بنده و پروردگارش نیز، چنانچه زمینه بهره مندی بیشتر با مدیریت رفتاری و عاطفی قوی تری پدید آید، از سوی عطا کننده بخل و محدودیتی نیست، ولی چنانچه این ظرفیت با بروز رفتارهای نابهنجار محدود شود، ریزش فیض الهی نیز محدود خواهد شد. در سخنی اخلاقی و عرفانی از امام هفتم چنین آمده است: «وَاللّهِ ما اعطِیَ مُؤمِنٌ قَطُّ خَیرَ الدُّنیا وَالآخِرَهِ إلّا بِحُسنِ ظَنِّهِ بِاللّهِ ورَجائِهِ لَهُ، وحُسنِ خُلُقِهِ، وَالکَفِّ عَنِ اغتِیابِ المُؤمِنینَ. وَاللّهُ تَعالی لا یُعَذِّبُ عَبدا بَعدَ التَّوبَهِ وَالاستِغفارِ إلّا بِسوءِ ظَنِّهِ، وتَقصیرِهِ فی رَجائِهِ اللّهَ عز و جل، وسوءِ خُلُقِهِ، وَاغتِیابِهِ لِلمُؤمِنینَ. ولَیسَ یَحسُنُ ظَنُّ عَبدٍ مُؤمِنٍ بِاللّهِ عزوجل إلّا کانَ اللّهُ عِندَ ظَنِّهِ؛ لِأَنَّ اللّهَ تَعالی کَریمٌ یَستَحیی أن یُخلِفَ ظَنَّ عَبدِهِ ورَجاءَهُ. فَأَحسِنُوا الظَّنَّ بِاللّهِ وَارغَبوا إلَیهِ؛ فَإِنَّ اللّهَ تَعالی یَقولُ: الظَّآنّینَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَیْهِمْ دَآئِرَهُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَآءَتْ مَصِیرًا؛ به خدا سوگند! هرگز به مؤمنی خیر دنیا و آخرت داده نشده، مگر به سبب خوش گمانی اش به خداوند و امیدش به درگاه او، اخلاق نیکویش، و پرهیز کردن از غیبت مؤمنان. خداوند، هیچ بنده ای را پس از توبه و استغفار، عذاب نمی کند، مگر به سبب بدگمانی و کوتاهی اش در امید به درگاه خدا، بد اخلاقی اش، و غیبت کردنش از مؤمنان. هیچ بنده مؤمنی، گمانش به خدا نیکو نمی شود، جز آنکه خداوند نزد گمان او [و همراه با آن] است؛ چراکه خدای متعال، بخشنده است و شرم دارد برخلاف گمان و امید بنده اش کار کند. پس به خدا خوش بین باشید و به او رغبت نشان دهید؛ چون فرموده است: «گمان برندگان به خدا [از نوعِ] گمان بد. برگشت بدگمانی، به خود آنان است و خدا بر آنان خشم گرفت و لعنتشان کرد و دوزخ را برای آنان آماده ساخت و بد سرانجامی است».

دعای ویژه

یکی از هدایای امام کاظم علیه السلام برای دوستان آماده سلوک به سوی محبوب، یاددهی دعاهایی است که محتوایی ژرف و اثرگذار دارند. در دو خاطره از یاران امام، بخشی از این هدایای معنوی چنین برجسته شده است:

یکی از یاران حضرت نقل می کند: خدمت امام کاظم علیه السلام رسیدم و به او عرض کردم: فدایت شوم! مرا دعایی مختصر بیاموز که دربرگیرنده دنیا و آخرت باشد. فرمود: «بعد از هر نماز صبح تا طلوع خورشید، بگو: «سُبْحانَ اللّهِ العَظیمِ و بِحَمْدِهِ، أَسْتَغْفِرُ اللّهَ وَ أَسْأَلُهُ مِنْ فَضلِهِ؛ خدای بزرگ، منزّه است. به ستایش او مشغولم و از او آمرزش می خواهم و از فضل او می طلبم.» من از همه خانواده ام بدحال تر و پریشان تر بودم، تا آنکه از سوی مردی که فکر نمی کردم میان من و او خویشاوندی باشد، ارثی به من رسید و امروز، توانگرترین فرد خانواده ام هستم. این نبود، مگر به برکت آنچه مولایم، بنده شایسته خدا، امام کاظم علیه السلام به من آموخت.

همچنین محمد بن ابراهیم، نامه ای به محضر امام کاظم علیه السلام نوشت و درخواست کرد: سرورم! مرا دعایی بیاموز که پس از نمازهایم بخوانم تا خداوند خیر دنیا و آخرت را برایم فراهم آورد. امام نوشت: چنین می گویی: «أَعُوذُ بِوَجْهِکَ الکَریمِ وَ عِزَّتِکَ الَّتی لاتُرامُ وَ قُدرَتِکَ الَّتی لایَمْتَنِعُ مِنْها شَی ءٌ، مِنْ شَرِّ الدُّنْیا و الآخِرَهِ وَ مِنْ شَرِّ الأَوْجاعِ کُلّها؛ به درگاه باشکوه و بنده نوازت و به آن قدرتِ تباه نشدنی و آن توانایی ات که هیچ چیز در برابر آن ناشدنی نیست، از شرّ دنیا و آخرت و از شرّ همه دردها، به تو پناه می آورم».

منبع روایات: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، کتابخانه نور (نرم افزار) نسخه ۹/۱.

ص:۱۷۷

شعر

سید علی اصغر موسوی

آیینه حلم الهی

مصداق حلمش، بین مردم، شهرتش کاظم

مصداق علمش، در زمین و آسمان، عالم

حیران به ذات پرتواش، آیینه عرفان

هم صورت و معنا، رهین حکمتش دایم

ملهوف رنج و محنتش، نای قلم هر دم

معطوف اوج همتش، دیباچه راقم

شب تا سحر در سجده ها، با عشق حق، ذاکر

از صبح تا شب، خشک لب، غرق طلب، صائم

لاهوتیان را شهرتش در آسمان، صابر

ناسوتیان را نام او، در هر بیان، کاظم

در زهد اگر کاظم به هر نامردمی، اما

در عشق حق، بی باک هم از لومه لائم!

ص:۱۷۸

موسی صفت، هرجا کلامش جاری از ایمان

ترسی نداده ره به دل، از حاکم و ظالم

روشنگرانه در ره دین خداوندش

هرگز نشد از بذل جان خویشتن، نادم

تنها، سپرده در دلش نور محبت را

تنها شده در سینه اش عشق خدا، حاکم

مولا، دعا کن بعد غیبت های طولانی

چشم جهان روشن شود بر حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف

ص:۱۷۹

مبعث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله

اشاره

شنبه

۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۴

۲۷ رجب ۱۴۳۶

May. ۲۰۱۵ .۱۶

ـ پژوهش

ـ متن ادبی

ـ شعر

ص:۱۸۱

پژوهش

مبعث

ابراهیم اخوی

اشاره

تمایل به تحول و انگیزه پیشـرفت بر سر زبان خیلی از افراد جاری است، ولی در میدان عمل، افراد کمی هستند که این شوق را تا شـکفتن ادامه می دهنـد و تمایل به تغییر را تا لذت درک آن دنبال می کنند. در مسـیر خواسـتن تا شدن، خارهایی است که عبور از آنها مهارت می خواهـد و مراقبت. داشـتن راهنما و نقشه راه، این سـیر را سودمند می سازد و به همین دلیل، خداوند از میـان مـا آدم هـا، کسـانی را برگزیـد و در مقـام پیام رسان خود به بنـدگان معرفی نمود. حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله ، آخرین فرسـتاده خـدا با کامل ترین نقشه راه به سوی ما آمد تا سـعادت ماندگار را ارزانی ما نماید و زندگی زیبا را به ما هدیه کنـد. مبعث، یادآوری این توجه ویژه خداوند به بندگان و گزینش نهایی او از میان پیامبران است که هر سال توجه زیباتری به آن می شود.

مأموریت کامل

تـوجه به تعریف حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله از بعثت خویش، الهـام بخش این نکته مهم است که رسـالت ایشـان چند بعـدی بوده، جنبه هـای آموزشـی، اخلاقی، تربیتی، اجتمـاعی وماننـد آن را دربرمی گیرد. حضـرت در جـایی خود را دعوت کننده به سوی خداوند و پیام رسان او معرفی می کند و می فرماید: «بُعِثتُ داعِیا ومُبَلِّغا، ولَیسَ إلَیَّ مِنَ الهُدی

شَی ءٌ. وخُلِقَ إبلیسُ مُزَیِّنا، ولَیسَ إلَیهِ مِنَ الضَّلالَهِ شَی ءٌ؛ من فراخواننده و ابلاغ کننده برانگیخته شدم، و چیزی از هدایت نزد من نیست، و ابلیس، زینتگر آفریده شده است و چیزی از گمراهی نزد او نیست» و در دیگر سخن، خود را آموزگار بشریت توصیف می فرمود: «إنَّما بُعِثتُ مُعَلِّما؛ من آموزگار برانگیخته شدم».

تکمیل پروژه پاک زیستی

یکی از رسالت های پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله توجه به رشد اخلاقی فرد و جامعه است. بخش عمده ای از تلاش حضرت، از آغاز انتخاب به پیامبری تا تمام دوره های رسالت شان را، توسعه اخلاقی جامعه و افراد لبریز کرده است. در سخنی از حضرتش می خوانیم: «بُعِثتُ بِمَکارِمِ الأَخلاقِ ومَحاسِنِها؛ من به خُلق و خوی پسندیده و نیکو برانگیخته شدم.» ایشان در سخنانی مشابه چنین می فرماید:

- «بُعِثتُ لِاُتَمِّمَ مَکارِمَ الأَخلاقِ؛ من برای به کمال رساندن خُلق و خوی نیکو برانگیخته شدم».

- «إنَّما بُعِثتُ لِاُتَمِّمَ حُسنَ الأَخلاقِ؛ من فقط برای به کمال رساندن خلق و خوی نیکو برانگیخته شدم».

- «إنَّما بُعِثتُ لِاُتَمِّمَ صالِحَ الأَخلاقِ؛ من فقط برای به کمال رساندن خلق و خوی شایسته برانگیخته شدم».

- «إنَّ اللّهَ تَعالی بَعَثَنی بِتَمامِ مَکارِمِ الأَخلاقِ، وکَمالِ مَحاسِنِ الأَفعالِ؛ خداوند متعال، مرا برای به کمال رساندن خلق و خوی نیکو و کارهای نیک برانگیخته است».

هر کدام از این رسالت ها، بخشی از پروژه بزرگ تربیت آدمیان است که اگر این مسیر با مشکل روبه رو گردد، جایگزینی برای آن یافت نمی شود و نیروهای فراوانی باید صرف کنترل، مدیریت و مجازات آدم هایی شوند که از رشد اخلاقی بازمانده اند.

منبع روایات: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، کتابخانه نور (نرم افزار) نسخه ۹/۱.

نبوت از نگاه عارفان و فیلسوفان و ادبیان بزرگ

سید رضا طاهری

اشاره

پیامبران، حق بزرگی بر جامعه انسانی دارنـد. انسان ها در پرتو هـدایت آنها، راه را پیـدا کردند، از چگونگی شکوفایی خِرد و استعدادهای معنوی خویش باخبر شدند، شیوه درست زندگی را فراگرفتند و از راه های رسیدن به قرب خداوند آگاهی یافتند. پیامبران از دنیای آدم ها نیز غفلت نکردنـد و بخشـی از رهنمودها و تلاش‌های آنان به منظور سامان بخشیدن به دنیای آدم ها شکل گرفت. خداونـد بسیاری از آیات قرآن خود را به موضوع نبوت و بیان اهـداف و ثمره هـای بعثت پیامبران و بازگویی رسالت هـای آنـان اختصـاص داده است. این اهمیت شگرف «نبوت» موجب شـد یکی از اصول دین به شـمار آیـد. پیامبران بهترین الگوهـای جامعه بشـری و رهنمودهای آنان اثرگـذارترین سـخنان بر روی اجتماع بشـری است؛ به گونه‌ای که با نگاهی گذرا به جامعه غرب، نیک درمی یابیم که هرگز هیچ شخصیت علمی و اثرگذاری، همانند عیسی مسیح علیه السلام نتوانسته در جامعه غرب، منشأ اثر باشد.

امـا سـخن گفتن دربـاره نبوت از نگاه عارفان و فیلسوفان اسـلامی و ادبیان بزرگ، به دلیل بزرگی جایگاه آنها در میان جامعه، همواره می تواند جذّاب و قابل استفاده باشد. این سخنان درباره اهمیت مقام نبوت، ضرورت نبوت در میان جامعه، ارائه برهان های عقلی درباره ضـرورت نبوت، اهـداف و ثمره های نبوت، و مانند آنهاست. آنچه در این نوشـتار می آید، اشاره‌ای است به برخی از سخنانِ بعضی از فیلسوفان و عارفان درباره نبوت.

ص:۱۸۵

ابوعلی سینا

ابوعلی سینا در تعلیل عقلیِ ضرورت نبوت، لازمه بقای انسان را مشارکت آدم ها در دادوستد عادلانه با یکدیگر، و لازمه دادوستد عادلانه را وجود سنّت (قانون الهی) و عدالت در جامعه، و سنّت و عدالت را نیازمند سنّت آور و عدالت گستر دانسته، از این سنّت آورِ عدالت گستر به پیامبر تعبیر کرده، در این باره می گوید:

انسان [به دلیل اجتماعی بودن] ناچار است در وجود و بقای خود [با دیگران] مشارکت ورزد و این مشارکت نیز جز با دادوستد [انسان ها با یکدیگر] تحقق نمی یابد. در این دادوستد نیز ناچار از سنّت (قانون الهی) و عدالت است [که در جامعه وجود داشته باشد. سنت (قانون الهی) و عدالت نیز به ناچار باید سنّت آور (آورنده قانون) و عدالت گستری داشته باشد، تا بتواند مردم را مخاطب قرار داده، آنها را به سنّت و عدالت خود، مُلزم کند. چنین فردی باید انسان باشد. در این خصوص نمی توان مردم را به آرای خودشان واگذاشت؛ چراکه آنها در این هنگام با هم اختلاف پیدا می کنند و هر کدام از آنها، هرچه به نفع اوست عدل و آنچه به ضرر اوست، ظلم می پندارند. پس برای اینکه نوع انسان باقی بماند و به کمالِ وجودی خود برسد، باید نبی‌ای وجود داشته باشد و انسان به این قانون گذار و مجری عدالت، برای تحقق وجود و بقای نوع خویش، بیش از روییدن موی بر کناره پلک ها و ابروها و گودی کف پا و چیزهای سودمند دیگر ـ که در بقای او ضرورت ندارند، بلکه فقط به نوعی سودمندند ـ نیازمند است. چگونه ممکن است عنایت ازلی منافع غیرضروریِ یادشده را [که عبارت است از موی پلک و ابرو وگودی کف پا] اقتضا کند، ولی امر ضروری نبوت را که پایه همه سودها و کمالات است، اقتضا نکند؟ نیز چگونه ممکن است خداوند و فرشتگان به آن امور غیرضروری توجه کنند، ولی از این امر مهم (نبوت) غفلت ورزند. (ابن سینا، ۱۳۷۶: ۴۸۸؛ همو، ۱۳۸۷: ۷۰۹ و ۷۱۰ با اندکی تغییر)

ابن سینا وجود معجزه را برای متمایز شدن پیامبران از مردم و در نتیجه، پیروی مردم از آنها، ضروری دانسته، در این باره می گوید:

باید نبی‌ای وجود داشته باشد و او باید انسان باشد، [نه فرشته] و باید خصوصیتی داشته باشد که دیگر مردم دارای آن نیستند، تا اینکه مردم در او چیزی دریابند

که خود دارای آن نیستند تا با این خصوصیت، از مردم متمایز شوند و آن، معجزه است که درباره آن به ما خبر داده‌اند. (همو، ۱۳۷۶: ۴۸۸ و ۴۸۹)

ابن سینا از آشنا ساختن مردم با خدا، صفات او و معاد به عنوان نخستین رسالت پیامبران و نخستین قانونی که آنها از طرف خداوند می آورند، یاد کرده، در این باره گوشزد می کند که پیامبر باید خدا را آن گونه که برای توده مردم قابل درک است، معرفی کند، نه آن که با واژگانی سنگین و فلسفی، به معرفی خداوند برای توده مردم بپردازد؛ چنان که معاد را نیز باید برای آنها به گونه‌ای تقریر کند که برای شان قابل فهم باشد:

آن گاه که پیامبری ظهور کرد، باید با اجازه و امر و بر اساس وحی خدا و مطابق با آنچه روحُ القدس (فرشته وحی) بر او نازل می کند، قوانینی برای مردم بیاورد.

نخستین اصل از اصولی که قانون می گذارد، آشنا ساختن مردم است به اینکه دارای خداوند واحد و قادری هستند، و او از سرّ و آشکار آگاه است، و حق اوست که امرش مورد اطاعت قرار گیرد. بر نبی سزاوار است درباره معرفت خدای تعالی ـ مثلاً ـ به این اندازه بگوید که او واحد و حق است و مانندی ندارد، و از این بپرهیزد که عوام را درباره معرفت خدا مکلف سازد که به وجود خدایی تصدیق کنند که نه قابل اشاره مکانی، و نه قابل تقسیم مفهومی، و نه در خارج و نه در داخل عالَم و نه چیزی از این جنس است. اگر پیامبر، خدا را این گونه به عوام معرفی کند، دین آنها مشوّش خواهد شد و در ورطه بحث و نزاع و مشاجره خواهند افتاد. همین طور نبی، باید معاد را چنان برای توده مردم تقریر کند که از چگونگی آن، تصوری به دست آورند و به آن آرام گیرند، و درباره سعادت و شقاوت، مثال هایی آورد که برای آنها قابل فهم و تصور باشد. (همان: ۴۸۹ و ۴۹۰ با اندکی تغییر)

ابن سینا درباره ممکن بودن نبوت و اینکه موضوع نبوت، امری ناممکن نیست، می‌نویسد:

برترین انسان، کسی است که قوای عقلی او کاملاً ـ تکامل یافته، اخلاقی را که سرچشمه فضایل علمی است، به دست آورده باشد. برترین فرد این گروه، کسی است که استعداد رسیدن به مرتبه نبوت را به دست می آورد. او کسی

است که کلام خدا را می شنود و فرشتگان را در شکل قابل رؤیت شان می بیند. فرشتگان در برابر شخصی که به او وحی می شود، با شکل و شبح حاضر می شوند، و از سوی خدای متعال و فرشتگان، صدایی در گوش نبی پدید می آید که آن صدا را می شنود، بی آنکه سخنی از سوی مردم یا موجودات زنده زمینی باشد. (همو، ۱۳۸۷: ۶۹۹ و ۶۷۰)

ابن سینا وجود پیامبر را واجب، و قوانینی را که او می آورد، در شمار مستحبات و واجبات دانسته، از ثمره های عبادت های واجبی که پیامبران آورده‌اند، این گونه یاد می کند:

فرستادن پیامبر واجب است و قوانینی که پیامبر می آورد، همه سنت ها (مستحبات) و [یا] واجبات الهی‌اند. پیامبر عبادات را به فرمان الهی واجب می کند و فایده این عبادات برای عبادت کنندگان، افزون بر بقا و دوام سنّت و شریعت، بهره مندی از کمالات اخروی، در سایه تزکیه و پاک سازی آنهاست. باری، پیامبر همان کسی است که می تواند به تدبیر احوال مردم بپردازد؛ به گونه‌ای که وسیله زندگی دنیوی و مصلحت اخروی آنان فراهم آید. او انسانی است که از دیگران به لحاظ برتری در خداشناسی و علوم الهی ممتاز است. (همان: ۷۱۸)

امام محمد غزالی

غزالی «نبوت» را این گونه تعریف می کند: «نبوت عبارت است از مرحله‌ای از کمال که با آن، دیدی همراه است که با نورِ آن، مسائل غیب و اموری که عقل از ادراک آن ناتوان است، ادراک می شود.» (غزالی، ۱۳۶۲: ۵۲) او در این باره که خداوند در وجود انسان ها، نشانه هایی برای پی بردن به حقیقتی به نام نبوت نهاده، می گوید:

آن سان که کودک ممیز از درک مدرکات عقلی سر باز می زند و آن را بعید می شمارد، همین گونه برخی از خردمندان از قبول ادراکات نبوت، سر باز می زنند و آن را بعید می دانند. باید گفت این کار آنها، نادانی محض و خالی از دلیل است. اینان به آن مرتبه از کمال نرسیده‌اند که از آن دریافت عینی کنند؛ ازاین رو می پندارند حقیقتی به نام نبوت وجود ندارد.

خداوند متعال برای اینکه در این باره (درک حقیقتی به نام نبوت در جهان

هستی) کـار را بر بنـدگانش آسان کنـد، نمونه هایی از خاصـیت نبوت را در آنان به وجود آورده است. مثلاً انسان در خواب، مسائلی را که جزو غیب‌انـد، به صورت صـریح یا به صورت مثالی که بعـداً آن را تعبیر خواهد کرد، ادراک می کند. حال اگر این شـخص، چنین خـوابی را شـخصاً نیـازموده باشـد و به او بگوینـد «بعضـی از مردم هماننـد مرده‌ای بیهـوش می‌افتنـد و حس شنوایی و بینایی از آنان سلب می شود و با این حال پاره‌ای از مسائل غیبی را درک می کنند»، چنین شخصی که چنین خوابی را نیـازموده باشـد، اینهـا را محال می شـمرد و انکار می کنـد و این گونه دلیل می آورد که: حواس (حواس پنـج گانه) وسـیله ادراک هسـتند و کسـی که اشیاء را حضوری و عینی [و در بیداری، به وسیله حواس] درک نمی کند، چگونه در غیاب حواس [و در خواب به هنگام از کار افتادن حواس] آنها (یعنی امور غیبی را) درک خواهـد کرد. [بنابراین، همان گونه که در خواب، امکـان دستیابی به امور غیبی وجود دارد، در بیـداری نیز ــ برای کسـی مثل پیامبر ــ امکان دستیابی به اموری غیبی وجود دارد که عقل از درک آن ناتوان است]. (همان: ۵۱ و ۵۲)

امام محمد غزالی درباره ممکن بودن نبوت چنین دلیل می آورد:

دلیـل ممکن بودن نبوت و دلیل وجود نبوت، وجود معارفی در جهان است که هرگز با عقل قابل دستیابی نبوده‌انـد؛ مثل دانش پزشـکی و سـتاره شناسـی. هر که در این مبحث هـا به تحقیق بپردازد، خواهـد دانست که این دانش هـا جز بـا الهـام و یا توفیق خداونـد قابـل درک نیسـتند. بعضـی از احکـام نجومی جز در هزار سـال یک بار واقع نمی شود؛ چنین امری کی با تجربه قابل درک است؟ همین گونه است خاصـیت بعضـی از داروهـا. بـا این برهـان روشن می شود برای ادراکِ اموری که بـا عقـل قابل درک نیستند، روشی وجود دارد به نام نبوت. (همان: ۵۲)

یکی از نکته هـای ارزشـمندی که غزالی درباره نبوت آورده این است که انسان با توجّه و تأمل در اخبار و زنـدگی پیامبران و حالت های آنها که در قرآن نقل شده، می تواند به حقیقت نبوت دانا و آگاه گردد. وی در این باره می نویسد:

هرگاه در شـخص معیّنی شک کنی که پیامبر است یا نه، بدون آزمودن احوال و کیفیات او از طریق مشاهده و یا بسـیار شنیدن از دیگران، تصدیقش نمی کنی؛ زیرا وقتی با دانش پزشکی و دانش فقه آشنا باشی، می توانی فقیهان و پزشکان

را از راه مشاهده حالات و شنیدن گفتارشان بشناسی، و چنانچه حالات شان را مشاهده نکرده ای، آن گاه که کتاب های شان را بخوانی، ضرورتاً به حالات آنها پی خواهی برد. همین گونه هرگاه معنای نبوت را بفهمی و در قرآن و اخبار راجع به این موضوع، بسیار بیندیشی، به حقیقت نبوت دانا خواهی شد و از این طریق، نبوت محمد صلی الله علیه و آله را بالاترین درجات نبوت خواهی یافت... و تو یقین به نبوت را از این راه طلب کن، نه از راه اژدها شدن عصا و شقّ القمر؛ زیرا این مسائل هرگاه به صورت جداگانه مورد مطالعه قرار گیرند و با قراین بی شمار [مانند رفتار اخلاقی و خدایی پیامبران] تأیید نشوند، به شکل سحر و جادو و خیال رخ می نمایند. (همان: ۵۳)

غزالی آن گاه در این باره اظهار تأسف می کند که برخی از مردمان، به پیشگویی ستاره شناسان ترتیب اثر می دهند، ولی به سخن پیامبران، اهمیت نمی دهند:

اگر منجّم به کسی بگوید: هرگاه خورشید در وسط آسمان و ستاره فلان در برابر آن ایستد و طالع در برج فلان باشد و تو در این حال لباس نو بپوشی، کشته خواهی شد! آن شخص اگر چه در سرما باشد، لباس نو به تن نخواهد کرد. ... چنین شخصی که این گونه سخنان را از منجّمی می شنود و می پذیرد و به خاصیت آن اعتراف می کند، چرا مانند این امور را از قول پیامبر راستینی که مسلّح به سلاح اعجاز است و هرگز کسی از او دروغی نشنیده است، نمی پذیرد و انکار می کند. (همان: ۶۱ و ۶۲)

غزالی درباره مهربانی، مدارا و دلسوزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اینکه جایگاه ایشان فراتر از آن است که عقل بدان راه یابد، می نویسد:

هر که در گفته های پیامبر خدا بیندیشد و اخبار ایشان را درباره اهتمام به ارشاد خلق و دلجویی و مدارا و خوش خویی و سازش میان خلق و خلاصه آنچه دنیا و دین شان را اصلاح می کند، از نظر بگذراند، درمی یابد که مهربانی پیامبر به امت خود، بیش از مهربانی پدر به فرزند است. نیز به کارهای شگفتی که از او سرمی زند و از شگفتی های غیبی‌ای که قرآن از زبان او آورده و در اخبار آمده است، و آنچه باید در آخرالزمان رخ دهد و تاکنون درست در آمده، تدبّر کند، ضرورتاً خواهد فهمید پیامبر به درجه و مرحله‌ای از کمال رسیده که از حدود عقل گذشته است، و دیدی برای او حاصل شده که با آن از غیب پرده

برگرفته است. پـا نهـادن به این مرحله، مخصوص خواص است و عقـل از پـا نهـادن به آن لنگ است. این، روش تحصـیل علم ضروری برای تصـدیق پیامبر است. پس به آزمایش دست زن و در قرآن اندیشه کن و به مطالعه اخبار بپرداز تا از این مسائل به خوبی باخبر گردی. (همان: ۶۳)

غزالی سـرانجام همراه با آن که اثبات اصل نبوت را بر اساس برهان های عقلی، امکان پـذیر می داند، عقل را از درکِ چیستی نبوت ناتوان دانسته، در این باره می نویسد:

ایمـان به نبـوت آن است که به گـونه‌ای اثبـات شود که دست عقـل از آن برکنـار باشـد و دیـدی برای انسـان حاصـل شود که [وجود] مسائـل مـافوق عقـل را به تصور و ادراک درآورد. [اما اینکه حقیقت نبوت چیست، مطلبی است که عقل از درک آن نـاتوان است؛ چرا که] عقل از درک این مسائل هماننـد حس شـنوایی که از درک رنگ ها عاجز است، و هماننـد حس بینایی که از درک صداها عاجز است، ناتوان است... و نبوت عبارت از مرحله‌ای از کمال است که... عقل از ادراک آن ناتوان است. (همان: ۵۲ و ۶۰)

شهاب الدین سهروردی

سهروردی نیز از فیلسوفان و عارفانی است که وجود نبوت را به منظور سامان بخشیدن به زندگی انسان ها ضروری می داند. از نگاه او، از آنجا که مردم برای رفع مشـکلات خود و سامان بخشـیدن به معیشت خویش و حل اختلاف ها، حاضر نیستند سراغ هر انسانی بروند، ضروری است در میان آنها کسانی باشند که از حقایق آگاه بوده، مؤید از طرف پروردگار باشند. تنها در این صورت است که مردم راضـی می شونـد به آن شـخص رجوع کننـد و او را برای رسـیدگی به امور خود برگزینند. وی در این باره می نویسد:

عقل انسان ها متعارضِ یکـدیگر است و مطیع کسـی نمی شود که مـدعی است از کمال برخوردار است. به همین دلیل، وجود شـارع و عـدل گستری که دارای نفس متعالی و آگاه از حقایق و مؤیـد از عالم نور و جبروت باشـد و مردم را به حق و صـراط مستقیم هدایت کند، ضروری است. (سهروردی، ۱۳۸۰: ج۱: ۹۵، ۹۶)

سهروردی می افزاید: «هدف نبی، قانون گذاری مصالح نظام عالَم و یادآوری معاد

است؛ زیرا مردم از آخرت غافل هستند و در امور دنیا، انصاف را رعایت نمی کنند.» (همان: ج۳: ۴۵۴ و ۴۵۵) «ازاین رو، شارع (نبی)، راهی معیّن می کند و انسان با سلوک در آن و پیمودن آن راه، طریق رسیدن به خداوند را می آموزد و معاد را به یاد می آورد.» (همان: ج۲: ۲۷۰) «و نبی باید عالِم باشد و در اثر شرافت نفس خود، قادر به انجام اعمالی باشد که مردم از انجام آن عاجزند، تا در برابر وی خاضع شوند. در غیر این صورت، سخن او را نپذیرفته، با او معارضه می کنند». (همان: ۲۷۰؛ همان: ج۳: ۷۵)

سهروردی درباره رسالت ویژگی های متعالی پیامبران می گوید: «نبی، مردم را به مصالح وقت و به کارهای شایسته و به عبادت حق، ترغیب می کند. نیز به پیراستگی نفس، دستور داده، از زشتی نهی می نماید. پیامبر، عبادت ها را به انسان ها تعلیم و یادآوری و تکرار می کند.» (همان: ج۱: ۹۶ و ج۲: ۲۷۰ و ج۳: ۷۵) «پیامبر برای انجام وظایف خود باید از امکانات خاصی برخوردار باشد. از این رو، نبی از عالَم قدس یاری می گیرد و خداوند او را به قوّه نامتناهی خود مدد می رساند. ... او متصل به روح القدس شده، علم را از او فرامی گیرد و نیز از او قوه‌ای نورانی و خاصیت تأثیر کسب می کند». (همان: ج۳: ۱۸۰ و ۱۸۱)

ملاصدرا

ملاصدرا، آشنا ساختن مردم را با مبدأ و معاد و نیز هدایت و رهبری ایشان را برخی از برکات وجودی پیامبران می داند و در این باره می نویسد:

هدایت نمودن بندگان به سوی خدا، به وسیله پیامبران است، و برای مردم به اندازه پیروی از پیامبران، انوار الهی و اسرار ربانی حاصل می گردد. نبی کسی است که از طرف خداوند برای هدایت و رهبری خلق برانگیخته شده، و از ذات و صفات و افعال پروردگار خبر می دهد، و مسائل آخرت را همانند حشر و نشر و پاداش نیکوکاران و عذاب دوزخیان برای مردم بیان می کند. (ملاصدرا، ۱۳۸۴: ۶۳۱)

ملاصدرا پس از آن که برای نبوت، ظاهری و باطنی قایل می شود و ظاهرِ آن را «شریعت» و باطن آن را «ولایت» اعلام می دارد، درباره کارکردهای «ولایت» و «شریعت» می نویسد:

نبوت را باطنی است که آن ولایت است، و ظاهری است که آن شریعت است. پس نبی به واسطه ولایت، معانی و حقایق را از خداوند و یا فرشته دریافت می کند و به واسطه نبوت، آنچه از خداوند با واسطه یا بدون واسطه گرفته است، به بندگان خدا می رساند، که نام آن شریعت است. نبی با شریعت، آنان را پاک نموده، کتاب و حکمت را آموزش می دهد. (همان: ۶۳۱ و ۶۳۲)

حکیم مهدی الهی قمشه‌ای

حکیم الهی قمشه‌ای لازمه پرورش و تکامل انسان ها را آمدن قانون الهی از سوی پیامبران می داند؛ چراکه اگر این قانون از سوی خودِ بشر وضع شود، مردم درباره درستی آن، ایمان قلبی نمی آورند و در نتیجه، از نظر روحی و به طور کامل، اداره نخواهند شد. ازاین رو، خداوند به همراه پیامبران، معجزه نیز می فرستد تا موجب ایمان قلبی مردم به قوانین الهی شود. وی در این باره می گوید:

مشارکت اجتماعی مردم، نیازمند قانون در مبادله حاصل کار هر یک است، و آن قانون اگر از طرف خودِ بشر بر خود و از طرف افراد عادی بشر وضع شود، مردم از باطن و وجدان به آن قانون نمی گروند و ایمان قلبی به صحّت و درستی آن نمی آورند و در نتیجه، این قانون آنها را از نظر روحی و به طور کامل نمی تواند اداره کند. ازاین رو برای بشر، پیامبری از سوی خداوند نیاز است که به واسطه روح کامل خود، با عالَم غیب و جهان فرشتگان در ارتباط باشد و بتواند به وسیله معجزه، در طبیعت تصرف کند و امور خارق العاده انجام دهد، بی آنکه محتاج به تعلیم از سوی بشر و مدرسه و استاد شود و خداوند بی واسطه بشر، حقایق و مصالح را به او بیاموزد، که لازمه‌اش اعجاز است، و قانونی که دربرگیرنده مصلحت های زندگی مادی و معنوی باشد، و کار دنیا و آخرت خلق را سامان بخشد به او بدهد، تا در این هنگام خلق به او و قانون و کتاب او ایمان آورند و تصدیق به درستی و صلاح آن کنند و با اطمینان خاطر در ظاهر و باطن، به آن عمل کنند و از دل و جان تسلیم آن شوند. (الهی قمشه ای، ۱۳۸۸: ۳۰۱)

حکیم الهی قمشه‌ای، حکمت اصلی بعثت پیامبران را رهانیدن مردم از دام شهوات و تمایلات نفسانی دانسته، در این باره می نویسد:

قوای عقلی، تنها در عده اندکی از انسان ها قوی است و در اکثر آنها متوسط و ضعیف است. در این هنگام که عقل متوسط و ضعیف است، قوای دیگر بشری، مانند شهوت و غضب و تمایلات نفسانی و اوهام و خیالات، با عقل معارضه و مخالفت کرده، از ادراکاتِ عقل، اطاعت نمی کنند. در نتیجه، اخلاق او را به انحطاط می کشانند و وی را از راه سعادت و تکامل علمی و عملی بازمی‌دارند و در پی آن، امر زندگانی مادی و معنوی او را مختل و تباه می سازند. اینجاست که خداوند از روی لطف خود، برای بشر از جنس او پیامبران و سفیران الهی را فرستاد... تا بندگانش را از حقایق معنوی آگاه کرده، شیوه مبارزه با تمایلات نفسانی را به آنان بیاموزد، تا قافله بشری، راه تکامل و طریق سعادت را بپیماید و به لقای خدا _ که کمال مطلق است _ نایل گردد. (همان: ۳۰۰ و ۳۰۱)

حکیم الهی دلیل ضرورت وجود عصمت در پیامبران را کسب شایستگی برای دریافت وحی و حقایق آسمانی و رساندن آنها به بشر دانسته، در این باره می گوید:

پیامبر باید از عصمت برخوردار باشد تا در اثر آن، گرفتار شهوت و غضب و اوهام و خیالات شیطانی نشود و اخلاق ناشایسته در وی پدید نیاید، تا بتواند با عالَم مابعدالطبیعه ارتباط یافته، به جهان غیب و عالم ملکوت دست یابد. در این هنگام حقایق علمی و اخلاقی و عملی و هرچه به صلاح بشر است، از سوی خداوند به وی بر آنها القا و الهام گردد، و او این حقایق را به انسان ها برساند. (همان: ۳۰۰)

شهید مطهری

ایشان می نویسد:

اگر حکومت دین و حکومت انبیا در میان بشر در گذشته و حال نبود، امروز بشری بر روی زمین نبود. بشر بقای خودش را در روی زمین و همین تمدنی را که امروز در روی زمین دارد، مدیون پیغمبران است. آنها، هم او را رهبری کردند و هم خودش را از شرّ خودش نگهداری کردند، و حتی امروز هم که این همه علم پیش رفته و عقل بشر کامل شده است، باز هم نقش پیامبران محفوظ است؛ یعنی همین الآن هم که بشر تربیت های انسانی‌ای که دارد، از پیغمبران به ارث برده است، و مقدار انسانیتی که دارد، باز هم از بقایای همان تعلیمات دینی و کتاب های آسمانی است که اگر فرض کنیم همین الآن تأثیر

کتاب های آسمانی را با یک قوّه و قدرتی از روح بشر به کلی بیرون بکشیم، این مساوی خواهد بود با فنای بشریت، یعنی با از بین رفتن روح انسانیت، بشر به صورت یک موجودات درنده‌ای درخواهد آمد. (مطهری، ۱۳۷۳: ۱۹)

امام خمینی=

ایشان بر آن است که: «خودتان را پیرو تعلیمات انبیاء کنید؛ مبدأ این است، از اینجا باید رفت. آنها راه را نشان داده‌اند؛ ما راه را نمی دانیم، آنها راه را می دانند، طبیب هستند، و راه را می دانند، راه سلامت را می دانند. آنها راه سلامت را به ما گفته‌اند.» (امام خمینی =، ۱۳۷۵: ۱۳۰) «هر چه که سلامت در دنیا هست و برکت هست، از همین کوشش انبیا است... هرچه خوبی هست، از آنهاست، که اگر پیامبران را از جمع بشر، منها کنند، آن وقت خواهد دید چه خبر است، دنیا چه خواهد شد». (فراهانی، ۱۳۸۵: ۷۴)

نظامی عروضی سمرقندی

نظامی عروضی سمرقندی، شاعر و از برجستگان ادب فارسی است. او در کتاب چهار مقاله درباره نبوت می نویسد:

در میان مردم، گروهی هستند که شب و روز و پنهان و آشکار، کارشان این است که در این اندیشه می کنند که: ما که‌ایم، و از چه در وجود آمده‌ایم و پدیدآورنده ما کیست؟ یعنی آنها از حقایق اشیا بحث می کنند و در آمدن خویش و از رفتن خویش تأمّل و تفکّر می کنند، که چگونه آمدیم و کجا خواهیم رفتن؟ این گروه دو نوع اند: یک نوع آن اند که از طریق استاد و یا تکلف و با خواندن و نوشتن به حقایق اشیا و پاسخ سؤالات یادشده دست می یابند، که آنها حکما هستند؛ و نوع دیگر آن اند که بی استاد و بی نوشتن و خواندن به ژرفای مسائل یادشده می رسند، و این نوع را انبیا خوانند. خاصیت نبی سه چیز است: یکی آن که علوم را داند، بی آنکه جایی آموخته باشد، و دوم از گذشته و آینده خبر می‌دهد، و سوم، نفس او از قوّت و قدرتی برخوردار است که هر گونه که بخواهد، می تواند در طبیعت تصرّف کند. این بدان سبب است که او با عالَم ملائکه شباهت پیدا می کند و در عالَم انسانی، بالاتر از او وجود ندارد. (نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۸۲: ۱۶)

ص:۱۹۵

عنصرالمعالی کیکاووس بن قابوس بن وشمگیر

عنصـرالمعالی، نامی آشنا برای ادب دوستان و کتاب قابوس نامه او از گران بهاترین کتاب ها در ادب فارسی است. او هستی را چون زنجیره‌ای می دانـد که بـدون حلقه پیامبران، ناقص و ناتمام خواهد بود؛ بدین گونه که عدالت خداوند اقتضا می کند که چون روزی آفرید، روزی خوار را نیز که مردمان باشـند، آفرید. چون مردم را برای خوردن روزی آفرید، باید سیاست در میان آنها حاکم باشد و سیاست نیز بدون راهنما، خام خواهد بود. ازاین رو، پیامبران را در مقام راهنما آفرید:

چون دانستی که ایزد تعـالی در جهـان، هیـچ نعمتی بیهوده نیافریـد، پس بیهوده بود اگر دادِ نعمت و روزی، ناداده مانـد؛ و دادِ روزی آن است که به روزی خوار دهی تـا بخورد. چون داد، چنین بود، مردم آفریـد تـا روزی خورنـد؛ و چون مردم آفریـد، و اتمـام نعمت به مردم بود، و مردم نیـاز ناچـار بودنـد از سیاست و ترتیب، و ترتیب و سیاست نیز بی رهنمای خام بود ــ که هر روزی خوار که روزی بی ترتیب و عـدل خورَد، سپاس روزی دهنـده ندانـد، و این عیب، روزی دهنده را بوَد که روزی به بی دانشـان و ناسـپاسان دهــد؛ درحـالی کـه روزی ده، بی عیـب اسـت و روزی خـوار را بی دانش نگـذاشت. پس در میـان مردم پیغـامبران فرسـتاد تـا رهِ داده و دانش و ترتیب روزی خوردن و شـکر روزی ده گزاردن به مردم بیاموزنـد، تا آفرینش جهان به عدل بوَد، و تمامی عدل به حکمت، و اثر حکمت، نعمت؛ تمام بودن نعمت به روزی خوار، و تمام بودن روزی خوار به پیغامبر ره نمای. (عنصر المعالی کیکاووس بن وشمگیر، ۱۳۸۵: ۱۴ و ۱۵)

او در ادامه، پیـامبران را این گـونه می سـتاید: «خداونـد همه پیغـامبران را راست گوی قرار داد از آدم تـا پیغـامبر مـا: و در دین فرمان بُردار باشند، و در شکر خداوند کوتاهی نکنند، و حقِّ واجبات را ادا کنند، تا نیک نام و ستوده باشند». (همان: ۱۵)

عنصـرالمعالی، از پیامبران مُرسل با عنوان کسانی یاد می کنـد که در علم فراست به کمال خود رسـیده‌اند؛ ازاین رو، از نیک و بـد باطن مردم آگاه انـد: «و آدمی را نتوان شـناخت مگر به علم فراست و تجربه، و تمامتِ علم فراست، علم نبوت است، که به کمال او هر کسی نرسد مگر پیغامبری مرسل، که به فراست می تواند نیک و بد باطن مردم بداند». (همان: ۱۱۱)

ص:۱۹۶

منابع

۱. ابن سینا. ۱۳۷۶. الالهیات مِن کتاب الشفاء. تحقیق: آیت الله حسن زاده آملی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. چاپ اول.

۲. ابن سینا. ۱۳۸۷. النجاه من الغرق فی بحر الضلالات. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. چاپ سوم.

۳. امام خمینی. ۱۳۷۵. تفسیر سوره حمد. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی=. چاپ اول.

۴. سهروردی، شهاب الدین یحیی. ۱۳۸۰. مجموعه مصنفات شیخ اشراق. تصحیح: هانری کربن. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. چاپ سوم.

۵. عنصرالمعالی کیکاووس بن قاموس بن وشمگیر. ۱۳۸۵. قابوس نامه. به اهتمام و تصحیح: غلام حسین یوسفی. تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ چهاردهم.

۶. غزالی، محمد. ۱۳۶۲. المنقذ من الضّلال. ترجمه: صادق آئینه وند. تهران: امیرکبیر. چاپ دوم.

۷. فراهانی، مجتبی. ۱۳۸۵. تعلیم و تربیت از دیدگاه امام خمینی=، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی=. چاپ چهاردهم.

۸. مطهری، مرتضی. ۱۳۷۳. نبوت. تهران: صدرا. چاپ اول.

۹. ملاصدرا. ۱۳۸۴. مفاتیح الغیب. ترجمه: محمد خواجوی. تهران: مولی. چاپ اول.

۱۰. نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر. ۱۳۸۲. چهار مقاله، تهران: صدای معاصر. چاپ دوازدهم.

۱۱. الهی قمشه‌ای، مهدی. ۱۳۸۸. حکمت الهی عام و خاص. تهران: هرمس. چاپ اول.

ص:۱۹۷

متن ادبی

آموزهایی با هرزمانه

سیده طاهره موسوی

زمین در محاصره غم

زمین لبریز از ستم و ماتم بود و در محاصره غم. اندیشه ها در شورش شوم لشکر خرافه و جهل شکست خورده بودند و سپاه باورها چنان سست و بی سلاح مانده بود که در به روی هر فرمانروای باطل می گشود؛ فرمانروهایی که ناباورانه شرک و کفر و گناه را بر سریر عقل می نشاندند.

گوش ها، مفت شنیده های مهمل گویان را از اعماق پذیرش، می شنیدند و زبان ها هرچه برای ارزان گوش ها از پایان تیره اندیشی می گفتند، ثمری نداشت.

مفلوک اندیشان تمام تیره افکار شبرنگ قدرت خود را برای به چنگ آوردن زر و زور و زیور به کار گرفته بودند. شهر پر از غبار بود و بی عصمتی. از نفس های سنگ اندیشان بوی پلیدی، بوی دود و حسادت و کینه برمی خاست؛ آن قدر که نه تنها اندک نیک مردمان و توحیدباوران، که هوا هم از نفس کشیدن در بین مسموم نفسان نفس کم آورده بود.

تیرگی و گناه، رخساره عربستان را چونان شبی وهم ناک و نامتحمل ساخته بود؛ تا آنجا که هیچ نغمه خوانی، حتی گنجشک ها هم بر فراز شهر پرواز نمی کردند.

تکثیر بی وقفه عصیان

نه تعریفی برای اخلاق بود و نه تفسیری برای نیکی. نه از عشق خبری بود و نه از شادی بدون پوچ روی. نه از طراوت خبری بود و نه از کمال. نه از بهار خبری بود و

ص:۱۹۸

نه از جمـال. نه از دل خـبری بود و نه از زلالـی. نه از بـاران خبری بود و نه از رویش. نه از دانش خبری بود و نه از بینش. فقط عصیان و سرگشتگی در تکثیر بود و تکثیر.

خلوتی از جنس دل

اما تنها در گوشه ای از جهان، سکوت بود و خلوتی از جنس دل؛ دلی که عاشـقانه تر از عاشقانه، لحظه به لحظه بیشتر از پیش از توحید سرشار می شد. نغمه نجواهای دلش آن قدر دلنشـین بود که تمام گنجشک ها پشت در غار به گوش می نشستند. او می خواند بی بدیل و یگانه، با زیباترین و پرتبسم ترین واژه ها خدای یگانه را؛ خدایی که سراسر مهر است و عشق!

شوری از جنس شعور

زمین و آسـمان به گونه ای است که هیچ گاه نبوده. ... گام برمی دارد حتی ضـرباهنگ گام هایش هم آهنگ بهار و رستاخیز دارد. گویی در ثانیه ثانیه زمین، شوری از جنس شـعور برپا شـده است. آشوبی از جنس عشق میهمان دلش شـده. فرشـته ها به صف شـده انـد تـا هر یـک ناب ترین تصویر را از جاودانه حادثه زمین در حافظه آسـمان حک کننـد. حادثه ای به دل سـتانی عشق؛ عشقی به رنگ توحید.

نه تنهـا زمین و آسـمان، نه تنهـا کهکشـان، که هزاران پیـام آور الهی، هزاران دل های سـیراب نشـده، هزاران نیکی های اتفاق نیفتاده و هزاران تقـدیر حکمت پوش منتظرنـد؛ منتظر معجزه ای که دوباره زمین را به آسـمان پیونـد زنـد و قنوت ها را به یک قدمی ملکوت برساند.

عقـل هـای گریخته به ناکجاآباد، دخترکان آماده به گور، انسانیت مچاله شـده در خرافه و دود، خاک خسـته از بودن و همه و همه منتظر نوری از عرش اند؛ نوری که از معجزه نبوت، تمام سیاهی ها را در ذره ای از پرتو افلاکی اش ناپدید کند.

بخوان آموزه هایت را...

گویی بر پهنه ملکوت نشسـته است، بـا مناجـاتی از دلش که بر زبان گیتی، جاودانه نغمه یا سـبوح و یا قـدوس می شود. اینک دلدار است که به پاس تمام دلدادگی هایش با او سخن می گوید:

ص:۱۹۹

بخوان به نام خداوند!

بخوان به نام او که آفرید!

بخوان تـا بـا بـدیع خوانـدنت، تنها لا اله الا الله نصـیب عرش شود از دیـدار زمین، تا چشـمه نماز همیشه جوشان باشـد از نور و ارادت، تا سـلام غنچه ای شـکوفا باشد در هر کلام،، تا نیازها فقط به درگاه شایسته ناز و لایق یگانه پروردگار آفرینش جاری شود، تـا در آینه دل ها، همیشه تصویر عشق به منتهای بیکران رحمت، غوغا به پا کنـد و عبادت و اطاعت تنها اتفاق پیش قـدم خاکیان باشـد، تا زر و زور و زیور جای خود را به شور و شـعور و شـهادت دهنـد، تا نوزادان دختر، ریحانه باشـند در گلسـتان زندگی، تا مهرورزی و خوش رویی سهم ابدی مؤمنان شود از دیدار یکدیگر.

بخوان تا عقل از جنون درآمده و جان بگیرد، با تفکری از جنس دانایی، تا مؤمنان در برابر دشواری ها بایسـتند با دسـتان یاری و همت یکـدیگر، تا با رأفت و تبسم در نگاه، غبار از رخساره یکـدیگر بگیرند، تا بیاموزند کرامت بخشـیدن به اخلاق و رفتار را، تا بر قاصـدک آرزوها، آمین یکـدیگر را بگمارنـد، تا در هنگام مصـیبت ها، بتپنـد در قلب یکدیگر و بسوزند در غم زخم های یکدیگر، تا سـعادت و رستگاری را برای یکدیگر بخواهند و هدایت را دعا کنند؛ اما ای کاش جهان هیچ گاه آموزه ها و صدای آسمانی تو را از یاد نمی برد!

بخوان ای پیـامبرم، بخوان آموزه هـایت را؛ آموزه هـایی که با هر زمانه ای پیش می رود؛ همواره ناب و تازه. بخوان دوباره در گوش جهان... .

ص:۲۰۰

یادش باران، یادش دریا

رقیه ندیری

از کوه عشق بالا رفتی و در غار ایمان معتکف شدی. از ظلمات شهر که در پشت کورسوی فانوس ها پنهان بود. فرار کردی. تا خلوتت پر از نور لایزال باشد. پر از آرامش ساده و صمیمی صحرا، که در آن به سیر درون بروی و از خودت به خداوند برسی. از هیاهوی شهر گریختی تا در سکوت زلال معتکف باشی. خدا تو را از کوه عشق بالا برد تا برای مردم دلسوزترین باشی و چقدر این خلق وخوی نیک به تو می آید. وقتی قرار شد نامت محمد باشد، وقتی قرار شد ردای پیامبری بپوشی، وقتی قرار شد خورشید در گریبان داشته باشی و به تیرگی دل مردم فرود آیی، کمتر کسی شکوه و عزت و جلالت را درک کرده بود. مهربان روزهای مبادای من. ای فرستاده آسمانی سیرت که زمین را با وجود خودت زینت دادی، چقدر ردای پیامبری برازنده توست. مهربان شب های تنگ و تاریک من، خدا چقدر مرا عزیز داشته که چون تویی را برای مهربانی کردن برانگیخته است. محبت تو باران است؛ بهار از آن می تراود. محبت تو رود است تشنگان را سیراب می کند، بی آنکه سیلاب شود و کسی را بترساند. محبت تو دریاست؛ طوفانی هم که بشود، کسی را غرق هم بکند، آن کس از نجات یافتگان خواهد بود. محبت تو شفاست؛ همه زخم ها و دردها با آن التیام می یابند ای یادت آسمان، که دامن دامن ستاره بر خاک افشانده ای، مرا در هاله محبت خود حفظ کن. خدا مهربانی اش را به تو داد تا با آن به دیدن من بیایی و اخم گره خورده بر جبینم را با آن بگشایی. خودم را به تو سپرده ام. برایم بخوان. بخوان آیه های نور و رحمت خدا را. بخوان آیه های ایمان را. معجزه کن تا هر لحظه، هر آن از نو مسلمان شوم و از نو با تو بیعت کنم و از

نـو به تـو عشـق بورزم. ای که از کوه نور طلوع کرده ای، مرا روشن کن و بگـذار در کنـار نوری که آورده ای، خـانه ای برای خود بسـازم و زنـدگی تـازه ای را آغـاز کنم. تو که دلت به حـال ما مردم فقیر و اسـیر سوخته و در راه محبت به ما خم به ابرو نخواهی آورد، آن قدر مهربانی که من در گوشه ای از آن، قهر و غضب دنیا را فراموش کنم و دلگرم با تو بودن باشم.

ص:۲۰۲

شعر

رستاخیز علم و حلم

سید علی اصغر موسوی

زمین بود و خاک و شعور زمانه

و سنگی که هرگاه می شد بهانه

زمین بود و شلاق و آیین بیداد

و گم گشته در ناله ها، نقش فریاد

زمین بود و خاکستر و خون و آتش

و شهری پر از زخم افسون و آتش

پر از هزل و بیهودگی، چامه ها بود

برای دل هند و حمامه ها بود

در آنجا نه فضلی، نه فخری، نه حکمت

به جا مانده تنها، تقلای شهوت!

اگر عده ای چشم خود وانمی کرد

کسی آسمان را تماشا نمی کرد

درخشید یکباره نوری ز خاور

که شد آسمان از وجودش معطر

چنان آشنا، نام دلجوی او بود

که آکنده دل عطر گیسوی او بود

ص:۲۰۳

بلند آسمانش چو خاک زمینش

ابوالقاسم، احمد، محمد امینش

ز چشم جهان، رخوت خواب ها رفت

ز تن ها، تن آسانی تاب ها رفت

زمینی که در خود ندیده صفایی

ندیده نکو صورت آشنایی

چنان شور و وجدی در او شد نمایان

که «کسرا» هراسان شد از رقص ایوان

فقط بدر و خندق نشد جلوگاهش

که شق القمر کرد مهر نگاهش

ز حلمش، بشر جلوه برتری یافت

ز علمش، همی در جهان سروری یافت!

ص:۲۰۴

نور محض

سودابه مهیجی

ای نور محض! شام مرا پرستاره کن

این ظلمت فلک زده را پاره پاره کن

از بام عشق، ماه جهان تاب بی زوال!

ابرو بتاز و دلشدگان را شماره کن

ابرو بتاز و گوشه چشمی به قدر وحی

سوی مسیر سبز رهایی اشاره کن

از نام خویش پرچم صلحی برآور و

یکپارچه لباس تن هر مناره کن

برخیز ای رسالت پایانی جهان

کفر معاصر همگان را نظاره کن

دنیا نیازمند رسولی دوباره است

ای اختر نجات! ظهوری دوباره کن!

ص:۲۰۵

میلاد حضرت امام حسین علیه السلام میلاد حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام میلاد حضرت امام سجاد علیه السلام

اشاره

جمعه، شنبه، یک شنبه

۱، ۲ و ۳ خرداد ۱۳۹۴

۳، ۴ و ۵ شعبان ۱۴۳۶

۲۲, ۲۳ and ۲۴. May. ۲۰۱۵

_ در محضر خورشید

_ متن ادبی

_ شعر

_ داستان

ص:۲۰۷

در محضر خورشید

تأملی در سخنان حضرت امام حسین علیه السلام

ابراهیم اخوی

خدامحوری

رعایت حریم ها، به ارتقای شخصیتی ما کمک کرده، اعتبار دوچندانی نصیب ما می کند. زمانی که محور عملکرد ما، رضایت خداوند باشد، رفتارهایی متعالی خواهیم داشت و اطمینان درونی را تجربه خواهیم کرد. به همین دلیل، امام حسین علیه السلام در سفارش به مردی که از او درباره خیر دنیا و آخرت پرسید، فرمود: «بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیم. اما بَعدُ، فَإِنَّهُ مَن طَلَبَ رِضَا اللّهِ بِسَخَطِ النّاسِ کَفاهُ اللّهُ امورَ النّاسِ، ومَن طَلَبَ رِضَا النّاسِ بِسَخَطِ اللّهِ وَکَلَهُ اللّهُ إلَی النّاسِ. وَالسَّلامُ؛ به نام خداوند بخشاینده مهربان. اما بعد، هر کس رضایت الهی را با نارضایی مردم بطلبد، خداوند برای کارهای مردم و حلّ نارضایی آنان او را بس است؛ و هر کس با خشم خدا در پی خشنودی مردم باشد، خداوند، او را به مردم وامی گذارد. والسلام».

نیکی به نام یکتا

زبان سپاسگزاری در کسانی که با آنان دادوستد احسان گونه داریم، ممکن است ضعیف یا خاموش باشد. در این شرایط نمی توان دست از خوبی برداشت و جامعه را با رکود احسان روبه رو کرد، بلکه می توان با باوری فراتر از خویشتن بینی، به معامله با خداوند پرداخت و او را در میدان نیکی ها، حسابگر

شمرد. این شیوه اجتماعی که به دست معصومان آموزش داده شده و خود آن بزرگواران از پیشتازان چنین احسانی بوده اند، کمک می کند خود و دیگران را از موهبت و لذت احسان بهره مند سازیم. امام حسین علیه السلام در توصیه ای فرمودند: «مَهما یَکُن لِأَحَدٍ عِندَ أحَدٍ صَنیعَهٌ لَهُ رَأی أنَّهُ لا یَقومُ بِشُکرِها فَاللّهُ لَهُ بِمُکافَأَتِهِ؛ فَإِنَّهُ أجزَلُ عَطاءً وأعظَمُ أجرا؛ هر کس درباره دیگری کار نیکی کند و ببیند او سپاسگزارِ آن نیکی نیست، خداوند، پاداشش می دهد؛ چراکه خداوند، عطایش بیشتر و پاداشش بزرگ تر است».

حضرت در تأکید بر سودمندی چنین رفتار و انتخابی می فرمایند: «مَن أحسَنَ أحسَنَ اللّهُ إلَیهِ، وَاللّهُ یُحِبُّ المُحسِنینَ؛ هر که نیکی کند، خداوند به او نیکی می کند و خداوند، نیکوکاران را دوست می دارد.» شایسته است فرد نیکوکار، از همان ابتدا سمت و سوی رفتار پسندیده اش را خدایی کند و از زمان تصمیم تا پایان آن، از حمایت و دلجویی خداوند برخوردار شود. در چنین شرایطی، اگر با زبان ناسپاس روبه رو گشت، رنجشی نخواهد دید.

هنوز دیر نشده است

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، مجموعه ای از آیین نامه های زندگی را تحویل جامعه بشری داد که برای همیشه می تواند نسخه تضمینی زندگی آرام و رضایت بخش باشد. هرگاه که این نسخه دستخوش فراموشی گردد یا به حاشیه کشیده شود، نسخه های تقلبی وارد میدان زندگی می شود و عوارض خود را برجای خواهد گذاشت. از آنجا که قوانین حضرت از سوی خداوند صادر شده، بی گمان بهترین و کامل ترین است و در همه زمان ها کاربرد دارد. در سخنی از سالار شهیدان می خوانیم: «لَو أنَّ النّاسَ سَمِعوا قَولَ اللّهِ عزوجل ورَسولِهِ لَأَعطَتهُمُ السَّماءُ قَطرَها، وَالأَرضُ بَرَکَتَها، ولَما اختَلَفَ فی هذِهِ الامَّهِ سَیفانِ، ولَأَکَلوها خَضراءَ خَضِرَهً إلی یَومِ القِیامَهِ؛ اگر مردم سخن خدا و پیامبرش را می شنیدند، آسمانْ بارانش را، و زمینْ برکتش را به آنان می بخشید و هرگز در این امت، اختلاف و زد و خورد پیش نمی آمد و همه از نعمت سرسبز دنیا تا روز قیامت، برخوردار می شدند.» هنوز هم می توان بخش مانده از زندگی خویش را نجات داد و به سوی حدود الهی حرکت کرد و لذت برد.

امید به آینده

امیدآفرینی از ویژگی های رهبران جامعه است که روحی تازه در کالبد اجتماع می دمند و در پرتو آن، حرکت و پویایی را رقم می زنند. در سخنی از سومین امام، سال های پیش از ظهور آخرین ذخیره خدا، چنین روح امیدی دمیده شده است. امام حسین علیه السلام در بیان آنچه هنگام ظهور امام زمان علیه السلام رخ می دهد، فرمود:

ولَتنزِلَنَّ البَرَكَهُ مِنَ السَّماءِ إلَى الأَرضِ حَتّى إنَّ الشَّجَرَهَ لَتقصِفُ مِمّا يَزيدُ اللّهُ فيها مِنَ الثَّمَرَهِ. ولَتُؤكَلُ ثَمَرَهُ الشِّتاءِ فِي الصَّيفِ، وثَمَرَهُ الصَّيفِ فِي الشِّتاءِ وذلِكَ قَولُهُ تَعالى: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى ءَامَنُواْ وَاتَّقَوْاْ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَتٍ مِّنَ السَّمَآءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُواْ.

برکت از آسمان به سوی زمین فرومی ریزد، تا آنجا که درخت از میوه فراوانی که خداوند در آن می افزاید، می شکند. [مردم] میوه زمستان را در تابستان و میوه تابستان را در زمستان می خورند و این، معنای سخن خداوند است که: و اگر مردم آبادی ها ایمان می آوردند و پروا پیشه می کردند، برکت هایی از آسمان و زمین به روی آنان می گشودیم؛ لیکن تکذیب کردند.

بحث نکن!

مهار زبان، یکی از بهترین روش های مدیریت ارتباط است. زمانی که زبان افسارگسیخته به هر طرف هجوم بَرَد و هر سخنی را مجاز شمارد، آسیب های جدی و فراوانی در حیطه های فردی و اجتماعی بروز می یابد، ولی آن گاه که هر فردی مسئولیت مراقبت از آن را بر عهده گیرد، با مجموعه ای از انسان های کنترل شده روبه رو خواهیم بود. مجادله و بگو مگو که ریشه بسیاری از اختلاف های زناشویی، تربیتی و اجتماعی است، قابل مهار و رها شدن است. در آموزه های اخلاقی بزرگان به این مهم بسیار اشاره شده است. در سخنی از امام حسین علیه السلام نیز می خوانیم: «لا تُمارِيَنَّ حَليما ولا سَفيها، فَإِنَّ الحَليمَ يَقليكَ وَالسَّفيهَ يُرديكَ؛ با آدم بردبار و نادان، مجادله نکن؛ چراکه فرد حلیم، دشمنت می دارد و شخص نادان، پستت می سازد».

انجامش بده!

از وقتی به انجام کاری تصمیم می گیریم، تمام ذهن ما با آن کار درگیر می شود و تا

ص:۲۱۱

پایان و اعلام پیام «تمام شد» آن را دنبال می کند. اگر کسی به بهانه های گوناگون، میان تصمیم و اقدام و نیز نتیجه گیری فاصله اندازد، به خود آسیب زده، بخشی از آرامش خویش را حراج کرده است. در نکته های دینی نیز به این مسئله توجه داده شده است. برای نمونه، آورده اند که مهر امام حسین علیه السلام این پیام را با خود داشت: «کانَ نَقشُ خاتَمِ حُسَینِ بنِ عَلِیٍّ عَلِمتَ فَاعمَل؛ نقش مهر حسین بن علی علیه السلام چنین بود: دانستی؛ پس به کار بند».

منبع روایات: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، کتابخانه نور (نرم افزار) نسخه ۹/۱.

ص:۲۱۲

نگاهی به حماسه عاشورا از منظر زیبایی شناسی

سید محمود طاهری

اشاره

حماسه بزرگ و بی مانند عاشورا، از جنبه های گوناگون قابل تأمّل و بررسی است که یکی از آنها، جنبه زیباشناسانه آن است. این بُعد از حماسه عاشورا، آن را از منظر زیبایی شناسی می کاود و به بررسی زیبایی هایی که در آن بازتاب یافت می پردازد. البته حماسه عاشورا در مقابل خود، زشتی و پلشتی نیز داشت که از لشکر دشمن به ظهور رسید. از یک منظر می توان آن را به فال نیک گرفت؛ چراکه در اثر این پلشتی و زشتی، زیبایی عاشورا نمودِ بیشتری یافت و بهتر توانست تجلی یابد. به هر حال، حماسه عاشورا سرشار از زیبایی هاست که واکاوی آن، می تواند دلبری و گیرایی این حماسه را دوچندان کند و هر انسانِ دلداده حماسه عاشورا را بیش از پیش به دلدادگی و تعظیم وادارد. فراموش نکنیم نخستین کسی که سنگ بنای نگاه زیبایی شناسانه به حماسه عاشورا را نهاد، حضرت زینب علیهاالسلام بود، آن گاه که در مجلس ابن زیاد فرمود: «ما رَأَیْتُ إِلّا جَمیلًا؛ جز زیبایی ندیدم». (سید بن طاووس، ۱۳۷۸: ۱۷۸)

استاد علامه محمدتقی جعفری در تبیین این سخن جاودانه حضرت زینب علیهاالسلام می نویسد:

زیبایی های معقول (معنوی)، کوتاه ترین راه به سوی خداست. ... در مورد حسین بن علی باید دید در درون این مرد چه چیزی نهفته بود که اگر حادثه صدها بار تندتر از این می شد، برای او هیچ فرقی نمی کرد... بلکه حضرت زینب هم زیبایی این حادثه را می دید. یزید به حضرت زینب گفت: دیدی با برادرت چه کردند؟ زینب گفت: «ما رَأَیْتُ إِلّا جَمیلًا؛ جز

زیبـایی ندیـدم.» ما بایـد درباره زیبایی چه تصوری داشـته باشـیم که قطعه قطعه شـدن اعضای عـده ای از پاکان اولاد آدم، این گونه زیبا جلوه کنـد؟ ما از زیبایی چه چیزی بایـد در نظر داشـته باشـیم که آن همه مصایب و شدایـد را زیبا بـدانیم. زیبا یعنی چه؟ یعنی حادثه حسین، جمال هم داشت؛ فقط جلال نیست. (جعفری، ۱۳۸۰: ۵۱۹ و ۵۲۰)

ضرورت بحث از زیبایی های حماسه عاشورا

بی گمان همه ما درباره حفظ پیام های عاشورایی مسئول هستیم و وظیفه داریم همواره این حماسه را زنده نگه داشـته، پیوسته آن را باشـکوه تر به تصویر بکشـیم. امـا آنچه مـا را در این بـاره بیشتر مـدد می کنـد، بـازگویی زیبـایی هـای آن و ارائه آن به جهانیـان است. به یقین از آنجـا که بـازگویی حمـاسه عاشورا، همواره در طول تاریـخ مسـئله ای از مسائل جامعه بشـری را حل نموده، نیـازی از نیازهـای روحی و معنوی آدم را برطرف کرده، کـاری فرهنگی در راسـتای رشـد و تعـالیِ جامعه بشـری بوده است. بدیهی است توجه به این موضوع از منظر زیبایی شناسی ــ به دلیل هم سویی زیبایی شناسی با فطرت، ذوق و طبع زیبایی جوی انسـان ها ــ بسـی بهتر به جان ها نشسـته، بسـی زلال تر و لطیف تر می توانـد عقل را شاداب و دل را سـیراب کنـد. بشـر همواره ستایشگر و جویای زیبایی ها بوده، در برابر آن تعظیم نموده است. در این باره اگر از ستایش و تعظیم «حقیقتی» و «پیام والا-یی» بازمانـده است، به دلیـل آن بوده که به زوایـای زیبـای آن پی نـبرده، از جمـال پنهـان آن بی خـبر مانـده است. از این رهگـذر، هر انـدازه جنبه های زیبایی شـناسانه حقیقتی و پیام والایی، واکاوی و نمایانـده شود، بر دلبری آن افزوده شـده، زمینه اثرگذاری آن دوچندان خواهد شد. این خود دلیلی استوار است بر ضرورت رویکرد زیبایی شناسانه به حماسه عاشورا.

بر این اساس، از آنجا که انسان ها به طور فطری، زیبایی جو هسـتند و از این رهگذر، سـخن گفتن به زبان فطرت، سخن گفتن با زبانی مشترک میان همه انسان هاست، مخاطب پیام عاشورا ــ آن گاه که این حماسه از جنبه های زیبایی شناسانه آن معرفی شود ــ جهانی بوده، می تواند همه کشورها و همه ادیان و مذاهب را در گستره پیام خود قرار دهد.

ص:۲۱۴

گستره زیبایی های عاشورایی

در حماسه عاشورا دو گونه زیبایی پدیدار گشته است: برخی از نوع «زیبایی های حسی» (استتیک) است؛ مانند شعر و رجز و خطابه هایی که از سیدالشهدا علیه السلام به دست ما رسیده، و بعضی ها نیز از نوع «زیبایی های معنوی» است؛ مانند ایثار، صبر، جوانمردی و... که در رفتار و اخلاق امام حسین علیه السلام و یاران او تجلی یافته است. در واقع، همان گونه که شعر و رجز و خطابه، جزء زیبایی هاست و از این منظر می تواند بسی جذاب و اثرگذار باشد، ویژگی هایی چون ایثار و صبر و جوانمردی نیز مصداق هایی از زیبایی است که بسی دل انگیز بوده، به عنوان «زیبایی» جذاب و اثرگذار می باشد. ضمن آن که در گستره زیبایی های عاشورایی، زیبایی های دیگری نیز می بینیم که پس از حماسه عاشورا و با موضوع عاشورا تجلی نموده است. این زیبایی ها مصداق های فراوانی داشته، در طول تاریخ هنرمندان از آنها به منظور حفظ و مانایی پیام های عاشورایی استفاده کرده اند. برخی از این دست از زیبایی ها عبارت اند از: شعر، روضه، سخنرانی و سخنوری، خوش آوازی، تعزیه، خط، نقاشی، قصه پردازی و مقتل نویسی.

نقش زیبایی ها در جاودانگی حماسه عاشورا

از آنجا که زیبایی به جان می نشیند و دل را مسخَّر می کند، جاودانه می ماند. زیبایی، رمز جاودانگی اش را با خود همراه دارد؛ چراکه جذاب است، دلبری می کند، زلال و بی آلایش است و پاسخی به یکی از حیاتی ترین نیازهای روحی و روانی انسان هاست. شهید مطهری می گوید:

آنجا که زیبایی وجود پیدا می کند، یک نیروی جاذبه ای هم هست. زیبا جاذبه دارد. آنجا که زیبایی وجود دارد، عشق و طلب نیز در یک موجود دیگر وجود دارد. حرکت و جنبش وجود دارد؛ یعنی خودِ زیبایی، موجب حرکت و جنبش است. (مطهری، ۱۳۷۷: ۹۹)

بی گمان زیبایی، از این نظر که آدمی را مجذوب و مسحور خویش می کند، قلب و جان و ذهن ــ و حتی جسم انسان ــ را به سوی خود می کشد و او را به بزرگداشت خود وامی دارد.

زیبایی مصداقی از «قدرت» است و همین توانمندی و قدرت «زیبایی» است که بقای او را تضمین می کند و از او عنصری پایدار می سازد. این، حقیقتی است که در ماجرای حماسه عاشورا به اثبات رسیده است.

اگر امروزه، پس از گذشت هزار و اندی سال همچنان حادثه عاشورا تازه است، و همچنان حسین علیه السلام دلبری می کند و میلیون ها عاشق، سر بر آستان حسین علیه السلام می نهند و جان برای فدا شدن عرضه می دارند، خبر از قدرت نهفته «زیبایی های عاشورایی» دارد.

زیبایی های حسینی، قرن هاست دل و جان عاشقان را آن چنان می ستاند که به سوی مجلس او می دوند و در محرم برایش بیرق عزا نصب می کنند و برای او می گریند و بیقراری ها می کنند.

اینجاست که نقش زیبایی ها در جاودانگی عاشورا آشکار می شود و چنین فهمیده می شود که حادثه خونین عاشورا، مانایی خود را وامدار «ارائه زیباترین شکل ممکن آن» از سوی سید الشهدا علیه السلام و یاران اوست.

مروری کلی بر زیبایی های حماسه عاشورا

زیبایی های حماسه عاشورا دو دسته است: برخی از آنها در جریانِ رخ دادن حماسه عاشورا آشکار شد و بعضی نیز پس از حماسه عاشورا تا زمان ما.

شماری از زیبایی های گفتاری و اخلاقی و رفتاری که در جریان حماسه عاشورا از سیدالشهدا علیه السلام شاهد بودیم، عبارت اند از:

۱. خطابه ها

مقصود از خطابه ها، سخنان گران بهایی است از امام حسین علیه السلام دربرگیرنده مضامین اخلاقی، اجتماعی و سیاسی است و آن حضرت آنها را به منظور روشن گری و بازگویی اهداف قیام خویش و نیز به انگیزه اتمام حجت، در طول شکل گیری حماسه عاشورا ایراد فرمود. از آنجا که در این خطابه ها، اصول زیبایی شناسی رعایت گردیده، فنون فصاحت و بلاغت به درستی به کار گرفته شده، در شمار «فنّ» و «هنر» درآمده، و آن حضرت از آنها به عنوان ابزاری هنری به منظور رساندن پیام خویش به مخاطبان استفاده کرده است.

از آنجا که امام حسین علیه السلام با همه فنون «زیبایی شناسی» سخن و سخن وری آشنا بود، هیچ گاه خطابه هایش، خالی از مؤلفه های زیبایی شناختی نیست؛ چراکه دغدغه اصلی آن حضرت در خطابه ها و سخنرانی ها، انتقال پیام های معنوی و علمیِ این سخنان به مخاطب بود و بدیهی است هر اندازه سخن از عناصر زیبایی شناسانه برخوردار باشد، بر مخاطب اثر بیشتری خواهد گذاشت؛ زیرا آدمی زیبایی طلب و زیبایی دوست آفریده شده است، و به همین دلیل، سخن زیبا به جانش می نشیند. پس این امری طبیعی است که وقتی سخن زیبا به جان آدمی نشست، پیام و مضمون آن سخن نیز به دلش می نشیند.

۲. شعر

استفاده از شعر در سخنان امام حسین علیه السلام ، از اهتمام آن حضرت به مقوله «زیبایی» خبر می دهد. بی گمان «شعر» یکی از مصداق های آشکار «زیبایی» است و اگر در مواجهه با ذوقی ظریف و طبعی لطیف قرار گیرد، آن را تحت تأثیر قرار می دهد و پیام خود را بدون دشواری در ذهن او جای می دهد.

امام حسین علیه السلام بارها برای رساندن پیام خود، از شیوه هنری شعر ـ اعم از اشعار شاعران دیگر یا شعرهایی که خود سروده اند ـ بهره برده است. نمونه هایی از اشعاری که حضرت از آنها در مسیر حماسه عاشورا استفاده کرده، اکنون در دسترس است. محمد فاضل استرآبادی می نویسد:

از امام حسین علیه السلام آثار ادبی منظوم و بسیار گران بها به یادگار مانده، که هم از نظر محتوا بسیار آموزنده و خوش مضمون است، و هم از لحاظ ادبی، رعایت اصول در آن شده است. می توان چنین گفت: امام در فنّ شعرسرایی، بعد از پدر بزرگوارش، از همه امامان برتری دارد. (استرآبادی، ۱۳۹۱: ۱۱۳ و ۱۱۴)

۳. رجز

رجز در لغت، یعنی اشعاری که در معرکه، در مقام مفاخرت و شرافت خوانده می شود. رجز مفاخرت کردن و بیان مردانگی و شرافت خود نمودن است. (دهخدا، ۱۳۷۳: ج۲۲: ۲۹۳)

به دلیل جایگاه ادبی و اثرگذار «رجز» در میدان جنگ، برخوردار بودن آن از

زیبایی و جاذبه ساختار و مضـمون، نقش آن در شناساندن شخص و اجدادش به طرف مقابل، مرعوب نمودن هماورد، و نیز به دلیـل ضـرورت عرفی رجزخوانی در میـان اعراب در میـدان جنـگ، امـام حسـین علیه السـلام به خوبی از این هنر زیبـا در برابر دشمنان خود استفاده کرده است.

۴. دعا و نیایش

یکی از زیبایی های حماسه عاشورا، دعاها و نیایش های امام حسـین علیه السلام است. این دعاها و نیایش ها، افزون بر ژرفایی مضـمون (زیبایی معنوی) از نظر ظرافت و لطافت ساختار (زیبایی حسـی) نیز بسـی درخور توجه است. از این رهگـذر، واژگان این دعاها در گستره زیبایی شناسـی حسـی قرار گرفته، می توان آن را از این منظر بررسـی کرد. بی گمان مصداقی از «زیبایی» عـاشورایی، دعاهـا و نیایش های موسـیقیایی و آهنگینی است که از امام حسـین علیه السـلام در شب و روز عاشورا تجلی یافته است. این دعاهـا به سـبب فصاحت و شـیوایی واژگان، و صـرف نظر از مضامین آن، زیبایی ای است که نمی توان در راسـتای شمارش زیبایی های عاشورایی از آن صرف نظر کرد.

۵. تلاوت قرآن

امام حسـین علیه السلام همواره با قرآن مأنوس بود و آن را تلاوت می کرد. این ویژگی در شب و روز عاشورا آشکارتر شد و به سـبب مـوقعیت ویژه ای که آن حضـرت در آن بـود، جلوه بیشـتری یـافت. در واقع، آن حضـرت در شب و روز پایـانی عمر شریف خویش، قرآن را تنهـا به انگیزه ثواب و سـیراب کردنِ هرچه بیشتر دل و جـان خویش از زلاـل وحی تلاـوت نمی کرد، بلکـه افزون بر آن، از ایـن قرائـت و تلاـوت زیبـا و آهنگیـن به منزله ابزاری هنری برای ایجـاد دگرگـونی روحی در دیگران و جذب آنها به سوی کانون زیبایی ها ــ یعنی خداوند تبارک و تعالی ــ بهره می برد.

از امـام حسـین علیه السـلام زیبـایی هـای رفتاری و اخلاقی فراوانی در جریان حماسه عاشورا به ظهور رسـید. در روایات از این ویژگی های رفتاری و اخلاقی، رسـماً به عنوان ویژگی های زیبا یادشده و درباره آراسـته شدن بدانها توصیه شده است. برخی از این ویژگی هـای زیبـا که در حمـاسه عـاشورا از امام حسـین علیه السـلام تجلی یافت، از این قرار است: عشق، رضا، احسان، اخلاص، دانش در خصوص اقدام خود، ادب، ایثار، حلم،

جوانمردی، اهتمام به نماز، امر به معروف و نهی از منکر، وفاداری، آزادگی، شهادت و خدادیداری.

امـا درباره حماسه عاشورا، زیبایی هایی نیز ظهور نمود که پس از این حماسه رخ داده است. این زیبایی ها، ابزارهای هنری ای بودنـد با موضوع عاشورا که هنرمندان از آنها به منظور صـیانت از قیام عاشورا و دامن زدن به جذابیّت آن، و به انگیزه جاودانه ساختن آن به خوبی استفاده کرده اند. این زیبایی ها و ابزارهای هنری را با محور عاشورا می توان به صورت زیر شماره نمود:

شعر (اعم از حماسـی، مدیحه، مرثیه و اشـعار عرفانی)، روضه، سـخنرانی و سخنوری، منبر، خوش آوازی (اعم از خوش آوازی در مـداحی و خـوش آوازی در روضـه خـوانی)، تعزیـه، سـینه زنی، نقاشـی، پرده خـوانی، نگـارگری، پرچم، خـوش نویسـی و خطاطی، قصه پردازی و داستان نویسی، و مقتل نویسی.

منابع

۱. استرآبادی، محمدفاضل. ۱۳۹۱. عاشورا انگیزه، شیوه و بازتاب. قم: مؤسسه شیعه شناسی. چاپ اول.

۲. جعفری، محمدتقی. ۱۳۸۰. امام حسین علیه السلام شهید فرهنگ پیشرو انسانیت. تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری. چاپ اول.

۳. دهخدا، علی اکبر. ۱۳۷۳. لغت نامه. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران. چاپ اول.

۴. سید بن طاووس. ۱۳۷۸. لهوف. ترجمه: عقیقی بخشایشی. قم: دفتر نشر نوید اسلام. چاپ دوم.

۵. مطهری، مرتضی. ۱۳۷۷. فلسفه اخلاق. تهران: صدرا. چاپ بیستم.

متن ادبی

هروله در بین الحرمین عشق

قربان صحرائی چاله سرائی

برگ برگ تقویم ورق خورده تا رسیده به شعبانش. فصل بهار است و بشر در حقیقت تقویم عمرش را ورق زده است؛ شاید هم بهتر است بگویم روزگار فرزندان آدم را از ربیع و جمادی و رجب عبور داده و رسانده به شعبان.

گرچه شعبان است، از همان صفحات اولش رنگ نفَس می بارد، رنگ سبز زیستن، رنگ ربیع و بهار.

تو گویی قرن ها پیش بوی این خورشید سبزِ حیات بخش را آن شاعر شیرین سخن تنفس کرده بود که قدحش را سر کشید و تا عید رمضان مستش باقی ماند؛ و سرخوش آن مستی که از باده شعبان حاصل آید.

این صفحات از تقویم، همه اش سبزند، رنگ بهار، رنگ حیات و زندگی، رنگ تولد و بقا. طراوت و نشاط از آن می بارد. آدم این اوراق را که می پوید، بوی زیستن را با تمام وجود از برگ برگش استشمام می کند.

هرچه بیشتر در این سبزبرگی تأمل گردد، نیک معلوم می شود این سبز با سبزهای دیگر فرق دارد. این سبز، گرچه سبز غدیر است، رنگ عاشورا و خون از آن می تراود. تو گویی از هم اکنون سرخی اش در چشمانم برق انداخته؛ خونی که حیات و بقای درخت تناور اسلام به آن است. تعجبی نیست، خاصیت ثارالله همین است، خاصیتش حیات بخشی است.

ص:۲۲۱

نوشته: امروز سوم شعبان است و میلاد امام حسین علیه السلام .

آه! حسین مظلوم، سلامت باد از زبان اجدادم، از روزگار آدم ابوالبشر تا انتهای نسلم. از ازل تا ابد، آخر با نام تو چه کنم که هرگاه نام تو بر زبان جاری می شود، غمی دیرینه وجودم را فرامی گیرد؛ غمی ماندگار و حزین؛ غمی جانکاه و جگرسوز؛ غمی که هم چشم را می گریاند و هم گوش را و هم دل را.

آدم نمی داند روز میلادت را جشن بگیرد یا مجلس عزا برپا کند؟

چه سرّی در نام شریفت نهفته است که تا بر زبان جاری شود و بر گوش موج زند، بغض حزینی سراغ گلوی آدمی می آید؟ چه رازی در این نام نهفته است که تا بر زبان جاری شود، سرشک خونرنگ از گوشه دیدگان فرومی غلتد و کنگره های صورت را آهسته آهسته طی می کند و در محاسن پنهان می شود؟ تو گویی اشک هم شرم دارد از جاری شدن. انگار حیا می کند از اینکه رنگ قطرات فرات است.

مات و مبهوتم و در خودم حیران، این چه پرسشی است، روز تولد که عزا نمی گیرند؟!

آخر این حسین کیست که جشنواره تولدش هم به سوگواره می ماند؟

از خودش یاری می طلبم، تا مرا از حیرانی بیرون آورد.

بگذار روز تولدش به کربلا برویم، به صحن و سرایش، به بین الحرمینش.

گفتم بین الحرمین، آه، خدای من! چه بهشتی است این بین الحرمین.

عجب مروه ای است کوی حسین علیه السلام و چه صفایی دارد این عرفات.

شگفتا! چه محشری است این مشعرالحسین علیه السلام که بین الحرمینش نام است.

از همان اول که وارد کربلا می شوی، دلت می گیرد؛ گویی بغض گلوگیر ارثی مادرزادی است. کسی چه می داند شاید آن روز که مادر شیرت می داد و حسین حسین می کرد و تو با شیر، زمزمه حسین حسین می نوشیدی، وجودت نوش می کرد شهد شکرینی را که حسینش نام بود و کامت از این نام همیشه عسلی است.

حسین جان!

بین صفا و مروه را جده ات هاجر، هفت مرتبه پیمود تا جرعه ای آب بیابد برای جدّ ذبیحت اسماعیل. کسی دریغش نکرده بود، برهوت حجاز بود و سرزمین بی آب. فقط هفت بار پیمود و داشت ناامید می شد که خدا از زیر پای اسماعیلش زمزم را

جوشانید. او از زمزم سیراب شد و تا ابد حاجیان سیراب زمزم و مدیون ذبیح اند. اما خدا می داند بر تو و طفلان کوچکت چه گذشت هنگامی که این قطعه از زمین را که امروز بین الحرمین شده است برای بشر، بارها و بارها تو و عباس نام آور طی کردید تا جرعه ای آب از نهر علقمه برای ذبیح کوچک حرم، علی اصغر علیه السلام ببرید.

اُف بر روزگار و شرم باد بر چهره پلید عمر سعد! که «از آب هم مضایقه کردند کوفیان» و چه «خوش داشتند حرمت میهمان کربلا» را.

حاجیان در صفا و مروه هفت بار سعی به جا می آورند تا صفای باطن یابند و درون را از شیطان رجیم پاک کنند و باطن را طهارت بخشند. هروله در بین الحرمین تو و عباس نام آورت نیز صفایی به آدم منتقل می کند که توصیف ناشدنی است.

اینجا قطعه ای از بهشت است که بر زمین مادی قرار گرفته. رو به قبله که بایستی، پشت سر مولایی. گویی با ولایت دستان را گلدسته کرده ای تا قیام و قعودت، در طواف و نماز عشق سامان یابد.

سر که برگردانی، رو به روی میر علمدار قرار می گیری. گاهی رویت نمی شود دیده در رُخ چون ماه او افکنی. به فتوای عقل بر دل خویش نهیب می زنی که با چه جرئتی رُخ در رُخ قمر العشیره افکنده ای؟! آن شیر دلاور و آموزگار و اسوه ادب کجا و من روسیاه کجا؟!

اینجاست که آدم از خودش شرم می کند.

اما کاشف الکرب الحسین علیه السلام است عباس علیه السلام . او باب الحوائجی است جلیل. معدن سخا و بخشندگی است اباالفضل علیه السلام . دستگیر و بنده نواز است ماه بنی هاشم. رعیت پروری است قمرالعشیره که گدایان کویش را عزیز می دارد.

اقلیم حیا و ادب افتخار می کند که عباس علیه السلام شاه اوست. اما این شاه، مقابل سلطان کربلا عبدی مطیع و سربازی فرمان بَر است. به قدری در فرمان بَری و اطاعت از ولیّ اهتمام دارد که در تاخت وتاز عرصه پیکار، شعار «والله ان قطعتموا یمینی، انی احامی ابداً عن دینی» را با نهایت اخلاص و فروتنی تفسیر عملی نمود.

عباس علیه السلام در زندگی و فرهنگ شیعه همچون «آب» روان چشمه ساران زلال کوهساران، جاری است. اصلاً او خود یک فرهنگ است. فرهنگ ادب و دلاوری و مردانگی و شجاعت و پایمردی و ایثار. فرهنگ غیرت و صلابت و در عین حال

رادمردی. فرهنگ به تمام معنا وفاداری و برادری. این است که گویند: برادر یعنی عباس علیه السلام .

یادم ز وفای اشجع الناس آید

***

وز چشم ترم سوده الماس آید

آید به جهان اگر حسین دگری

***

هیهات برادری چو عباس آید

اینجا بین الحرمین است و من از آب سخن گفتم. آه! شرمنده ام حسین جان! که مقابل سکینه ات گفتم «آب». این «آب» عجب قصه ای دارد.

دست خودم نیست. مگر می شود نام حسین علیه السلام و عباس علیه السلام را برد و از آب یادی نکرد؟ آب، عنصر جداناشدنی از عاشوراست. همین است که ما همه تشنه فرات آبیم.

گفتم فرات. آه از داغ عمو عباس علیه السلام . «رحم الله عمی العباس علیه السلام ».

هفته اول شعبان و ایام جشن و سرور و شادمانی است، ولی آیا می شود در میلاد حسین علیه السلام و عباس علیه السلام روضه نخواند؟ نه، نمی شود. اصلاً دل به روضه این بزرگان آرام می گیرد. مگر نه این است که حسین آرام جان هاست؟ آخر این دل وامانده و متلاطم هم خواهان آرامش است. ناگزیرم کمی از عباس علیه السلام و آب و دست سخن بگویم. در حقیقت می خواهم قطره ای آب از دست عباس علیه السلام بر دلم بچکانم تا شاید اندکی این دل آتش گرفته خنک شود. روضه خوانی من هم این گونه است. این شگفت زده و حیران از سلطان کربلا و علمدار باوفایش هم می خواهد خود را در حسینیه اش داخل نماید و به خرگاه خیمه اش دست توسل دخیل بندد.

دل را به گوشه ضریح پاک حسین علیه السلام گره می زنیم و از آنجا به بین الحرمین برمی گردیم.

بین الحرمین را که هروله کنان طی می کنی تا به زیارت ماه بنی هاشم علیه السلام نایل شوی، قبل از حرم باصفا و مضجع شریف عباس علیه السلام ، گنبدی کوچک و فیروزه ای تو را به سمت خودش می کشد. این گنبد زیبا بر ابتدای دو کوچه که به بازار، بازمی شود قد علم کرده است. ناخودآگاه به سویش می روی، می بینی روی آن نوشته: «مقام سقوط الکف الایسر لابی الفضل العباس.» این جمله آتش به جان آدم می زند و می گوید: اینجا مکان افتادن دست ابوالفضل العباس علیه السلام است؛ جایی که دست چپش از پیکر جدا شد.

انـدکی آن طرف تر و در میـان بـازار انگشترفروشـان، مقام دست راست عباس علیه السـلام قرار دارد. تو گویی همه بازاریان و مشتریان زائر، انگشترها را به این مقام متبرک می کنند؛ پس آن گاه بر انگشت خویش زینت می دهند تا نشانی باشد از دسـت خدایی عباس علیه السلام .

این دو مقـام، همـان جـایی است که عمو عباس علیه السـلام مشک آب را به دست گرفته بود تا به طفلان عطشان حسـین علیه السـلام ، آب برسانـد، ولی اُف بر روزگار که دشـمن امانش نداد و دسـتان نازنین عباس علیه السـلام را قطع کرد و عباس علیه السلام دستانش را کنار نهر علقمه و شریعه فرات، میان نخلستان کاشت تا آسمان بر آن دستان مبارک تکیه زند و فرونریزد.

وقتی نام عباس علیه السـلام می آید، داغ جانسوز آن یگانه برادر وفادار و سـردار نام آور سـپاه حسـین علیه السـلام سینه را می فشارد و سـرشک اشک از دیـدگان ناقابل علاقه مندانش همچون باران بهاری فرومی ریزد. در دل سوگواره ای برپا می گردد آتشین. آن گاه بی اختیار دست به سوی سینه می رود و بر لبان مرثیه سوگ زمزمه می شود.

برای ما گفته انـد و در تاریـخ ثبت است که قامت عباس علیه السـلام دلاور همچون سـروی افراشـته، رشـید بود و طلعت زیبا و نورانی اش مـاه را شـرمنده می کرد. وقتی سوار بر اسبی تنومنـد و فربه می شـد، پاهـای مبـارکش به زمین می رسـید؛ تو گویی اسب، هیبت و شـکوه و جلالش را برنمی تابید. کسـی چه می داند؛ شاید اسب هم، در مقابل آن نام آور، تواضع و سـر کُرنش فرود می آورد. شاید هم وقتی عباس علیه السـلام بر پشتش سوار می شد، این اسب در میان هم نوعان بر خود مباهات می کرد و بر دیگر اسبان فخر می فروخت.

اینها را زمین بین الحرمین که امروز ما در وادی آن گام بر می داریم و خاکش را سـرمه دیدگان می کنیم، به نیکی شاهد بوده و از این صحنه های دیدنی در دل خویش هزاران راز ناگفته دارد.

از کف العبـاس عبور می کنیم و وارد حرم مطهر اباالفضـل العبـاس علیه السـلام می شویم. وقـتی انسـان بـا پـای دل در مضـجع شریف ابوالفضل العباس علیه السـلام قـدم می گـذارد، با همین چشـمان دنیایی اش آن هیمنه و هیبت رشـیدش را می توانـد از فضـای ضـریح منورش صـید کنـد و خوشا به حال آنان که چشم بصـیرتشان باز است. گرچه اینجا بصـیرت کارساز است، ولی عباس علیه السـلام رعیت پرور است؛ میان همه زائرانش معرفت و آرامش و تسـکین تقسیم می کند، و بر کف هر دستی که به ضریح مطهرش پنجه التماس و التجا افکنده است، به فراخور درک و صلاحش حبه های نور هدیه می فرماید.

دیروز و امروز و فردا و فرداهـایی که از روزگـار باقی است، عباس دلاور همچون آب زلالی است که در فرهنگ ملت شیعه و هر آزادمرد دیگری، جاری است و شیعه این افتخار را با هیچ چیزی عوض نمی کند.

در این نوشتار به بین الحرمین وارد شدم و با حسین علیه السلام آغاز کردم. می خواهم با عباس علیه السلام سخنم را حُسن ختام بخشم. پس به میر علمدار عرض می کنم:

ای عباس علیه السلام ! ای ماه بنی هاشم!

ای سروقامت سرفراز، ای بلنداختری که حرَمت قبله اهل حاجت است!

تو را می ستایم، به ادبت، به وفایت، به شجاعتت، به ولایت مداری ات، به ایثارت، به جوانمردی ات، به تواضعت، به غیرتت،...

تو را به آنچه صفت برتر و الهی است می ستایم.

ای که حرمت پناه گاه اهل نیاز است؛ تو را باب الحوائج خوانند. باید هم باب الحوائجت بخوانند. مگر نه این است که برطرف کننده اندوه و ناراحتی از چهره نازنین حسین علیه السلام بودی؟

پنج امام بازوان پرتوان تو را بوسیده اند.

تو زاده امام و برادر امام و عموی امامی، چه افتخاری از این برتر و والاتر؟

تو سر و جان و دست را داده ای به راه امام. این صفتی است مخصوص تو که میرعلمدار سپاه عشقی.

اگر شهیدان، پرندگان عالم قدس اند، تو سیمرغ همه شهیدان عالمی.

همین است که با دو بال بر آسمان بهشت پرواز می کنی و فخر تمام شهیدان هستی و خواهی بود.

به تو نیاز داریم؛ نیاز تشنه ای که در برهوت دهشتناک بیابانی بی انتها، نیازمند قطره ای آب است تا حیات و نجات یابد. تو را قسم می دهیم به آن شاهی که تو سپهدارش بودی، پنجه توسل و التجای ما را و نسل ما را و دوستان ما و نسل دوستان ما را بر حلقه وصل خویش متصل تر از همیشه قرار بده.

ای آن که تویی بر همه کشتیّ نجات

سردار حسینی به مقام و درجات

دست از بدنت جدا شده بهر حسین

بر دست بریده ات درود و صلوات

از تولد تا شهادت

سیده طاهره موسوی

جاودانه معرفت

از همان ازل روز، مؤمن دل ها را به معرفت و عشقش آراست. از آدم علیه السلام تا خاتم صلی الله علیه و آله همه در شگفت عشقی بودند که همراه با غربت و مظلومیت در چشمان شان غوغا به پا می کرد. اما راز این غوغا را کسی جز پیامبر عشق و رحمت به خوبی نمی دانست؛ غوغایی که نه تنها در چشمان مؤمنان، بلکه در قطره قطره فرات نیز جاری بود؛ غوغایی که خاک کربلا را دل خون کرده بود، از شهرت آینده خود؛ شهرتی که خود نیز از «سرخی شهادت بر قامت عاشقانه نور» خون می گریست.

حقیقت جاری

هنوز زمان تا ابد در تاسوعا متوقف نشده که در افلاک از اعجاز برادری و ارادت عباس علیه السلام همگان به شگفت آمده اند. هنوز اشک ها و غم ها از تمام روزهای پس از آن، در ظهر سوزان عاشورا سرازیر نشده که فرات در تلاطم شرم و عطش ــ عطش از سیراب کردن شایستگان نور و ایمان ــ چشمانش در ماتم ناپدید شده و گلویش خشکیده است.

هنوز به رشادت علی اکبر علیه السلام نوبت نرسیده که دنیا، خاک بی وفایی خود را بر سر می کوبد.

هنوز از مقابله کفر با نور خبری نیست که کفر، قصه سرنگونی و نگون بختی خود را نوشته است. هنوز از رویارویی حق و باطل خبری نیست که باطل به دنبال مخفیگاهی برای خود می گردد.

هنوز از ذوالفقار علی علیه السلام خبری نیست که عمرسعد و شمر و حرمله و همه کوفیان قدرناشناس را دهشت و حسرتی بی پایان فراگرفته است.

این نور جهان آرای چه کسی است که اشتیاق و شرمندگی را هم زمان نصیب روزگار می کند؟

احیاگر نماز

او «محبوب ترین اهل زمین نزد آسمانیان» است. او راز «معرفت پنهان در دل های مؤمنان» است. او سبب «استجابت دعاهاست.» او «چلچراغ هدایت» است و «کشتی نجات امت گرفتار در جهالت.» او «احیاگر نماز» است و «تفسیرگر حق قرآن» و همین بس که او حسینِ علیه السلام فاطمه علیهاالسلام و علی علیه السلام است.

شادی و اشک در تولد

آسمان و زمین در بال های فرشتگان محو شده اند. تا تصویر دیده می شود، رخسار فرشته هاست که به تبریک و تهنیت آمده اند. ناگاه نوری سبز از خانه زهرا علیهاالسلام ، نوری از جنس نور درخشان زهرا علیهاالسلام تمام هستی را فرامی گیرد. اینک نه تنها فرشتگان، که آن سوی کهکشان ها، خورشیدها، ملکوت، کاینات، افلاک و حتی بهشت هم به یک باره روشن شده اند؛ روشن تر از همیشه، و عطر سیب تمام هستی را فراگرفته است؛ به گونه ای که فرشته ها در استشمام این رایحه جاودانه از یکدیگر پیشی می گیرند. همه عاشق تبرک بال های خویش اند با گهواره نور؛ همه شیدای نوازش گهواره اند برای نورانی شدن. اما چه کسی برگزیده تر از جبرئیل و میکائیل است که هم گهواره جنبان سرور جوانان بهشتی باشد و هم محمل جامه بهشتی نور بی بدیل سومین امام گیتی؛ جامه ای که روزی از شهادت چون گل سرخ پرپر خواهد شد.

چگونه می توان از شادمانه های تولد آیه پنجم از آل کسا نوشت و در غروب گاهان غریبانه کرب و بلا ماتم نشد.

استجابت گر دعاها

نه تنها هنوز، بلکه تا ابد جهان فروزان است از نور بیکران سومین امام شیعیان؛ شایسته معناآفرین اسلام، که هر کس دل به روشنای حضورش بندد، تاریکی جهالت را نخواهد دید.

ای شهامت بخش حق! ای شفاعتگر هر مؤمن! ای سرور بهشتیان! ای استجابتگر دعاها! ملتمسانه می گرییم و می گوییم:

دلمان را با روشنای چلچلراغ هدایتت تا ابد فروزان نگاه دار، آمین!

میلاد عشق

سودابه مهیجی

از تمام تاریخ، یک حوصله سرخ تا ابد باقی خواهد ماند؛ حوصله ای به جرئت فریاد و به بلندای اطاعت عشق، که نام توست؛ که قلب بی دریغ و شهید توست؛ تو که قطره قطره خونت تمام جهان را مخاطب خویش دارد، و جهد صبورانه ات به نیت رستگاری انسان است. تمام ستیزه گران همچون آفتاب از لب بام حیات پر می کشند و تبخیر می شوند؛ چراکه تو تا ابد روشنای زمان و زمینی. خجسته باد نام تو، که آدمی را به آزادگی به شرافت فرامی خواند.

تو سرنوشت زمین و زمینیانی؛ سرنوشتی به رنگ سیب سرخ، که بهشت را در زندگی رِو به مرگی والا وعده می دهد. تو نبأ عظیم خداوندی، که مردمان از ابتدا تا انتهای تاریخ درباره اش گفت وگو کرده اند. تو تسلای غم های انسانی، که با یاد مصایب بلند تو، رنج های خود را حقیر ببینند و سر بر شانه اساطیری ات اشک های داغدیده بریزند. اگر تمام ستاره های عالم بی فروغ شوند، چراغ نام تو همواره مژده نور، و صداقت صبح و پگاه است. به آفاق جاودانگی نامت که می نگریم، خون حیات در رگ هامان به جوش می آید و برای زندگی دلاورتر و رشیدتر قد می کشیم. ما نام تو را می دانیم؛ پس مبادا ستم را ستیهنده نباشیم.

از میلاد تو چه آسان می توان سراغ شهادت گرفت. از آغاز تو به سرعت می توان به فکر پایان افتاد. اصلاً تو برای مرگ آغاز شده ای، و در این وادی خطیر که از تولد تا شهادت می پیمایی، لحظه لحظه نفس هایت، تعلیم زندگی و حیات است؛ تعلیم اصالت بِودن، بودنی چنان شریف که مرگ را آزادانه به سوی خویش بخواند و بی واهمه در آغوش گیرد. تو وارث سرخی سیب های بهشت و

جاودانگی در قلب خویشتنی. قلبت تپنده ترین نبض زندگی است. تو هرگز به پایان نمی رسی.

□

با گریه ای که در خنده گم می شود، به زیارت تو دلخوشیم، ای حضرت دریا! باران لب تشنه! دلاوری ات ای کاش در ادوار ستمدیدگی بشر حلول کند تا انسانی بلندبالا سربرآورد از تاریخ، تا از نعش های سوخته بشر روحی متعالی برخیزد و جهان را از نو بسازد. یوسف قرن های گریه و مصیبت! شفای بغض های گلوگیر! تا ابد نام تو را که بر لب آوریم، به حرمت تشنگی عشق همه جا باران خواهد بارید.

ص:۲۳۰

میلاد حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

طلوع ماه بنی هاشم علیه السلام قربان صحرائی چاله سرائی

سلام ای ماه بنی هاشم، ای ابوالفضل رشید

تو از آب می آیی

و من آن کبوتر تشنه سرگردانم که گِرد گُنبد منورت پر می زند، پر.

تو به ایثار می آیی و ایثار به تو می ماند؛ اما من، در ایستگاه واژگان تمنّا، اسیرم، اسیر.

ضریحت غرق در احساس است وقتی

دستی دراز می شود تا بچیند گلبرگی از یاس کرامت را.

به نخلستان می نگرم،

کنار نهر علقمه در ساحل فرات،

و می بینم دست های بلندت تکیه گاهی است آسمان را.

یا باب الحوائج!

امروز روز طلوع توست در عالم خاکی

و ما خاکیان را نور عرشی تو لازم است در ظلمات این کوره راه دهشتناک.

ای ماه!

ماه آسمان خجل است از طلوع، وقتی تو ماه بنی هاشم، بلکه ماه زمینیان و آسمانیانی.

ص:۲۳۱

مشک به دوش راهی فرات شدی

و کودکان، چشم انتظار عمو

که عموجان می آید،

تا جان شان دهد با جرعه ای از فُرات معرفت

و سقا و میر علمدار می آید...

تا کاشف الکرب عن وجه الحسین باشد

ای ساقی لب تشنه تشنه کامان

چشمان نگران طفلان عذاب می دهد زینب را،

انتظار طفلان چقدر طولانی شد؟

ای به فدای قدمت عمو جان!

در میان همهمه بی رمقی، گویا سکینه است که فریاد می زند:

گوش فرا دهید، گوش کنید، گوش کنید

صدای شیهه اسب عمو می آید...

گویی پیامی آورده است...

چه شمیم یاسی پیچیده در این صحرای خشک!

وا اسفا، وا مصیبتا، وا حسینا، وا زینبا، وا علیا، وا محمدا

طفلان، انتظارشان ناکام ماند و امیدشان پر کشید...

آخر دستان عمو پر کشیده بود...

و این را نسیم صحرا پیش تر به مشام خیمه گاه رسانده بود

ای دریا دریا ادب، همه عالم قربان معرفت و ادبت، عبّاس!

دستی را که بوسه گاه پنج امام باشد، قربان و هزاران قربان که رقمی نیستند تا قربان یک موی آن دست شوند

این قربان و قربان ها در حلقه کمند تو فتاده اند عباس، اما صید لاغرند

از کرامت و سخاوتت بعید است، اما وای از آن روز که به حساب شان نیاوری

وقتی کفی از آب پرواز کرد به عرش لبانت، ناگهان از آسمان دستانت این باران بود که به دریا می بارید

ص:۲۳۲

فرات طوفانی ادب عباس شد

گویی فُرات، تشنه تر بود؛ تشنه باران ادبت...

و ساعتی بعد ساحل علقمه در میان بارش پولاد، دستانت را بوسه زد و پیکرت را به آغوش کشید...

و حسین علیه السلام آسیمه سر در میان نیزه شکسته ها گویی قرآنْ پاره ها را برمی داشت و بر چشم می نهاد و می بویید و می بوسید

آه از داغ جان سوز عباس! داد از داغ جهان سوز برادر؛ برادری که ادب را گه الف بود، و گاه دال، ولیّ را.

ای ادب آموز روزگار!

تو کیستی که آب، حسرت به دلش ماند، وقتی نتوانست یک بوسه از لبت بگیرد؟

تو کیستی که آب، آتش گرفت از اینکه ناکامش گذاشتی؟

تو کیستی که آب را خواستی برای طفلان عطشان، و آب هم به وسعت هستی می خواست، اما تو را؟

اما تو حیا کردی و «ولیّ» را بر حیات و وجود خود برتر دانستی.

به دریا آب دادی تا به بشر آبرو دهی، جان عالمی به فدای آبِ رو و ادبت، ای آبرومند اهل آبرو!

عالم در شناختت ناتوان است، عباس!

بخش بخش حیاتت ادب است و عشق است و ایثار و بزرگی و رشادت، شهامت و مناعت و...

عباس!

«ع» عشق است به «ب» برادر در قامت «الف» ایمان و ادب، ای هفت «س» ساقیِ سرخ رویِ سبزپوش و سروقامتِ سیمین ساقِ سکینه عطشان، عباس!

امروز روز میلاد توست اباالفضل رشید،

ای به فدای ادبت که در تولد ادب کردی و پشت سر برادر آمدی

و در شهادت نیز ادب کردی و قدمی پیش نهادی تا فدایی برادر شوی.(۱)

۱ – ۱. حضـرت عباس علیه السـلام چهارم شـعبان یک روز پس از سوم شـعبان، میلاد امام حسـین علیه السلام به دنیا آمد و در شهادت نیز ساعتی پیش از شهادت امام حسین علیه السلام به شهادت رسید.

جان به فدای آمدن و رفتنت، عجب سبزآمدنی بود و سرخ رفتنی!

وه! که چه زیباست صفای بین الحرمین

آن گه که سعی میان دو کوه نور، هروله از کوی تو آغاز شود که قدمی پشت سر است و به کوی حسین علیه السلام ختم گردد که قدمی پیش روست.

راستی، چه رازی است میان دو کوه «مروه و صفا» و دو کوی «تو و حسین علیه السلام » که به یک اندازه باید بین شان هروله کرد و سعی به جا آورد؟

میلادت مبارک!

ص:۲۳۴

میلاد حضرت امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام

در سخنان امام خمینی = و مقام معظم رهبری

به کوشش محمود سوری

امام خمینی =:

· جناب علی بن الحسین از بزرگ ترین نعمت هایی است که ذات مقدس حق بر بندگان خود به وجودش منت گزارده و آن سرور را از عالم قرب و قدس نازل فرموده برای فهماندن طرق عبودیت به بندگان خود. (آداب الصلاه، ص۱۵۲)

· در حکایت معروف طاووس است که دید صدای ناله و تضرع و زاری می آید، تا آن که صاحب آن ناله خاموش شد و گویی غشوه ای برای او دست داد. چون به بالین او آمد، دید جناب علی بن الحسین۸ است.

· سر آن بزرگوار را به دامن گرفت و کلماتی مشتمل بر آن که تو فرزند رسول خدا و جگرگوشه فاطمه زهرایی، و بالاخره بهشت از شماست، عرض کرد. آن سرور فرمود: «خداوند بهشت را خلق فرموده از برای کسی که عبادت و اطاعت او کند؛ اگر چه غلام حبشی باشد، و آتش را خلق فرموده برای کسی که معصیت او کند؛ گرچه اولاد قریش باشد». (چهل حدیث، ص۵۷۲)

· قدری تفکر کن در حالات علی بن الحسین، و مناجات آن بزرگوار با حضرت حق، و دعاهای لطیف آن سرور که کیفیت آداب عبودیت را به بندگان خدا تعلیم می کند. من نمی گویم مناجات آن بزرگواران برای تعلیم عِباد است؛ زیرا که این کلامِ بی مغز باطلی است که صادر شده از جهل به مقام ربوبیت و معارف اهلُ البیت؛

ص:۲۳۵

خوف و خشیت آنها از همه کس بیشتر بوده و عظمت و جلال حق در قلب آنها از هر کس بیشتر تجلی نموده. (آداب الصلاه، ص۱۵۱ و ۱۵۲)

• شما خیال می کنید گریه های ائمه طاهرین و ناله های حضرت سجاد علیه السلام برای تعلیم بوده و می خواسته اند به دیگران بیاموزند؟ آنان با تمام آن معنویات و مقام شامخی که داشتند، از خوف خدا می گریستند و می دانستند راهی که در پیش دارند، پیمودنش چقدر مشکل و خطرناک است. از مشکلات، سختی ها، ناهمواری های عبور از صراط، که یک طرف آن دنیا و طرف دیگرش آخرت می باشد و از میان جهنم می گذرد، خبر داشتند؛ از عوالم قبر، برزخ، قیامت، و عقبات هولناک آن، آگاه بودند؛ ازاین رو، هیچ گاه آرام نداشته همواره از عقوبات شدید آخرت به خدا پناه می بردند. (جهاد اکبر، ص۵۷)

مقام معظم رهبری

• شخصیت امام سجاد علیه السلام از آن شخصیت های دست نیافتنی است؛ نه اینکه فقط در عمل دست نیافتنی است؛ حتی در ذهن هم دست نیافتنی است. از آن خورشیدهای تابانی است که ما فقط می توانیم شعاعش را از دور ببینیم. (سخنان مقام معظم رهبری در دیدار اقشار مختلف مردم و کارگزاران نظام در ۵ آذر ۱۳۷۵)

• امام سجاد علیه السلام به تعلیم و تغییر اخلاق در جامعه اسلامی کمر بست. چرا؟ چون طبق تحلیل آن امام بزرگوار، بخش مهمی از مشکلات اساسی دنیای اسلام که به فاجعه کربلا انجامید، ناشی از انحطاط و فساد اخلاق مردم بود. اگر مردم از اخلاق اسلامی برخوردار بودند، یزید و ابن زیاد و عمر سعد و دیگران نمی توانستند آن فاجعه را بیافرینند. اگر مردم آن طور پست نشده بودند، آن طور به خاک نچسبیده بودند، آن طور از آرمان ها دور نشده بودند و رذایل بر آنها حاکم نمی بود، ممکن نبود حکومت ها ــ ولو فاسد باشند؛ ولو بی دین و جائر باشند ــ بتوانند مردم را به ایجاد چنان فاجعه عظیمی، یعنی کشتن پسر پیغمبر و پسر فاطمه زهرا علیهاالسلام وادار کنند. مگر این شوخی است!؟ یک ملت، وقتی منشأ همه مفاسد خواهد شد که اخلاق او خراب شود. این را امام سجاد علیه السلام در چهره جامعه اسلامی تفحّص کرد، و کمر بست به اینکه این چهره را از این زشتی پاک کند و اخلاق را نیکو گرداند. لذا، دعای

«مکـارم الاخلاـق» دعاست؛ اما درس است. «صـحیفه سـجادیه» دعاست؛ اما درس است. (سـخنان مقام معظم رهبری در دیـدار اقشار مختلف مردم در ۲۳ تیر ۱۳۷۲)

هر یـک از دعاهـای این صـحیفه سـجادیه و همین دعـای «مکـارم الاخلاـق»، یـک کتاب درس زنـدگی و درس اخلاق است. (همان)

• امام سـجاد علیه السـلام آن مرکز نورانیت، آن معدن معنویت و کمال، زینِ همه عابدین عالم، در دعاهای صحیفه سجادیه، با خود چگونه مواجه می شود و خود را چطور در مقابل پروردگار عالم قرار می دهـد و اسـتغاثه می کنـد! در نیمه شب و بعد از نماز شب؛ آن هم نه نماز شبِ آدم معمولی و عادی، بلکه نماز شبِ سـید سجاد، آن امام همام به پروردگار عالم رو می کند و می گویـد: «و هـذا مقـام من اسـتجبی لنفسه منک و سـخط علیها و رضـی عنک؛ پروردگارا! من به خاطر نفس خودم، به خاطر ضعف ها و نقص های خودم از تو شـرمنده ام. بر نفس خود خشمگینم و از تو راضی ام». (سخنان مقام معظم رهبری در دیدار پرسنل و فرماندهان ارتش در ۲۸ فروردین ۱۳۷۵)

ص:۲۳۷

مکثی در دعای مکارم الاخلاق (۱)

ابراهیم اخوی

اشاره

امام زین العابدین علیه السلام با استفاده از ابزار دعا به پیشگاه خداوند متعال، به ترویج فرهنگ دینی و آموزه های آن پرداختند. این دعاها تاکنون از زوایای گوناگون بررسی شده است. در این مجال برآنیم تا دعای کامل و زیبای «مکارم الاخلاق» حضرت را با نگاهی تربیتی و روان شناختی به نظاره بنشینم و نظاره گر بلندای نگاه حضرت به روان و ضمیر آدمیان باشیم.

ایمان قابل افزایش

یکی از روش های آموزشی امام سجاد علیه السلام ، بزرگداشت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و خاندان مبارک او در جملات دعایی است که در بیشتر دعاهای صحیفه، همانند ستاره ای می درخشد. حضرت، مستند به فرمان الهی در بزرگداشت مقام آخرین رسول و نیز تأکید بر تکریم خاندان معصوم او، دعاها را آغاز می کند. در نخستین بخش از خواسته های ایشان، به مهم ترین و پایه ای ترین درخواست می رسیم که ارتقای ایمان تا کامل ترین میزان ممکن است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ بَلِّغْ بِإِيمَـانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ.» درجات ایمان، به تعبیر حضرت و نیز با توجه به دیگر سخنانی که از آموزه های نابی چون قرآن کریم و روایات معصومان در اختیار داریم، قابل افزایش و حتی در مواردی قابلیت کاهش و نزول تدریجی به درجه منهای ایمان دارد. در روان شناسی نیز، پرسش نامه هایی با عنوان درجات ایمان، مقیاس های تحول معنوی و مانند آن مشاهده می شود که به «سنجه های دینداری» شهرت دارند.

ص:۲۳۸

سه گانه ایمان

پـذیرفتن و باورمنـدی، میـوه ای است گوارا که از درخت ایمـان نمو می یابـد. برخی در ایمـان عمومی خود قرار می گیرنـد و گروهی هم از این درخت تنـاور، به دنبال میوه های آن هسـتند که در بخش شـناختی از آن به «یقین و باور» تعبیر می شود، در بخش عـاطفی، علاـقه به جلب رضـایت الهی بـا هدفمنـد کردن رفتـار به روش مطلوب با عنوان «نیت» و در گام رفتار نیز، بروز «رفتارهـای نیکو» و «فضایـل اخلاـقی» است. امام سـجاد علیه السـلام در یک جمله به هر سه بخش تکوّن ایمان اشاره کرده، از خداونـد چنین می طلبـد: «وَ اجْعَـلْ یَقِینِی أَفْضَـلَ الْیَقِینِ، وَ انْتَهِ بِنِیَّتِی إِلَی أَحْسَنِ النِّیَّاتِ، وَ بِعَمَلِی إِلَی أَحْسَنِ الْأَعْمَـالِ.» در بخش آسـیب شناسـی نیز امـام از خداونـد می خواهـد از نیت های ناقص و انـدک، باورهای نادرست و رفتارهای ناپسـند بیمه شود و تحت حمایت و هدایت خداوندی مسـیر را بپیماید. در دعای حضرت می خوانیم: «اللَّهُمَّ وَفِّرْ بِلُطْفِکَ نِیَّتِی، وَ صَحِّحْ بِمَا عِنْدَکَ یَقِینِی، وَ اسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِکَ مَا فَسَدَ مِنِّی».

لطفاً مدیریتم کن!

در ادامه دعـا می خوانیم: «اللَّهُمَّ صَـلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اکْفِنِی مَـا یَشْـغَلُنِی الاهْتِمَـامُ بِهِ، وَ اسْـتَعْمِلْنِی بِمَـا تَسْـأَلُنِی غَـدا عَنْهُ، وَ اسْتَفْرِغْ أَیَّامِی فِیمَا خَلَقْتَنِی لَهُ؛ خدایا! بر محمد و خاندانش درود فرست و خودت از هر امر مهمی که مشغولم می دارد، کفایت نمـا و مرا به کـاری که فردای قیـامت از من خواهی پرسـید، بگمار و فراغتی نصـیبم کن تا به اولویت های حقیقی ام برسم.» در این درخواست حضـرت، توجه داشتن به مهم ترین برنامه های زندگی لحاظ شده است. عده ای می پندارند اولویت در زیستن بـا فعـالیت هـای اقتصـادی و معیشت است؛ درحـالی که از نگـاه امـام، چنین مسـئله ای در اولـویت نخست نیست. به نظر امـام، نخستین برنامه ای که رجحان دارد، توجه به مطالبات خداونـد در روز قیامت است که در یک کلام، انجام وظایفی است که بر عهـده بنـده گذاشـته که بخشـی از آن می توانـد تأمین معاش باشد، نه همه آن. همچنین چون امکان گم گشـتگی در هیاهوی زمانه وجود دارد. حضـرت از خداونـد می خواهـد دورنمای حرکتش را همیشه به او بنمایـد و هـدایت خویش را همراه دایمی اش نماید تا در بزرگراه زندگی به حاشیه نرود.

آسیب زدایی

از آنجا که حتی رفتارهای خوب و موهبت هایی نیز که خداوند ارزانی آدمیان می کند، دستخوش آفت و آسیب می شوند، امام زین العابدین علیه السلام به فراخور هر کدام از آسیب ها، امان نامه ای از خداوند مطالبه می کند که امنیتی برتر از آن نیست. روی دیگر این تقاضا، معرفی آسیب های احتمالی در داشته های کنونی است که به تناسب بیان می شود. درباره برخورداری از مواهب مالی، حضرت بی نیازی از دیگران را با توسعه روزی به دست خداوند می خواهد و از آفت مبتلا شدن به چشم زخم دیگران و نظر حسودانه آنها، تقاضای ایمنی کرده، می فرماید: «وَ أَغْنِنِی وَ أَوْسِعْ عَلَیَّ فِی رِزْقِکَ، وَ لا تَفْتِنِّی بِالنَّظَرِ.» در بعد فردی نیز، عزت نفس مطلوب و احترام اجتماعی شایسته ای می طلبد که لکه تکبر و گرد خودبزرگ بینی بر آن ننشسته باشد: «وَ أَعِزَّنِی وَ لا تَبْتَلِیَنِّی بِالْکِبْرِ». امام از خداوند توفیق بندگی شایسته طلب می کند؛ به شرط آن که چنین پرستشی برای او پرتگاه سقوط با ویروس عُجب و خودپسندی نگردد: «وَ عَبِّدْنِی لَکَ وَ لا تُفْسِدْ عِبَادَتِی بِالْعُجْبِ.» در بعد اجتماعی نیز، کارآمدی بالا و سودمندی برای افراد بیشتر تقاضا می شود و در مقابل از آفت ویرانگر آن، یعنی منت نهی به خداوند پناه می برد: «وَ أَجْرِ لِلنَّاسِ عَلَی یَدِیَ الْخَیْرَ وَ لا تَمْحَقْهُ بِالْمَنِّ» و در جمله ای جامع، از حضرت حق می خواهد که برترین ویژگی های اخلاقی را نصیب شان کند، ولی ایشان را از فخرفروشی مصون دارد: «وَ هَبْ لِی مَعَالِیَ الْأَخْلاقِ، وَ اعْصِمْنِی مِنَ الْفَخْرِ».

یکی مثل همه

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ لا تَرْفَعْنِی فِی النَّاسِ دَرَجَهً إِلا حَطَطْتَنِی عِنْدَ نَفْسِی مِثْلَهَا، وَ لا تُحْدِثْ لِی عِزّا ظَاهِرا إِلا أَحْدَثْتَ لِی ذِلَّهً بَاطِنَهً عِنْدَ نَفْسِی بِقَدَرِهَا؛ خدایا! درود فرست بر محمد و آلش و نزد مردم هیچ رتبه ای بر من نیافزا، مگر آن که نزد خودم یک رتبه از من بکاهی و عزت اجتماعی برای من خلق نکن، مگر آن که به همان اندازه در وجودم پله ای پایین ترم بنمایانی.» این چنین خواستنی، فقط از انسان شناس کامل برمی آید که موانع صعود را به خوبی می شناسد و ماندن آدمیان را در باتلاق خودخواهی به چشم خویش می نگرد. امام با این خواسته، تعادل شخصیت فردی و اجتماعی را از خداوند می طلبد. چنین تعادلی، زمینه ساز آرامش بعدی و تحول های ماندگار است.

ص:۲۴۰

شعر

آیینه خدا

سودابه مهیجی

آیینه ای که آهِ خدا را گریسته

با چشم مه گرفته چه بینا گریسته!

آیین آینه است که در روزگارِ آه

بی اعتنا به هر که و هر جا گریسته

آن آینه تویی که دلت در تمام عمر

رخسار زشت دیده و زیبا گریسته

پیشانی ات شبیه همین سرنوشت بود

این سجده ای که با یدِ طولا گریسته

آدم به استماع سماعی که اشک توست

یک عمر روی شانه حوّا گریسته

عمری میان بغض اساطیر سینه ات

داود ناله کرده و یحیی گریسته

ای مست دل ربوده گریه! ادای توست

قمری اگر به صوتِ خدایا گریسته

یا هر کجا که شبنم از خویش رفته ای

در صبحگاه برگِ تماشا گریسته

ص:۲۴۱

مجنونِ گوشه گیری آواز حزن توست

ابری که سر نهاده به صحرا گریسته

... از داغ های خویش تو هرگز نگفته ای

جز با کسانِ کنج غزل ها گریسته

ما راه سوی رؤیت رویت نمی بریم

با چشم های غرق خطا، ناگریسته...

ص:۲۴۲

داستان

دعای غلام سیاه

زینب علیزاده لوشابی

چه جمعیتی! کوچک و بزرگ، زن و مرد همه آمده اند. مادران، نوزادان خود در آغوش گرفته و آورده اند. شاید خداوند به واسطه آن موجودات بی گناه باران رحمتش را بر ما نازل کند. زمین از تشنگی ترک خورده است. همه در بیابان ایستاده و دست به دعا برداشته اند. بین جمعیت چرخی می زنم. نمی دانم خداوند دعای کدام یک از ما را اجابت خواهد کرد.

گذرا به چهره مردم نگاه می کنم. رنج بی آبی را می توان در چشم هاشان دید. پریشان هستند و آشفته. در این میان، غلام سیاهی توجهم را جلب می کند. بر خلاف بقیه، او چهره آرامی دارد. در چشم هایش چیزی است که مرا به سمت خودش می کشاند، ولی پیش از اینکه به سمتش بروم، از جمعیت جدا می شود. دنبالش می کنم.

بالای تپه ای دور از جمعیت می رود و دستانش را رو به آسمان می گیرد. مراقبش هستم. مرا نمی بیند. نور خورشید کم می شود. صدایش هنگام دعا می لرزد. چند تکه ابر در آسمان ظاهر می شود. هق هق می کند. آسمان را سراسر ابر می پوشاند. گمان کنم پاسخ پرسشم را پیدا کردم. دستانش را که پایین می آورد و قطره ای روی دستم می چکد. به آسمان نگاه می کنم. باران قطره قطره و بعد تند تند شروع می کند به باریدن. آسمان پر شده از ابرهای خاکستری و سیاه.

بیابان را صدای خنده و همهمه مردم پر می کند. هیچ کس حواسش به غلام سیاه نیست. غلام اشک هایش را پاک می کند و راه می افتد. تعقیبش می کنم. وارد شهر می شود و کوچه ها را یکی پس از دیگری پشت سر می گذارد. خیلی کنجکاوم ببینم او غلام کیست و به چه کسی خدمت می کند. سر کوچه ای که می رسد اندکی مکث می کند. خودم را پشت دیوار پنهان می کنم. وارد خانه ای می شود. آنجا خانه علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام است. باید حدس می زدم چنین کرامتی فقط از کسی برمی آید که از نزدیکان امام باشد.

به خانه می روم. آن غلام سیاه فکرم را به شدت مشغول کرده است. آن شب تا صبح نمی توانم بخوابم. صبح که می شود، لباس های مناسبی می پوشم و به خانه امام می روم. بعد از سلام می گویم: آقای من! در خانه شما غلام سیاهی است که می خواهم او را به من بفروشید.

امام می گوید: اشکالی ندارد او را به تو می دهم.

بعد بزرگ غلامانش را صدا می زند: همه غلام ها را به این مرد نشان بده. هر کدام را خواست، مال اوست.

از خوشحالی نمی دانم چه بگویم. از امام تشکر می کنم. بزرگ غلامان، همه غلام ها را به صف می کند. همه را نگاه می کنم. نه، هیچ کدام از آنها کسی نیست که من می خواهم. وقتی این را به بزرگ غلام ها می گویم، پاسخ می دهد: همه غلام هایی که در خانه امام بودند، همین ها هستند.

می پرسم: آیا هیچ غلام دیگری در خانه امام کار نمی کند؟

گویی ناگهان چیزی یادش آمده باشد، می گوید: فقط یک غلام سیاه هست که مسئول اسب و آخور است.

با عجله می گویم: برو او را هم بیاور.

لحظاتی بعد بزرگ غلام ها با غلام سیاهی وارد می شود. همان غلامی است که دنبالش می گشتم. به امام می گویم: من این غلام را از شما می خواهم.

امام به غلام می گوید: از این به بعد آقای تو این مرد است. تو را به او دادم.

چشمان غلام پر از اشک می شود، رو به من می کند و می گوید: ای مرد! چه چیزی سبب شد مرا از مولایم جدا کنی؟

ماجرای بیابان و دعا کردن او و باران را برایش تعریف می کنم. با هر کلمه ای که می گویم، اخم هایش بیشتر در هم می رود. سخنانم که تمام می شود، دستانش را رو به آسمان می کند و می گوید: خدایا! این رازی بود میان من و تو. حالا که آن را فاش کردی، پس مرا بمیران و نزد خودت ببر.

غلام این را می گوید و گریه می کند. دلم به درد می آید و چشمانم نمناک می شود. از منزل امام بیرون می آیم و به خانه می روم. زمان زیادی نمی گذرد که کسی در خانه را می کوبد. یکی از غلام های امام است، می گوید: امام فرمود اگر می خواهی در تشییع جنازه آن غلام شرکت کنی، به خانه ما بیا.

با این حرف دست و پایم سست می شود. جلو در می نشینم و هق هق می کنم.

ص:۲۴۵

ولادت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

اشاره

چهارشنبه

۱۳ خرداد ۱۳۹۴

۱۵ شعبان ۱۴۳۶

۳. Jun. ۲۰۱۵

ـ در محضر خورشید

ـ پژوهش

ـ متن ادبی

ـ شعر

ص:۲۴۷

در محضر خورشید

مروری بر چند پیام حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

ابراهیم اخوی

بشناسیم...

انتخاب های خدا با ظرفیت های انسان ها و اهداف کلانی که پروردگار برای مصلحت بندگانش در نظر می گیرد، پیوند خورده است. اوصیای الهی، بندگان ویژه ای هستند که خداوند آنها را برای رهنمایی دیگران فرستاده و متناسب با مأموریت خطیرشان، ابزارها و امتیازهای شخصیتی انحصاری به آنها بخشیده است. امام مهدی علیه السلام در سخنی بلند به این مهم چنین اشاره می کنند:

أحیی بِهِم دینَهُ، وأتَمَّ بِهِم نورَهُ، وجَعَلَ بَینَهُم وبَینَ إخوانِهِم وبَنی عَمِّهِم والأَدنَینَ فَالأَدنَینَ مِن ذَوی أرحامِهِم فُرقانًا بَیِّنًا، یُعرَفُ بِهِ الحُجَّهُ مِنَ المَحجوجِ، والإِمامُ مِنَ المَأمومِ، بِأَن عَصَمَهُم مِنَ الذُّنوبِ، وبَرَّأَهُم مِنَ العُیوبِ، وطَهَّرَهُم مِنَ الدَّنَسِ، ونَزَّهَهُم مِنَ اللَّبسِ، وجَعَلَهُم خُزّانَ عِلمِهِ، ومُستَودَعَ حِکمَتِهِ، ومَوضِعَ سِرِّهِ، وأیَّدَهُم بِالدَّلائِلِ، ولَولا ذلِکَ لَکانَ النّاسُ عَلی سَواءٍ، ولَادَّعی أمرَ اللّهِ عَزَّوجَلَّ کُلُّ أحَدٍ، ولَما عُرِفَ الحَقُّ مِنَ الباطِلِ، ولا العالِمُ مِنَ الجاهِلِ.

خداوند، دین خود را با ایشان احیا کرده و با آنها نورش را به کمال رسانده و میان آنها و برادران شان و پسرعموهاشان و خویشان نزدیک و نزدیک ترشان فُرقانی آشکار قرار داده است که با آن حجت، از آن که حجت برای او آورده

شـده، و امـام از مـأموم شـناسایی می شود. این از آن روست که خداونـد آنهـا را از هر گونه پلشتی مصون داشـته و از عیب ها مبرّای شان کرده و از ناپاکی پاک شان گردانده و از درهم شدگی منزّه شان داشته است و آنها را گنجوران علم خود و مخزن حکمتش و جایگـاه سـرّش قرار داده است. خداونـد آنهـا را با دلایل خود تأییـد کرده، و اگر چنین نمی بود، مردم همه یکسان بودنـد و هر کس مـدّعی امر منصوب شـدن از سوی خداونـد عزّوجل می شـد و دیگر حق از باطل و دانا از نادان شـناخته نمی شد.

همیشه آماده باشید

آمـادگی برای همراهی حضـرت، به معنـای پـاک زیسـتن و دوری از گناهانی است که روان ما را به هم می ریزد و سـستی در پـذیرش امـام و دسـتوراتش را سـبب می شود. از سـال های پیش، امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف به این مهم تأکید داشته اند. ایشان در نامه ای به دانشمند بزرگ جهان اسلام، شیخ مفید چنین امر کردند:

فَلیَعمَـل کُلُّ امرِیٍ مِنکُم بِما یَقرُبُ بِهِ مِن مَحَبَّتِنا، وَلیَتَجَنَّب ما یُـدنیهِ مِن کَراهَتِنا وسَـخَطِنا، فَإِنَّ أمرَنا بَغتَةٌ فُجأَةٌ حینَ لا تَنفَعُهُ تَوبَةٌ ولا یُنجیهِ مِن عِقابِنا نَدَمٌ عَلی حَوبَةٍ.

هریک از شـما بایـد کاری کند که به محبت ما نزدیک شود و از کاری که او را به نفرت و خشم ما نزدیک می سازد، دوری کنـد؛ زیرا قضـیه ظهور مـا ناگهـانی و بی خـبر اتفـاق می افتـد؛ به طوری که دیگر نه توبه ای به حـالش سودمنـد می افتـد و نه پشیمانی از گناه، از کیفر ما می رهاندش.

به خـوبی می دانیم تقـوا و پارسـایی، محبـوب امـام بوده، مراعـات حـدود الهی از مهم ترین تقاضاهـای معصوم است. در برابر، سرگرم شـدن به گنـاه و خو گرفتن بـا رذیلت هـا، تله ای است که مـا را از همراهی درست بازمی دارد. به همین دلیل، مصـلح جهانی این پیام آمادگی را مدت هاست به شیعیان خود مخابره کرده اند.

خود را به که بسپارم؟

ما رها نشـدیم و محال است خداوند سـرپرستی برای ما تعیین نکند. در زمان غیبت، دلتنگیِ ندیدن حضـرت، گاه سـبب گلایه می شود که رنگ و بوی محبت دارد. امام

مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف نیز که با غیبت مصـلحتی و مطابق نظر خداوند روبه رو شدند، در خصوص تعیین افرادی برای مراجعه، کوتاهی نکرده اند و چندین قرن قبل آن را به ثبت رسانیده اند. در سـخنی از حضـرت می خوانیم: «أمّا الحَوادِثُ الـواقِعَهُ فـارْجِعوا فیهـا إلی رُواهِ حَـدیثِنا فـإنَّهُم حجـتی علَیکُم، و أنـا حُجَّهُ اللّهِ؛ در رخـدادهای مهمی که به وقوع می پیونـدد، به راویان حدیث ما مراجعه کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدایم بر آنان».

راز بقیهالله

مانـدن بـدون مـأموریت نیست. زمـانی که خداونـد اراده می کنـد فرد مشخصـی را بـا عمر طولا‌نـی نگه دارد، مـأموریت هـا و مسـئولیت هایی نیز برایش تعریف کرده است؛ وگرنه، ممکن است کاری بیهوده به نظر برسد. امام زمان علیه السلام نیز راز این معما را چنین می گشایند: «أنا بَقِیّهُ اللّهِ فی أرضِهِ، و المُنْتقِمُ مِن أعدائِهِ؛ من بقیّه اللّه (باقی مانده حجت های خدا) در زمینم و از دشمنان او انتقام می گیرم.» حضرت، ذخیره خداوند روی کره زمین هستند و قرار است سعادت بشری را رقم بزنند.

کمکم کن!

دعا، ابزاری بی صدا برای رسیدن به مقصدهاست. این ابزار همانند یک شارژر قوی عمل می کند و سبب می شود توان تازه و بیشتری در خود پدید آوریم. در اینکه چه بخواهیم، معصومان به کمک ما آمده اند و محتوای دعا را همراه با شـرایط ویژه آن آمـوزش داده انـد. در یکی از دعاهـای امـام مهـدی علیه السـلام که به محمـد بن علـوی مصـری آمـوخت، می خـوانیم: «إلهی وأسأَلُکَ... أن تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ، وأن تَهدِیَ لی قَلبی وتَجمَعَ لی لُبّی؛ خدایا! از تو می خواهم بر محمد و خاندانش درود فرستی، و دلم را راهنمایی کنی، و خردم را پیوسته گردانی».

منبع روایات: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، کتابخانه نور (نرم افزار) نسخه ۹/۱.

ص:۲۵۱

انتظار فرج در کلام مقام معظم رهبری

به کوشش محمود سوری

● انتظار این است که او [حضرت مهدی علیه السلام] همه عالم _ نه یک نقطه _ را سرشار از عدالت کند و قسط را در همه جا مستقر نماید. در روایاتی هم که درباره آن بزرگوار هست، همین معنا وجود دارد. بنابراین، انتظار منتظران مهدی موعود، در درجه اول، انتظار استقرار عدالت است. (سخنان مقام معظم رهبری در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت عید نیمه شعبان در ۳۰ مهر ۱۳۸۹)

● انتظاری که از آن سخن گفته اند، فقط نشستن و اشک ریختن نیست؛ انتظار به معنای این است که ما باید خود را برای سربازی امام زمان آماده کنیم. سربازی امام زمان، کار آسانی نیست. سربازی منجی بزرگی که می خواهد با تمام مراکز قدرت و فساد بین المللی مبارزه کند، احتیاج به خودسازی و آگاهی و روشن بینی دارد. عده ای این اعتقاد را وسیله ای برای تخدیر خود یا دیگران قرار می دهند؛ این غلط است. ما نباید فکر کنیم که چون امام زمان خواهد آمد و دنیا را پُر از عدل و داد خواهد کرد، امروز وظیفه ای نداریم؛ نه، به عکس، ما امروز وظیفه داریم در آن جهت حرکت کنیم تا برای ظهور آن بزرگوار آماده شویم. شنیده اید، در گذشته کسانی که منتظر بودند، سلاح خود را همیشه همراه داشتند. این یک عمل نمادین است و بدین معناست که انسان از لحاظ علمی و فکری و عملی باید خود را بسازد و در میدان های فعالیت و مبارزه، آماده به کار باشد. (همان)

● کسی که در انتظار آن مُصلحِ بزرگ است، باید در خود زمینه های صلاح را آماده سازد و کاری کند که بتواند برای تحقق صلاح بایستد. (همان)

●یک نکته در باب مسئله مهدویت این است که شما در آثار اسلامی، در آثار شیعی می بینید که از انتظار ظهور حضرت مهدی تعبیر شده است به انتظار فرج. فرج یعنی چه؟ یعنی گشایش. کِی انسان انتظار فرج دارد؟ انتظار گشایش دارد؟ وقتی یک فروبستگی ای وجود داشته باشد، وقتی گرهی هست، وقتی مشکلی هست. در زمینه وجود مشکل، انسان احتیاج پیدا می کند به فرج؛ یعنی سرانگشتِ گره گشا؛ بازکننده عقده های فروبسته. این نکته مهمی است. (سخنان مقام معظم رهبری در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت عید نیمه شعبان در ۲۷ مرداد ۱۳۸۷)

● انتظار فرج، یعنی قبول نکردن و رد کردن آن وضعیتی که بر اثر جهالت انسان ها، بر اثر اغراض بشر بر زندگی انسانیت حاکم شده است. این معنای انتظار فرج است. (همان)

● امروز ما انتظار فرج داریم؛ یعنی منتظریم که دست قدرتمند عدالت گستری بیاید و این غلبه ظلم و جور را که همه بشریت را تقریباً مقهور خود کرده است، بشکند و این فضای ظلم و جور را دگرگون کند و نسیم عدل را بر زندگی انسان ها بوزاند، تا انسان ها احساس عدالت کنند. این نیازِ همیشگی یک انسان زنده و یک انسان آگاه است؛ انسانی که سر در پیله خود نکرده باشد، به زندگی خود دل خوش نکرده باشد. انسانی که به زندگی عمومی بشر با نگاه کلان نگاه می کند، به طور طبیعی حالت انتظار دارد. این معنای انتظار است. (همان)

● انتظار یعنی قانع نشدن، قبول نکردن وضع موجودِ زندگی انسان و تلاش برای رسیدن به وضع مطلوب، که مسلّم است این وضع مطلوب با دست قدرتمند ولیّ خدا، حضرت حجت بن الحسن، مهدی صاحب زمان _ صلوات اللّه علیه و عجّل اللّه فرجه و ارواحنا فداه _ تحقق پیدا خواهد کرد. باید خود را به عنوان یک سرباز، به عنوان انسانی که حاضر است برای آن چنان شرایطی مجاهدت کند، آماده کنیم. (همان)

● انتظار فرج، معنایش این نیست که انسان بنشیند، دست به هیچ کاری نزند، هیچ اصلاحی را وجهه همت خود نکند، صرفاً دل خوش کند به اینکه ما منتظر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هستیم. اینکه انتظار نیست. انتظارِ چیست؟ انتظارِ دست قاهرِ قدرتمندِ الهی ملکوتی است که باید بیاید و با کمک همین انسان ها، سیطره ظلم را از بین ببرد و حق را غالب کند و عدل را در زندگی مردم حاکم کند و پرچم توحید را بلند کند؛ انسان ها را بنده واقعی خدا بکند. باید برای این کار آماده بود. (همان)

ص:۲۵۳

● انتظـار، حرکت است؛ انتظـار، سـکون نیست؛ انتظـار، رهـا کردن و نشسـتن برای اینکه کـار به خـودی خـود صورت بگیرد، نیست. انتظـار، حرکت است. انتظـار، آمـادگی است. این آمادگی را بایـد در وجود خودمان، در محیط پیرامون خودمان حفظ کنیم. (همان)

● انتظـار فرج، یعنی کمربسـته بـودن، آمـاده بـودن، خود را از همه جهت برای آن هـدفی که امـام زمـان علیه السـلام برای آن هـدف قیـام خواهـد کرد، آمـاده کردن. آن انقلاـب بزرگ تاریخی برای آن هـدف انجام خواهـد گرفت؛ و او عبارت است از ایجاد عدل و داد، زندگی انسانی، زندگی الهی، عبودیت خدا؛ این، معنای انتظار فرج است. (همان)

● بشـریت در طول تاریخ و در حیات اجتماعی، مثل همان سرنشـینان یک کشتی توفان زده، همیشه گرفتار مشـکلاتی از سوی قدرتمندان و سـتمگران و قوی دستان و مسلّطین بر امور انسان های مظلوم بوده است. امید، موجب می شود که انسان به مبارزه بپردازد و راه را باز کنـد و پیش برود. وقتی به شـما می گوینـد انتظار بکشـید، یعنی این وضـعیتی که امروز رنج تان می دهد و دل تان را به درد می آورد، ابدی نیست و تمام خواهد شد. (سخنان مقام معظم رهبری در دیدار اقشار مختلف مردم در ۱۷ دی ۱۳۷۴)

● مسـئله انتظار... جزء لاینفک مسـئله مهدویت است. (سخنان مقام معظم رهبری در دیدار اساتید و فارغ التحصیلان تخصصی مهدویت در ۱۸ تیر ۱۳۹۰)

● انتظار، یعنی ترقّب، یعنی مترصـد یک حقیقتی که قطعی است، بودن؛ این، معنای انتظار است. انتظار، یعنی این آینـده حتمی و قطعی است؛ به خصوص انتظـارِ یـک موجود حی و حاضـر؛ این خیلی مسـئله مهمی است. این جور نیست که بگوینـد کسـی متولد خواهد شد، کسی به وجود خواهد آمد؛ نه، کسی است که هست، وجود دارد، حضور دارد، در بین مردم است. (همان)

● انتظار ایجاب می کند که انسان خود را به آن شـکلی، به آن صورتی، به آن هیئت و خُلقی نزدیک کند که در دوران مورد انتظـار، آن خُلق و آن شـکل و آن هیئت متوقع است. این لازمه انتظار است. وقتی بناست در آن دوران منتظَر عـدل باشـد، حق باشـد، توحید باشد، اخلاص باشد، عبودیت خدا باشد _ یک چنین دورانی قرار است باشد - ما که منتظر هستیم، باید خودمان را به این امور نزدیک کنیم، خودمان را با عدل آشـنا کنیم، آماده عدل کنیم، آماده پذیرش حق کنیم. انتظار یک چنین حالتی را به وجود می آورد. (همان)

● یکی از خصوصیاتی که در حقیقتِ انتظار گنجانده شده است، این است که

انسان به وضع موجود، به انـدازه پیشـرفتی که امروز دارد، قانع نباشـد؛ بخواهـد روز به روز این پیشـرفت را، این تحقق حقایق و خصال معنوی و الهی را در خود، در جامعه بیشتر کند. اینها لوازم انتظار است. (همان)

● انتظار فرج را افضل اعمال دانسـته انـد؛ معلوم می شود انتظار، یک عمل است، بی عملی نیست. نباید اشـتباه کرد، خیال کرد که انتظـار، یعنی اینکه دست روی دست بگـذاریم و منتظر بمانیم تا یک کاری بشود. انتظار یک عمل است، یک آماده سازی اسـت، یـک تقـویت انگیزه در دل و درون است، یـک نشـاط و تحرک و پویـایی است در همه زمینه هـا. (سـخنان مقـام معظم رهبری در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت عید نیمه شعبان در ۲۹ شهریور ۱۳۹۰)

● انتظار فرج داشـته باشـید و بدانید که این فرج، محقَّق خواهد شد؛ مشـروط بر اینکه شـما انتظارتان، انتظار واقعی باشد، عمل باشد، تلاش باشد، انگیزه باشد، حرکت باشد. (همان)

● ملتی که به آینده امید دارد، می داند که روزگار ظلم و سـتم و زورگویی و تجاوز و طغیان و اسـتکبار، با همه حجم عظیمی که امروز در جهان به وجود آورده است، یک روزگار تمام شدنی است و دورانی خواهد رسـید که قدرت قاهره حق، همه قله های فساد و ظلم را از بین خواهـد برد و چشم انـداز زنـدگی بشـر را با نور عـدالت منور خواهـد کرد؛ معنای انتظار دوران امام زمان این است. (سخنان مقام معظم رهبری در دیدار مردم قم در ۳۰ بهمن ۱۳۷۰)

● انتظار، یعنی دل سرشار از امید بودن نسبت به پایان راه زندگی بشر. (همان)

● باید منتظر بود. این نگاه ادیان به پایانِ راهِ کاروان بشـری، نگاه بسـیار امیدبخشی است؛ حقیقتاً روحیه انتظار و روحیه ارتباط بـا ولی عصـر _ ارواحنـا فـداه _ و منتظر ظهور بودن و منتظر آن روز بودن، یکی از بزرگ ترین دریچه هـای فرج برای جامعه اسـلامی است. منتظر فرج هسـتیم؛ خـود این انتظـار، فرج است؛ خود این انتظـار، دریچه فرج است، امیـدبخش است، نیروبخش است؛ از احساس بیهودگی، از احساس ضایع شـدن، از نومیـدی، از گیـج و گمی نسـبت به آینـده جلوگیری می کند؛ امید می دهـد، خط می دهد. مسـئله امام زمان علیه السـلام این است و امیدواریم که خدای متعال ما را به معنای واقعی کلمه از منتظران قرار بدهـد و چشم مـا را به تحقّق این وعـده الهی روشن کنـد. (سـخنان مقـام معظم رهبری در دیـدار پژوهشـگران و کارکنان مؤسسه «دارالحدیث» و پژوهشگاه «قرآن و حدیث» در ۳۱ خرداد ۱۳۹۳)

ص:۲۵۵

متن ادبی

نذر موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف

قربان صحرائی چاله سرائی

چشمانم را شسته ام تا شاید مهیای قدومت شود

دلم خون شده از این همه فراق و این همه انتظار

آیا قرن ها چشم به راهی، دیدگان منتظر نشسته در کوچه انتظار را کافی نیست؟

آقای خوبی ها! پس کی می آیی؟!

هر شب سرم را زیر خیال می گذارم...

مگر بگذری و گام های نازنینت را بر فرق من نهی

بوی بهاری خجسته پیچیده است در این دشت

چه خوش اند یاس ها که نیلوفرانه پیچک شقایق شده اند،

اما هیچ ترنمی، شمیم عطر گل نرگس نمی شود

خورشید آدینه ها آمد و رفت،

قرن هاست که خورشید آدینه هایش می آید و می رود،

ترسم که این آدینه نیز بی خورشید رویت غروب کنم.

گل نرگس!

عطر دل آویزت، آویزه بنفشه هاست و گوشواره پامچال ها

ص:۲۵۶

تمام بهار پر شده از شمیم سِحْرِ نگاهت

همین است که گوش به زنگیم و چشم به راه:

«نازنینا! نفسی اسب تجلی زین کن

که زمین گوش به زنگ است و زمان چشم به راه»

دلتنگی عاشقانت رنگارنگ است:

یکی شان پیامک فرستاد و گفت:

«چه انتظار عجیبی!

در بین منتظران هم چه غریبی!

منتظرانت چه آسان به نیامدنت عادت کرده اند؟!

نه کوششی، نه وفایی!

فقط نشسته ایم و گفته ایم و می گوییم:

خدا کند که بیایی!!»

اما یأس در قاموس شیعه راه ندارد،

گرچه بارها گفته ایم و می گوییم:

برای تعجیل در ظهورش صلوات،

اما تو روزی خواهی آمد

از کوچه های باران،

و اندوه روزگاران از سینه منتظران خواهی شست،

و سرخوش آن روز

که منتظران خواهند گفت:

به تبریک ظهورش صلوات!

ص:۲۵۷

سلام آدینه

قربان صحرائی چاله سرائی

... پیش خودم برای هفت روز هفته، هفت سلام مقرر کرده ام:

شنبه: سَلَامٌ عَلَی مُوسَی وَهَارُونَ

یکشنبه: سَلَامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ

دوشنبه: سَلَامٌ عَلَی نُوحٍ فِی الْعَالَمِینَ

سه شنبه: سَلَامٌ عَلَی إِبْرَاهِیمَ

چهارشنبه: سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِیمٍ

پنج شنبه: سَلَامٌ عَلَی إِلْ یَاسِینَ

و اما سلام صبح جمعه ام رنگ و بوی دیگری دارد.

ای آقای من!

سلام های شش گانه ام بهانه ای است برای سلام هفتمین.

هر یک از آن سلام های شش گانه، کلیدی است برای گشایش راه های بسته «خال و خط و زلف و رخ و عارض و قامت» دل افروز تو.

ای مولای من!

شامگاه هر جمعه به امید سلام صبحگاهی بر تو، سر بر بالین می نهم تا صبحِ آدینه، روزم را با سلام بر تو آغاز کنم و از سرچشمه زلال آفتاب نگاه تو سیراب شوم.

هر صبح آدینه، آینه دلم را به سوی کوی تو می گیرم و گوش به زنگ منتظر می مانم تا خورشید من از مغرب انتظار سر برآرد و دیدگان ناقابلم را غرق در پرتو فیض ازلی اش نماید.

گرچه آدینه های بسیاری از عمرم پر کشیدند و رفتند.

این را محاسن سپیدم گواهی می دهد:

کودکی ها گذشت،

نوجوانی ها هم پشت سرش روان شد

شور جوانی هم در انتظار نشست و گل نرگس را نبویید و دیده اش به زیارتش روشن و منوّر نشد،

اینک به سرازیری عمر رسیده ام...

چقدر این انتظار سخت و جانسوز است...

اما پنجره امید را همیشه گشوده دارم

دلم گواهی می دهد آدینه روزی می آیی

آری، تو خواهی آمد از کوچه باران خورده روزگار

و من دلم را آب و جارو کرده ام و تو کمکم کن تا از زنگار بشویمش، تا تو را از پنجره اش، زلال تنفس کنم

آری آقای من!

هرچند جمعه های دیرینم بدون دیدار رویت غروب کردند و به پایان رسیدند

اما این من و دلِ سوخته در انتظارِ من است که بر زخم انتظار مرهم «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ» می نهیم و تا جمعه ای دیگر چشم به راه، منتظر می مانیم...

ای کاش تو هرچه زودتر بیایی، پیش از آن که حضرت قابض الارواح به سراغم آید... .

ص:۲۵۹

شعر

انتظار بهار

سودابه مهیجی

دوباره رفت زمستان ولی بهار نیامد
جهان کهنه با روز نو کنار نیامد
زمین به گیسوی خود گل زد و کنار خیابان
نشست و وعده شادی سرِ قرار نیامد
چه وردها که نخواند آسمان به گوش درختان
یکی از این همه شاخه به برگ و بار نیامد
غبارروبی هر کوچه را به جشن نشستیم
ولی مسافری از جاده غبار نیامد
به جز کلاغ کسی پر نزد حوالی دنیا
صدای خوش خبری غیر قارقار نیامد
به خانه بازنگشتی و بی تو هیچ خدایی
به سرسلامتی قوم انتظار نیامد...

ص:۲۶۰

رحلت حضرت امام خمینی رحمه الله

اشاره

پنج شنبه

۱۴ خرداد ۱۳۹۴

۱۷ شعبان ۱۴۳۶

Jun. ۲۰۱۵ .۴

ـ پژوهش

ـ متن ادبی

ص:۲۶۱

ویژگی های عرفانی امام خمینی رحمه الله

حسن اردشیری لاجیمی

عمری گذشت در غم هجران روی دوست

مرغم درون آتش و ماهی برون آب

شاید یکی از دغدغه های هر علاقه مند به عرفان اسلامی، مطالعه جنبه های گوناگون شخصیت امام خمینی= باشد؛ زیرا یکی از حوزه هایی که آن گرامی سبب احیا و شکوفایی آن در عصر حاضر گردید، عرفان اسلامی است. برای بسیاری از علاقه مندان به معارف دینی، جمع میان عرفان عاشقانه و سنت های دینی دشوار بود، ولی با نشر آثار امام و به ویژه دیوان ایشان، دفتری دیگر در این عرصه گشوده شد. در این فرصت کوتاه نویسنده می کوشد برخی از ویژگی های عرفان امام= را برشمارد.

۱. امام خمینی شناسی در پرتو عرفان اسلامی

یکی از بحث هایی که متأسفانه چند سالی است برخی سعی در جریانی کردن آن دارند، مصادره اسلام و انقلاب و امام= به جلوه های فقه اسلامی است؛ در حالی که اسلام ناب محمدی که آن معمار بزرگ انقلاب به معرفی آن پرداخت، اسلام تامّ و تمامی است که همه جلوه های اسلام در آن هویداست. هرچند شخصیت امام بیشتر در عرفان تجلی یافته است. همین مسئله و به ویژه مخالفت و بیزاری آنها از فلسفه و عرفان، سبب شده ندا سر دهند که انقلاب اسلامی، انقلابی فقهی بوده، نه صدرایی.

ولی بایـد بیـان کرد که امام خمینی دارای ابعاد شخصـیتی کم نظیری است که مهم ترین و والاترین آنها، بعـد معنوی و عرفانی آن گرامی است.

در نتیجه هر چه در مورد امـام= و ویژگی های شخصـیتی ایشان و به ویژه عرفان ایشان صـحبت شود، کم بوده و بایـد بیشتر در راستای معرفی آن بزرگ کوشید.

۲. عرفانِ دور از تقلید

یکی از ویژگی هـای عرفـانی امـام خمینی= این است که ایشـان به شـدت از تقلیـد کوکـورانه،حتی در عرفـان که بیشـتر جلوه استادمحوری دارد، دور بودند. شاید یکی از معروف ترین این تجلیات شخصیتی امام در مورد جناب ابن عربی= است.

امام در نامه خود به گورباچف، رئیس جمهوری شوروی سابق، یکی از شخصیت هایی که به عنوان چهره اسلام شناسی به وی معرفی می کند، ابن عربی است: «دیگر شـما را خسته نمی کنم و از کتب عرفا و به خصوص محیی الدین بن عربی نام نمی برم که اگر خواستیـد از مبـاحث این بزرگ مرد مطلع گردیـد، تنی چنـد از خبرگـان تیزهوش خود را که در این گونه مسائـل قویاً دست دارنـد، راهی قم گردانیـد تـا پس از چنـد سـالی بـا توکـل به خـدا از عمق لطیف باریـک تر از موی منازل معرفت آگاه گردند که بدون این سفر آگاهی از آن امکان ندارد». (آوای توحید: ۷۷)

بـا همه احترامی که امـام= به ابن عربی= دارنـد، برخی از آرای وی را نقـد و بررسـی می کننـد که در اثری جـداگانه بـا عنوان «تعلیقات علی شرح فصوص الحکم ابن عربی» به چاپ رسیده است.

این ویژگی در دورانی که جریـان های معنوی و عرفانی کاذب با ترویـج روش های تقلیـدی کورکورانه سـعی دارنـد دل های پاک جوانان معنویت خواه را منحرف کنند، بسیار ارزشمند است و معرفی منش عرفانی امام= می تواند بسیاری از مشکلات ما را در زمینه یادشده از بین ببرد.

۳. عرفان علمی مقدم بر عرفان عملی

یکی از مشـکلاتی که در همه دوران هـا، به ویژه دوران کنونی، که به عصـر معنویت مشـهور است، وجود دارد و سـبب شـیوع مشکلات و انحراف های گسترده ای در جامعه شده است، عالمانه نپرداختن به عرفان بوده است. جهل به عرفان، سبب رشد

باورهای خرافی و تسلط انسان های شیطان صفتی می شود که رشد و نزدیکی به خدا را در پی ندارد بلکه منجر به دوری از خدا و سقوط می شود.

امام خمینی= نیز با توجه به این مسئله در نامه خود به فرزند بزرگوارشان جناب حجت الاسلام حاج سید احمد خمینی می نویسد:

«عزیزم! اوّل باید با قدم علم لنگان لنگان پیش روی و این هر علمی باشد، حجاب اکبر است که با ورود به این حجاب به رفع حجب آشنا می شود، بیا با هم به سوی وجدان رویم که ممکن است راهی بگشاید.

هر انسانی بلکه هر موجودی بالفطره عاشق کمال است و متنفر از نقص. شما اگر علم می جویید چون کمال است می جویید و از این جهت ممکن نیست که فطرت شما به هر علم که دست یابد به آن قانع شود و اگر توجه کند که مراتب بالاتری است در این علم بالفطره آن را می جوید و می خواهد و از این علم که وارد به واسطه محدودیت و نقصش متنفر است و آنچه به آن دل باخته، حیث کمال آن است». (محرم راز: ۱۳)

۴. زیبایی شناسی عرفانی

یکی از برکات عرفان اسلامی در شخصیت امام خمینی= رفتارهای سیاسی و اجتماعی آن حضرت، نگاه جمال شناسانه و زیبایی شناسی عرفانی ایشان است که در جزء جزء شخصیت آن عارف وارسته می تواند یافت:

«....... و تمام دار، تحقق جلوه ایست از آن موجود مطلق و به هر چه رو آوری، به او رو آوردی و خود محجوبی و نمی دانی و اگر به قدم وجدان همین مقدار را درک کنی و بیابی ممکن نیست که به جز موجود مطلق به چیزی توجه کنی و این گنجینه ایست که انسان را بی نیاز کند از غیر او و هر چه به او برسد از محبوب مطلق رسیده و هر چه از او سلب شود، محبوب مطلق از او سلب کرده است. در این حال که از عیب جویی ها و هرزه درایی های دشمنان لذت می بری، چه که از محبوب است نه از اینان و دل به هیچ مقامی نمی بندی جز به مقام کمال مطلق». (محرم راز: ص ۱۴)

۵. عرفان حقیقی در متن جامعه

انتشار روش و منش صوفیانه یکی از موانع رشد و شکوفایی تمدن اسلامی است. اهل تحقیق می دانند منش صوفیانه بر عکس عرفان اصیل و معارف توحیدی که در

بستر معارف نبوی صلی الله علیه و آله و علوی علیه السلام رشد و نمو یافته، مبتذل است؛ زیرا بیشتر به گوشه گیری و کناره گیری از جامعه و فعالیت های اجتماعی یا علمی می پردازد.

امام= نیز به این مسئله توجه داشته، در نامه ای به این مسئله اشاره می نماید و می نویسد: «... بدان معنی نیست که خود را از خدمت به جامعه کنار کشی و گوشه گیر و کَلِّ بر خلق الله باشی. این از صفات جاهلان متنسک است یا درویشان دکان دار.

سیره انبیای عظام صلی الله علیه و آله که سرآمد عارفان بالله و رستگاران از هر قید و بند و وابستگان به ساحت الهی در قیام به همه قوا علیه حکومت های طاغوتی و فرعون های زمان بوده و در اجرای عدالت در جهان رنج ها برده و کوشش ها کرده اند، به ما درس هایی می دهند و اگر چشم بینا و گوش شنوا داشته باشیم راه گشایمان خواهد بود». (نقطه عطف: ص ۱۴ _ ۱۵)

حضرت امام= در جای دیگری از همین نامه بیان می کنند ورود به جامعه نیز دلیل پیوستن به حق نیست، بلکه انگیزه و هدفی که در این راه مطرح است، مهم تر است: «... نه گوشه گیری صوفیانه دلیل پیوستن به حق است و نه ورود به جامعه و تشکیل حکومت شاهد گسستن از حقّ. بلکه میزان در اعمال انگیزه های آنها است». (همان: ص ۱۵)

چه بسا عابد و زاهدی در دام ابلیس گرفتار شود ولی متصدی امور حکومتی که با انگیزه الهی به خلق خدمت می کند، به معدن قرب حقّ نائل شود و چون داود نبی و سلیمان پیامبر۸ و بالاتر و والاتر چون نبی اکرم صلی الله علیه و آله و خلیفه برحقش علی بن ابی طالب علیه السلام ، و چون حضرت مهدی ارواحنا لمقدمه الفداء در عصر حکومت جهانیش.

پس میزان عرفان و حرمان، انگیزه است. هر قدر انگیزه ها به نور فطرت نزدیک تر باشند و از حجب حتی حجب نور وارسته تر، به مبداء نور وابسته ترند، تا آنجا که سخن از وابستگی نیز کفر است. (مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۱: ص ۹۷)

۶. مراتب عرفان

قرآن کریم یکی از منابع اصلی عرفان اسلامی است و عرفا می کوشند آرای خود را از این متن قدسی استخراج نمایند. حضرت امام خمینی= نیز همانند دیگر علمای

ربانی، اهتمام جدی داشتند و آنهایی که درس های اخلاقی امام= را درک کرده اند از تفسیر ها و درس های عرفانی وی به ویژه تفسیر سوره حشر، خاطرات فراوانی دارند و توشه هایی ارزشمند برداشته اند.

علامه جعفری= که در درس های اخلاق امام= و تفسیر آیات آخر سوره حشر حضور داشتند، در مورد ایشان می نویسند: «درس های ایشان از نظر عرفانی خیلی اوج داشت. سیمای امام خمینی= نشان می داد که از مواهبی برخوردارند که دیگران از آن بی بهره اند». (مجموعه نامه های امام به سید احمد خمینی: ص ۱۰۶)

حضرت امام= در مورد این سوره و درس های عرفانی آن می نویسند:«سوره مبارکه حشر را مطالعه کن که گنجینه هایی از معارف و تربیت در آن است و ارزش دارد که انسان یک عمر در آنها تفکر کند و از آنها به مدد الهی توشه ها بردارد، خصوصاً آیات آخر آن که فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ».

اینکه از نظر لفظی کوچک اما از نظر معنا بسیار بزرگ است، احتمالاتی است سازنده و هشیاردهنده دارد که به بعضی از آنها اشاره می شود:

۱. می تواند خطاب به کسانی باشد که اولین درجه ایمان را دارند و مانند ایمان عامّه، در این احتمال امر به تقوا، امر به اولین مراتب آن است که تقوای عامه است و آن پرهیز از مخالفت با احکام ظاهری الهی است و مربوط به اعمال قالبی است. با این احتمال، جمله «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ» پرهیز از پی آمدهای اعمال ماست و شاهد است بر آنچه عمل می کنیم خود آنها به صورت مناسب در نشئه دیگر وارد می شوند و به ما خواهند رسید و آیات و اخبار زیادی در این باره آمده است.

تفکر در این مسئله، دل های بیدار را کفایت می کند بلکه دل های بیدار را بیدار می نماید و ممکن است راه گشای مراتب دیگر و مقامات بالاتر شود و ظاهر آن است که امر به تقوی مکرر تأکید شود، گرچه احتمال دیگر هم هست.

و قوله :«اِنَّ الله خَبیرٌ بِما تَعلمون» امر به پرهیز است مبنی بر اینکه اعمال شما از حق تعالی پنهان نمی ماند، زیرا همه عالم محضر حق است.

۲. ممکن است خطاب به کسانی باشد که ایمان را به قلب خویش رسانده اند. چه بسا انسان از نظر ظاهر ایمان و اعتقاد به شهادتین داشته باشد، ولی قلب او از آن

بی خبر باشد، علم و اعتقاد به اصول خمسه داشته باشد، ولی این علم و ایمان به قلبش نرسیده باشند.

شاید جز خواص مؤمنین، دیگران نیز چنین باشند. معصیت هایی که از بعضی مؤمنین صادر می شود، ریشه اش همین است؛ اگر دل به روز جزا و عقاب آنچنانی آگاه و به آن ایمان آورده باشد، صدور معصیت و نافرمانی بسیار بعید است و کسی که قلبش ایمان به نبودن اله الا الله دارد، به غیر حق تعالی و ستایش از دیگران گرایش پیدا نمی کند و خوف و هراس از غیر او نخواهد داشت». (نقطه عطف: ص ۱۹ _ ۲۲)

نکته آخر

سخن آخر این است که حضرت امام= در بستر عرفان، رشد و تعالی یافت و با تورق در وجوه مختلف شخصیتی آن گرامی از جلوه سیاسی اش گرفته تا نظامی همه و همه در پرتو عرفان اسلامی تَعَین یافته است. این مقال قطعه ای بود از دریای معارف توحیدی که از آن عارف بزرگ به یادگار مانده است. انشاء الله هم به درک و تعالی آن و هم به نشر و گسترش آن موافق شویم. (آمین)

ص:۲۶۸

منابع

۱. اردشیری لاجیمی، حسن. ۱۳۸۲. فروغ اندیشه (گذری بر زندگانی علامه جعفری). قم: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما. چاپ اول.

۲. جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۶۹. آوای توحید. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام. چاپ دوم.

۳. خمینی، روح الله. ۱۳۶۹. نقطه عطف. تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار. چاپ چهارم.

۴. ________________ . ۱۳۶۹. محرم راز. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار. چاپ اول.

۵. ________________ . ۱۳۷۴. وعده دیدار. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار. چاپ اول.

۶. ________________ . ۱۴۱۰ ه. ق. تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس. قم: پاسدار اسلام. چاپ دوم.

۷. ________________ . ۱۳۷۳. دیوان. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار. چاپ سوم.

۸. طباطبایی، دکتر فاطمه. ۱۳۸۲. یک ساغر از هزار. تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج. چاپ دوم.

۹. مجلسی، محمدباقر. ۱۴۰۳ ه .ق. بحارالانوار. بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.

ص:۲۶۹

متن ادبی

دریاوار در غروب خورشید

سیده طاهره موسوی

نفسی نیست تا غم سنگین داغ را بر فراز بام ایران زمین فریاد کنیم. ناباورانه وداع با امام مهربان را باور می کنیم. دریاوار در غروب خورشید می گرییم؛ خورشیدی که ابراهیمی بت شکن بود و با تبر پیامبرانه اش، بت شاهنشاهی را برای همیشه شکست و با نفس مسیحایی اش حیاتی دوباره به ایرانیان داد و در رگ یخ زده زمستان، رستاخیزی به پا کرد.

بزرگ مرد تاریخ ایران، چه آرام می رود. آرام می رود و ما را در حجمی از عزا و ماتم اسیر می کند. تازه مهتاب پیروزی از پشت شب های منجمد و پر ابر و دود سر برون آورده بود و روزهای زرافشان و فرحناک به ما سلام گفته بودند. تازه نهال انقلاب جان گرفته بود و گرداگرد جماران پر از پروانه های عاشق گشته بود، ولی ناگهان پاییز در نیمه خرداد آغاز شد و امام عاشقان به آسمان ها پر کشید.

می رود امام مهربان ما و با رفتنش تمام روزهامان غبار غربت به خود می گیرند و سرمای نبودنش ما را در خاطرات بودنش مچاله می کند. بدرقه می کنیم بزرگ مرد همیشه ایران را، با بندبند دلمان. امروز چقدر ضرباهنگ تمام ثانیه ها تلخ و به لحن نوحه است.

می رود پیر مراد عارفان؛ عارفی که هنوز تمام نگاه های جهان مبهوت عظمتش مانده است. می رود و تمام چراغ های بی درنگ رنگ خاموشی به خود می گیرند.

ص: ۲۷۰

امروز شانه های تقـدیر، مردی را به سوی خدا می برند که عالم را مظهر خدا می دانست. مردی که رمز باران اسـتقلال، آزادی و جمهوری اسـلامی بود در سرزمین ترک خورده ایران. ای قافله سالار ما، تو را می ستاییم؛ تو را که از روزهای اول انقلاب تا میـدان جبهه، مجاهـدت را بر دوش می کشـیدی و پیامبرانه با تـدبیر و رهبری ات حماسه می آفریدی، و بدرودت می گوییم با چشمانی خون بار.

... گویی در آسمان ایران خورشیدی دیگر طلوع می کند؛ چقدر شبیه رهبرمان است...

«سید علی کشید علم عشق را به دوش

مردی که از قبیله خورشید پا گرفت

کشتی به گل نماند و گذشت از غروب ها

سکان به دست خویش که این ناخدا گرفت

حبل المتین درد شد آن مرد مشرقی

وقتی که زخم، حجم زمین را فراگرفت»

ص:۲۷۱

مناسبت های دیگر کتابشناسی مناسبتی

اشاره

ص:۲۷۳

مناسبت های دیگر

مناسبت ها، آن دسته از رخدادهای عمومی یا ویژه گروه خاصی است که در طول سال مهم به نظر می رسد. معمولاً در تقویم ها و سالنامه ها به مهم ترین مناسبت ها اشاره می شود. اما از آنجا که شمار مناسبت ها بسیار است و به مرور زمان نیز به آنها افزوده می شود، بیان همه آنها در این نشریه و نیز در سال شمارها مقدور نیست. ازاین رو، در اینجا برای آشنایی با دیگر مناسبت ها، به برخی از مهم ترین به ترتیب تاریخ وقوع آنها اشاره می کنیم:

۱. شمسی

۱ _ ۱. فروردین

دوم: روز جهانی آب؛ هجوم مأموران ستم شاهی پهلوی به مدرسه فیضیه قم (۱۳۴۲)

چهارهم: روز جهانی هواشناسی

دوازدهم: روز جمهوری اسلامی (۱۳۵۸)

سیزدهم: روز طبیعت

چهاردهم: روز جهانی کتاب کودک

پانزدهم: روز درگذشت پروین اعتصامی

هفدهم: روز قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز؛ روز بهورز

هجدهم: روز جهانی بهداشت

بیستم: هتک حرمت و تخریب قبور بقیع در مدینه منوره؛ قطع رابطه سیاسی امریکا با ایران؛ شهادت سید مرتضی آوینی؛ روز هنر انقلاب اسلامی؛ روز ملی فناوری هسته ای

بیست و یکم: تأسیس بنیاد مسکن انقلاب اسلامی به فرمان امام خمینی=؛ شهادت امیرعلی صیاد شیرازی

بیست و سوم: روز دندان پزشکی

بیست و چهارم: تأسیس مدرسه عالی تلویزیون و سینما در ایران (۱۳۴۹)

بیست و پنجم: روز بزرگداشت شیخ فریدالدین عطار نیشابوری

بیست و نهم: تشکیل جنبش عدم تعهد؛ روز ارتش جمهوری اسلامی ایران

۱ _ ۲. اردیبهشت

یکم: روز بزرگداشت سعدی؛ تشکیل مجلس مؤسسان؛ درگذشت ملک الشعرای بهار؛ درگذشت سهراب سپهری

دوم: روز تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ سال روز اعلام انقلاب فرهنگی؛ روز زمین پاک

سوم: روز بزرگداشت شیخ بهایی؛ روز جهانی کتاب؛ آغاز هفته مشاغل

چهارم: تغییر نام آژانس پارس و الحاق به اداره کل انتشارات و رادیو (۱۳۱۹)؛ آغاز به کار رادیو (۱۳۱۹)

پنجم: شکست حمله نظامی امریکا به ایران در طبس؛ افتتاح رادیو هندی معاونت برون مرزی (۱۳۷۷)؛ آغاز هفته کار و کارگر

ششم: گشایش نخستین ایستگاه فرستنده رادیویی و تلگراف بی سیم ایران (۱۳۰۵)

هشتم: افتتاح مراکز تلویزیونی گیلان و مازندران (۱۳۴۹)

نهم: روز شوراها

دهم: روز ملی خلیج فارس

یازدهم: قتل ناصرالدین شاه قاجار به دست میرزا رضا کرمانی در شهر ری؛ روز جهانی کارگر

سیزدهم: روز جهانی مطبوعات

پانزدهم: فرمان محمدعلی شاه قاجار برای احیای مشروطه و برگزاری انتخابات مجلس؛ انحلال رسمی حزب توده به دلیل خیانت به آرمان های جمهوری اسلامی؛ روز بزرگداشت شیخ صدوق

شانزدهم: روز جهانی ماما

هجدهم: روز جهانی صلیب سرخ و هلال احمر

نوزدهم: لغو امتیاز استعماری کاپیتولاسیون از سوی مجلس شورای ملی

بیستم: آغاز به کار رادیو صدای بوسنی (۱۳۷۳)

بیست و دوم: نصب دومین دکل فرستنده در تهران (۱۳۰۴)؛ استقلال بحرین از ایران (۱۳۴۹)

بیست و سوم: لغو نهایی کاپیتولاسیون در ایران پس از انقلاب اسلامی (۱۳۵۸)

بیست و پنجم: لغو امتیاز تنباکو به فتوای میرزای شیرازی؛ روز بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی؛ آغاز هفته ارتباطات و میراث فرهنگی؛ روز جهانی خانواده

بیست و هفتم: روز جهانی مخابرات و ارتباطات؛ روز ارتباطات و روابط عمومی

بیست و هشتم: روز بزرگداشت حکیم عمر خیام نیشابوری؛ روز جهانی موزه و میراث فرهنگی؛ روز اسناد ملی، روز گنجینه

۱ _ ۳. خرداد

یکم: روز بهره وری و بهینه سازی مصرف؛ روز بزرگداشت ملاصدرا

سوم: فتح خرمشهر در عملیات بیت المقدس (۱۳۶۱) و روز مقاومت، ایثار و پیروزی

هشتم: تصویب قانون تأسیس دانشگاه تهران از سوی مجلس شورای ملی (۱۳۱۳)

دهم: روز جهانی مبارزه با دخانیات

پانزدهم: قیام خونین پانزده خرداد (۱۳۴۲)؛ روز جهانی محیط زیست

بیستم: روز جهانی صنایع دستی

بیست و هفتم: روز جهاد کشاورزی؛ روز جهانی بیابان زدایی

بیست و نهم: درگذشت دکتر علی شریعتی

سی ام: افتتاح رادیو قزاقی (۱۳۷۵)

سی و یکم: شهادت دکتر مصطفی چمران

۲. قمری

۲ _ ۱. جمادی الثانی

پنجم: وفات ابن ابی الحدید مفسر و شارح نهج البلاغه (۶۵۶ق)

ص:۲۷۷

دوازدهم: ضرب سکه به دست مسلمانان(۷۲۰ق)

سیزدهم: سالروز وفات حضرت ام البنین علیهاالسلام ، همسر امام علی علیه السلام و مادر حضرت عباس علیه السلام (۶۴ق)

پانزدهم: وقوع جنگ جمل میان امام علی علیه السلام و سپاه ناکثین (۳۶ق)؛ قتل عبدالله بن زبیر از مدعیان خلافت در مکه (۷۳ق)

بیست و دوم: درگذشت ابوبکر بن ابی قحافه خلیفه اول مسلمانان (۱۳ق)

۲ _ ۲. رجب

دوم: درگذشت ابوریحان بیرونی، دانشمند بزرگ مسلمان (۴۴۰ق)

دهم: ولادت حضرت علی اصغر، فرزند امام حسین علیه السلام (۶۰ق)

دوازدهم: انتخاب کوفه به عنوان مقر حکومت امام علی علیه السلام (۳۶ق)؛ وفات عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله (۳۲ق)

پانزدهم: تغییر قبله مسلمانان از بیت المقدس به مکه معظمه (۲ق)؛ آغاز نخستین مهاجرت مسلمانان مکه به حبشه (۵ بعثت)؛ هلاکت معاویه بن ابی سفیان، دشمن سرسخت اهل بیت و بانی خلافت اموی (۶۰ق)

هجدهم: وفات ابراهیم فرزند رسول اکرم صلی الله علیه و آله (۱۰ق)

نوزدهم: وقوع غزوه تبوک میان مسلمانان و سپاه روم (۹ق)

بیستم: وقوع نبرد یرموک میان سپاه اسلام و لشکر روم (۱۲ق)

بیست و چهارم: فتح قلعه خیبر به دست توانای امام علی علیه السلام (۷ق)

بیست و ششم: وفات ابوطالب عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (۱۰بعثت)

بیست و هشتم: حرکت امام حسین علیه السلام و خاندان پیامبر از مدینه به مکه (۶۰ق)

۲ _ ۳. شعبان

سوم: ورود امام حسین علیه السلام به مکه (۶۰ق)

پانزدهم: وفات علی بن محمد سمری، از نواب خاصه و پایان غیبت صغری (۳۲۹ق)

هجدهم: رحلت حسین بن روح نوبختی، سومین نایب خاص امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف (۳۲۶ق)

ص:۲۷۸

نوزدهم: وقوع غزوه بنی مصطلق (۶ق)

سی ام: حلول ماه مبارک رمضان

منابع

در تهیه این بخش از کتاب های زیر استفاده شده است:

۱. علی حائری مجد و همکاران. ۱۳۸۶. روزشمار شمسی. قم: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما.

۲. ___________________. ۱۳۸۲. روزشمار قمری. قم: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما.

۳. ___________________. ۱۳۸۴. روزشمار میلادی. قم: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما.

۴. هادی ربانی و سید محسن موسوی. ۱۳۸۲. آیینه یادها. قم: دارالحدیث.

ص:۲۷۹

عید نوروز

سید محمد مکتبی، رستخیز سبز: ویژه نامه نوروز. (جزوه)، ۱۳۷۷، ۳۸ص.

حسن حقیقت، سلام غنچه: ویژه نامه نوروز، (جزوه)، ۱۳۷۷، ۳۹ص.

نویسندگان، زمزمه تحول: ویژه نامه نوروز، (کتاب)، ۱۳۷۷، ۲۹۱ص.

سید جعفر حق شناس، اصول و محورهای برنامه های نوروزی، (جزوه)، ۱۳۷۷، ۱۱۷ص.

ولادت حضرت فاطمه علیهاالسلام

نویسندگان، شعائر، شماره ۱، محورهای زندگانی حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام ویژه برنامه سازان، (جزوه)، ۱۳۷۳، ۲۸ص.

علی تقدیری، بوی گل یاس: ویژه میلاد حضرت زهرا علیهاالسلام و امام خمینی=، (جزوه)، ۱۳۷۷، ۴۳ص.

نویسندگان، منشور شخصیت زن مسلمان: متن سخنان مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای در سالروز ولادت حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام ، (جزوه)، ۱۳۷۷، ۱۷ص.

نویسندگان، فروغ جاودانه: نگاهی به زندگی حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام ، (کتاب)، ۱۳۸۴، ۱۳۰ص.

علی رضایی، پژوهش فیلم نامه ای درباره زندگی حضرت زهرا علیهاالسلام ، (کتاب)، ۱۳۹۲، ۲۷۱ص.

شهادت حضرت فاطمه علیهاالسلام

نویسندگان، شعائر، شماره ۷، ویژه شهادت حضرت فاطمه علیهاالسلام ، (جزوه)، ۱۳۷۵، ۲۴ص.

محمدعزیز بختیاری، فروغ جاودانه: ویژه نامه شهادت یاس عصمت حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام ، (جزوه)، ۱۳۷۷، ۹۲ص.

نویسندگان، ویژه نامه شهادت حضرت زهرا علیهاالسلام ، (جزوه)، ۱۳۷۶، ۲۴ص.

زهرا تشکری و فاطمه یزدان پناه، یاس عصمت: ویژه نامه شهادت حضرت زهرا علیهاالسلام ، (جزوه)، ۱۳۷۸، ۷۱ص.

نویسندگان، بیت الاحزان: ویژه شهادت حضرت زهرا علیهاالسلام ، ویژه نامه ماهنامه اشارات، (نشریه)، بی تا، ۱۰۱ص.

روز زن و مادر

نویسندگان، بررسی طرح مجموعه تلویزیونی مادر، (جزوه)، ۱۳۷۶، ۴ص.

محمد احسانی، نقش مادران در تربیت دینی فرزندان، (کتاب)، ۱۳۸۷، ۱۳۶ص.

سید حسین حسینی، سراج: نگاهی گذرا به شبهات حقوقی پیرامون مسائل زنان، (کتاب)، ۱۳۸۰، ۲۹۴ص.

زهرا عظیمی، نگاهی به حقوق زن در اسلام، (کتاب)، ۱۳۸۶، ۱۷۱ص.

مهدی هادوی، ضوابط شرعی اشتغال بانوان، (جزوه)، ۱۳۷۶، ۱۰ص.

هادی حسین خانی، تربیت الگویی زنان در قرآن، (کتاب)، ۱۳۸۲، ۲۰۴ص.

فتحیه فتاحی زاده، زن در تاریخ و اندیشه اسلامی، (کتاب)، ۱۳۸۳، ۲۵۶ص.

حسینعلی زاهدی پور، ارزش زنان از منظر رسول الله صلی الله علیه و آله : جایگاه و حقوق زنان از منظر رسول الله، (نشر الکترونیک)، بی تا.

سلمان حبیبی، کتاب شناسی توصیفی زن و خانواده، (کتاب)، ۱۳۸۸، ۳۷۸ص.

ابراهیم شفیعی سروستانی، زن، نظام سلطه و رسانه ها، (کتاب)، ۱۳۹۰، ۱۹۴ص.

ولادت امام محمدباقر علیه السلام

علی اصغر هادوی نیا، شمس دانش: ویژه ولادت امام محمدباقر علیه السلام ، (جزوه)، ۱۳۷۸، ۶۲ص.

ابوالفضل هادی منش، آفاق اندیشه: ویژه نامه امام باقر علیه السلام ، (جزوه)، ۱۳۸۳، ۱۵۰ص.

رمضان قوامی، اهل بیت: از دیدگاه اهل سنت: امام باقر علیه السلام ، (کتاب)، ۱۳۹۲.

ص:۲۸۱

شهادت امام هادی علیه السلام

ابوالفضل هادی منش، مشکات هدایت: پژوهشی در زندگانی امام هادی علیه السلام ، (کتاب)، ۱۳۸۳، ۱۳۶ص.

ولادت امام جواد علیه السلام

مجید دستیاری، شاخه طوبی: ویژه نامه ولادت امام محمدتقی علیه السلام ، (جزوه)، ۱۳۷۹، ۴۲ص.

ولادت امام علی علیه السلام

نویسندگان، فقر و فقرستیزی در دیدگاه امام علی علیه السلام ، (جزوه)، ۱۳۷۷، ۸۷ص.

محمد شیخ فروتن، سیمای معرفت: طرح مسابقه ای درباره امام علی علیه السلام ، (جزوه)، ۱۳۷۹، ۷۴ص.

نویسندگان، امام علی علیه السلام در منابع اهل سنت، (کتاب)، ۱۳۸۸، ۱۳۴ص.

سید حسین اسحاقی، آیینه آفتاب (۱): امام علی علیه السلام از منظر قرآن، نیکان، شهدا و کرامات آن حضرت، (جزوه)، ۱۳۷۹، ۶۲ص.

سید حسین اسحاقی، آیینه آفتاب (۱): امام علی علیه السلام از دیدگاه معصومان و شخصیت ها، (جزوه)، ۱۳۷۹، ۵۱ص.

سید حسین اسحاقی، سلوک سبز: بررسی سیره تربیتی امام علی علیه السلام ، (کتاب)، ۱۳۷۹، ۲۰۰ص.

مجید دستیاری، آیین بصیرت: عملکرد عوام و خواص در زمان امام علی علیه السلام ، (جزوه)، ۱۳۷۹، ۷۹ص.

عزیزه فروردین، سرای گذر: دنیا از منظر امام علی علیه السلام ، (کتاب)، ۱۳۸۰، ۲۱۷ص.

علی آقاجانی قناد، گرداب هلاکت: فتنه از دیدگاه امام علی علیه السلام ، (کتاب)، ۱۳۸۰، ۱۳۵ص.

محمدرضا آقاجانی قناد، تساهل و تسامح از دیدگاه امام علی علیه السلام ، (کتاب)، ۱۳۸۰، ۱۵۲ص.

زهرا زارعی، نگاهی به سیره حکومتی امام علی علیه السلام ، (کتاب)، ۱۳۸۵، ۱۲۸ص.

اعتکاف

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، با راهیان کوی دوست: اعتکاف، (کتاب)، ۱۳۷۸، ۷۳ص.

شهادت آیت الله مطهری

اسماعیل پرور، شهید اندیشه، (جزوه)، ۱۳۷۸، ۵۴ص.

سید حسین اسحاقی، معراج مطهر: زندگی نامه و اندیشه های استاد شهید مرتضی مطهری، (کتاب)، ۱۳۷۸، ۱۲۶ص.

ص:۲۸۲

عبدالرحمن باقرزاده، رهیافت ۱: پاسخ های استاد مطهری به پرسش های روز، (کتاب)، ۱۳۸۵، ۲۸۰ص.

حسن اردشیری، رهیافت ۲: گستره دین از نگاه شهید مطهری، ۱۳۸۵، ۲۳۰ص.

حسن اردشیری، رهیافت ۳: پاسخ استاد شهید مطهری به پرسش هایی در گستره اخلاق، (کتاب)، ۱۳۸۲، ۱۱۵ص.

حسن اردشیری، رهیافت ۴: پاسخ های استاد مطهری به مسائل اجتماعی، (کتاب)، ۱۳۸۳، ۱۸۶ص.

سلمان حبیبی، کتاب شناسی توصیفی استاد شهید مرتضی مطهری، (کتاب)، ۱۳۸۳، ۲۸۵ص.

سلمان حبیبی، معراج اندیشه: برگزیده مقالاتی در تبیین اندیشه شهید مطهری، (کتاب)، ۱۳۸۳.

محمدرضا صادقی، حقوق بشر و آزادی از دیدگاه استاد مطهری، (کتاب)، ۱۳۸۲.

حسن ابراهیم زاده، از چشمه تا دریا: مجموعه خاطرات درباره استاد شهید مرتضی مطهری، (کتاب)، ۱۳۸۳، ۲۰۷ص.

یدالله گودرزی، از تبار آسمان و آینه: مجموعه شعر ویژه استاد مطهری، (کتاب)، ۱۳۸۳، ۹۶ص.

حسن اردشیری، سیره نبوی از نگاه استاد مطهری، (کتاب)، ۱۳۸۵، ۶۹ص.

وفات حضرت زینب علیهاالسلام

علی کاملی، نقش محوری حضرت زینب در ترویج واقعه عاشورا، (نشر الکترونیک)، ۱۳۹۱.

شهادت امام موسی کاظم علیه السلام

قدرت الله توسلی، علی زینتی، بی کران صبر: ویژه شهادت امام موسی کاظم علیه السلام ، (جزوه)، ۱۳۸۰، ۴۷ص.

علی اصغر قربانی، امام کاظم علیه السلام از دیدگاه اهل سنت، (کتاب)، ۱۳۸۵، ۷۶ص.

محمد رضایی، آیین برنامه سازی زندگی امام کاظم علیه السلام ، (کتاب)، ۱۳۹۰، ۴۷۲ص.

عید مبعث

سید حسین اسحاقی، محمود اکبری، سفیر سعادت: ویژه نامه عید سعید مبعث، (جزوه)، ۱۳۷۸، ۸۲ص.

ولادت امام حسن علیه السلام

سلمان حبیبی، کتاب شناسی توصیفی امام حسین علیه السلام ، (کتاب)، ۱۳۸۱، ۳۵۶ص.

حمزه کریم خانی، نوجوانان و آموزه های اخلاقی در سیره امام حسین علیه السلام ، (کتاب)، ۱۳۸۲، ۹۳ص.

حمزه کریم خانی، پندهای امام حسین علیه السلام ، (کتاب)، ۱۳۸۵، ۹۷ص.

محمدهادی فلاح، امام حسین علیه السلام در آیینه کلمات شهید مطهری، (کتاب)، ۱۳۸۸، ۶۰ص.

علی باقر شیخانی، امام حسین علیه السلام از دیدگاه اهل سنّت، (کتاب)، ۱۳۹۲.

اصغر مهرآئین، بررسی فیلمنامه امام حسین علیه السلام ، (جزوه)، ۱۳۷۶، ۱۳ص.

نویسندگان، طرح و تحقیق فیلمنامه امام حسین علیه السلام ، (کتاب)، ۱۳۸۸، ۸۸ص.

ولادت حضرت ابوالفضل علیه السلام

ابوالفضل هادی منش، ماه در فرات: نگرشی تحلیلی به زندگانی حضرت عباس علیه السلام ، (کتاب)، ۱۳۸۱، ۱۵۶ص.

ولادت امام سجاد علیه السلام

علی باقر شیخانی، امام سجاد علیه السلام از دیدگاه اهل سنت، (کتاب)، ۱۳۸۵، ۱۵۱ص.

علی اصغر ابراهیمی فر، بررسی نظام تربیتی صحیفه سجادیه، (کتاب)، ۱۳۸۵، ۱۹۴ص.

حمیدرضا حق شناس، اخلاق اجتماعی در صحیفه سجادیه، (کتاب)، ۱۳۸۸، ۱۱۰ص.

روز جوان

نویسندگان، جوان، تلاش و آینده، (جزوه)، ۱۳۷۶، ۸۰ص.

حسین فتاحی، مسئله شناسی تربیتی: بررسی کجروی های رفتاری جوانان و نوجوانان و شیوه های عمومی اصلاح آنها، (جزوه)، ۱۳۷۷، ۳۰ص.

محمدهادی فلاح، حرف های ماندگار: پندهای اخلاقی به جوانان، (کتاب)، ۱۳۸۰، ۱۵۳ص.

محمد شیخ فروتن، سیمای معرفت: طرح مسابقه ای درباره امام علی علیه السلام ، (جزوه)، ۱۳۷۹، ۷۴ص.

فریدون موحدنیا، علل گرایش نوجوان و جوان به فرهنگ بیگانه، (کتاب)، ۱۳۸۲، ۱۴۷ص.

محمدتقی آخوندزاده، پرتگاه سقوط: آسیب شناسی بزهکاری نوجوانان و جوانان، (جزوه)، ۱۳۸۰.

حسین بافکار، قاسم کرباسیان، مد و مدگرایی، راهکارهای کاربرد رسانه ای، (کتاب)، ۱۳۹۰.

مهدی طهماسبی، چگونگی انتقال مفاهیم به جوانان، (کتاب)، ۱۳۸۱، ۱۸۰ص.

رضا حسینی فر، جوان و خودیابی، (کتاب)، ۱۳۸۴، ۱۰۶ص.

ص:۲۸۴

رضا حسینی فر، شور جوانی و حریم های دینی، (کتاب)، ۱۳۸۴، ۱۱۲ص.

محمد صالح نیا، جوانان و داستان هایی از بحارالانوار، (کتاب)، ۱۳۸۳، ۱۳۴ص.

علی صبوحی و خانم فروغی، ویژگی های جوان نمونه، (کتاب)، ۱۳۹۰، ۱۲۴ص.

محمدرضا پورفلاحتی، تجلی ایمان در رفتار جوانان، (کتاب)، ۱۳۹۰، ۱۱۳ص.

محمد احسانی، جوان، انتظارات و مسئولیت ها، (کتاب)، ۱۳۸۸، ۱۴۵ص.

محمدباقر پورامینی، پیامبر و جوان امروز، (کتاب)، ۰۱۳۸۸، ۱۱۱ص.

سید حسین اسحاقی، نگین رسالت: رهیافت های رفتاری و گفتاری پیامبر اعظم درباره جوانان، (کتاب)، ۱۳۸۵، ۷۱ص.

سلمان حبیبی، کتاب شناسی توصیفی جوان، (کتاب)، ۱۳۸۸، ۱۷۵ص.

محمدباقر پور امینی، جمال جوان: جوانی و یاران جوان پیامبر، (کتاب)، ۱۳۸۶، ۱۰۴ص.

ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

محمدهادی فلاح، شهاب الدین رهنما، از سبوی انتظار: واگویه ها و ندبه هایی در فراق امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ، (کتاب)، ۱۳۸۲، ۱۰۲ص.

منیره زارعان، روح بهار: امام زمان در آیینه دعا، (کتاب)، ۱۳۸۰، ۱۸۲ص.

ابراهیم شفیعی سروستانی، معرفت امام زمان و تکلیف منتظران، ۲جلد، (کتاب)، ۱۳۸۷.

مریم سقلاطونی، فردا صبح است: مجموعه شعر مهدوی، (کتاب)، ۱۳۸۵، ۱۵۴ص.

روزبه فروتن پی، رباعی انتظار: مجموعه رباعی برای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ؛ گل نرگس، (نشر الکترونیک)، ۱۳۹۰.

مهدی داودآبادی، آیین برنامه سازی در موضوع مهدویت، (کتاب)، ۱۳۸۷، ۱۸۲ص.

محمدرضا محمدی نیکو، فیلمنامه روزی فراخواهد رسید، (کتاب)، ۱۳۸۸، ۳۵۷ص.

زهرا اکافان، روایت حضور: متون ادبی ویژه حضرت زهرا علیهاالسلام و مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف ، (کتاب)، ۱۳۸۲، ۱۲۶ص.

مهدی لطفی، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، (کتاب)، ۱۳۸۸، ۷۱ص.

نویسندگان، شعائر، شماره ۱۳: ویژه نامه نیمه شعبان، (جزوه)، ۱۳۷۷، ۲۶ص.

سید حسین اسحاقی، سپیده امید: کاوش در مهدویت، (کتاب)، ۱۳۷۸، ۱۹۱ص.

سید جعفر حق شناس، سیما و نیمه شعبان: مروری بر برنامه های سیما در نیمه شعبان ۷۷، (جزوه)، ۱۳۷۸، ۸ص.

مریم سقلاطونی، تو را گل های عالم دوست دارند، (کتاب)، ۱۳۸۲، ۸۴ص.

محمدرضا فؤادیان، شش مقاله درباره مهدویت، (نشر الکترونیک)، ۱۳۸۲.

ص:۲۸۵

نویسندگان، ارمغان شماره۷: ویژه مهدویت، (گاهنامه)، ۱۳۸۸، ۱۶۰ص.

عباسعلی وحیدی، مهدویت و انتظار از دیدگاه اهل سنت، (کتاب)، ۱۳۸۸، ۸۸ص.

ابراهیم شفیعی سروستانی، انتظار، بایدها و نبایدها، (کتاب)، ۱۳۷۳، ۱۶۷ص.

محمد احسانی، جوان، انتظارات و مسئولیت ها، (کتاب)، ۱۳۸۸، ۱۴۵ص.

محمدرضا رخشان فر، ترجمه چهل حدیث انتظار به انگلیسی، (نشر الکترونیک)، ۱۳۹۰.

رحلت امام خمینی=

محمدمهدی ماندگار، خورشید قرن، (جزوه)، ۱۳۷۸، ۴۶ص.

نویسندگان، شعائر: شماره ۴: ویژه سالگرد ارتحال امام خمینی=، (جزوه)، ۱۳۷۵، ۵۶ص.

ص:۲۸۶

حکمت، سرمایه ای بزرگ و ارزشمند در حیامت معنوی بشریت است و حکیمان الهی، بهره گیران از قدرت تعقل و تفکرند و بر آننـد تـا بر اساس این دو سـرمایه گرانقـدر پایه های تمـدن و فرهنگ اسـلامی را بنا نهنـد. همین اصـحاب انـدیشه انـد که با اسـتفاده از زلال وحی به آموختن و آموزش فراورده های عقلی پرداختند. در سده اخیر نیز استاد شهید مرتضی مطهری از زمره آنان بود که بنای «حکمت مطهر» بر آثار و گفتار وی نهاده شد و سازمان صدا و سـیما در همایشـی سالیانه به تبیین آن اندیشـه پرداخت. نوشتار حاضر گزارشی از سخنرانی ها و مقالات ارائه شده در این همایش در شش سال اخیر است.

با توجه به اینکه رسانه ها در عصر جدید، بیشترین تأثیر را در زندگی مردم و آموزش دارند، ضروری است که نسبت میان هنر اسـلامی و رسـانه هـا مورد دقت نظر پژوهش گران قرار گیرد و با اسـتفاده از نقش مایه ها، نشانه ها، نمادها و کلیه عناصـر هنر اسلامی، به بهبود وضعیت رسانه ها در جوامع اسلامی همت گمارند.

در این پژوهش تلاش شده است تا به سـنجش تطبیقی و تعامل میان هنر اسلامی و رسانه پرداخته شود و این موضوع به بررسی گزارده شـده است که نقش مایه ها، سـمبول ها و نشانه های موجود در تاریـخ هنر اسـلامی، چه کارکرد و موقعیتی در عرصـه رسانه ها دارند؟ و اینکه چگونه می توان با تضمین مؤلفه های هنر اسلامی در رسانه ها، کارکرد و تأثیر رسانه ها را در تعلیم و تربیت افزایش داد؟

حجـاب به عنـوان یـک ارزش دینی و اجتمـاعی، مقـدمه ای است برای فرصت هـایی که اگر به درسـتی در جـامعه مـدیریت و نهادینه شود، زمینه برای ایجاد یک جامعه ایـده آل و به دور از ناهنجاری های اجتماعی فراهم می گردد و اگر به عنوان ارزش اخلاقی و هویت جمعی شـناخته نشود، به تهدیـدی برای تحکیم خانواده و امنیت فرهنگی و اخلاقی جامعه تبـدیل خواهـد شد؛ لذا نهادهای اجتماعی، به ویژه رسانه ملی در راستای ترویج و نهادینه کردن حجاب در جامعه رسالتی بزرگ بر عهده دارند.

پژوهش «رسـانه ملی و نهـادینه سـازی فرهنـگ عفـاف و حجـاب» با ریشه یابی گرایش زنان و مردان به حجاب در صـدد ارائه راهکارهای مطالعه و ترویج فرهنگ حجاب در جامعه از طریق رسانه ملی است.

شرایط دینی و فرهنگی جامعه ایران حکم می کنـد که مناسـبات اجتماعی دختران و پسـران در این جامعه، مبتنی بر ارزش های اسـلامی باشـد. کتاب حاضـر با رویکردی کاربردی تلاش می کند ضـمن بررسـی نقش رسانه ملی در کیفیت ارتباط اجتماعی دختران و پسـران، به بیـان پیشـنهادهایی منطبق بـا معیارهای شـرعی و عرفی در زمینه بهبود این دسـته از مناسـبات پرداخته و در همین راستا الگوهایی را نیز ارایه نماید.

ص:۲۸۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹